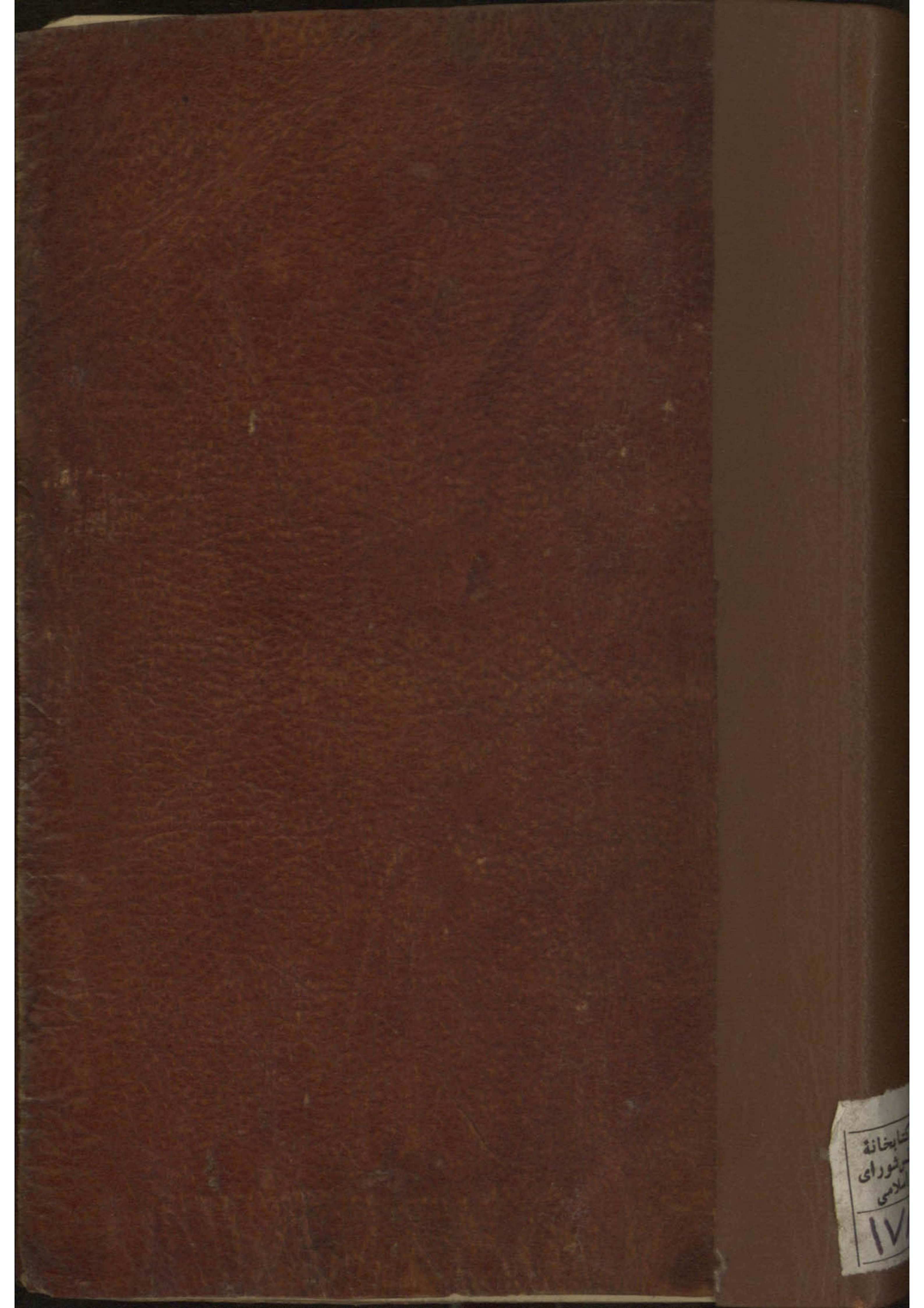
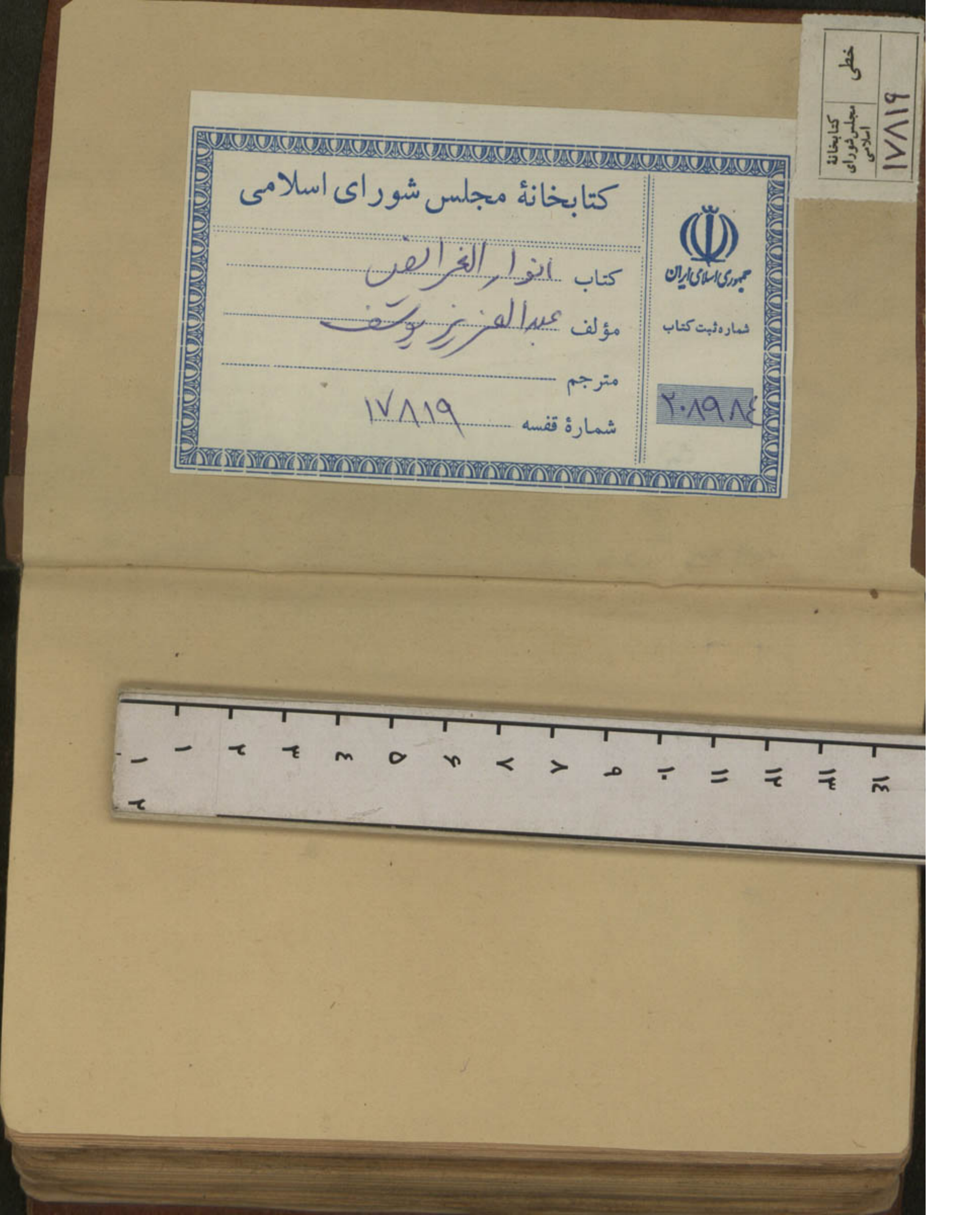
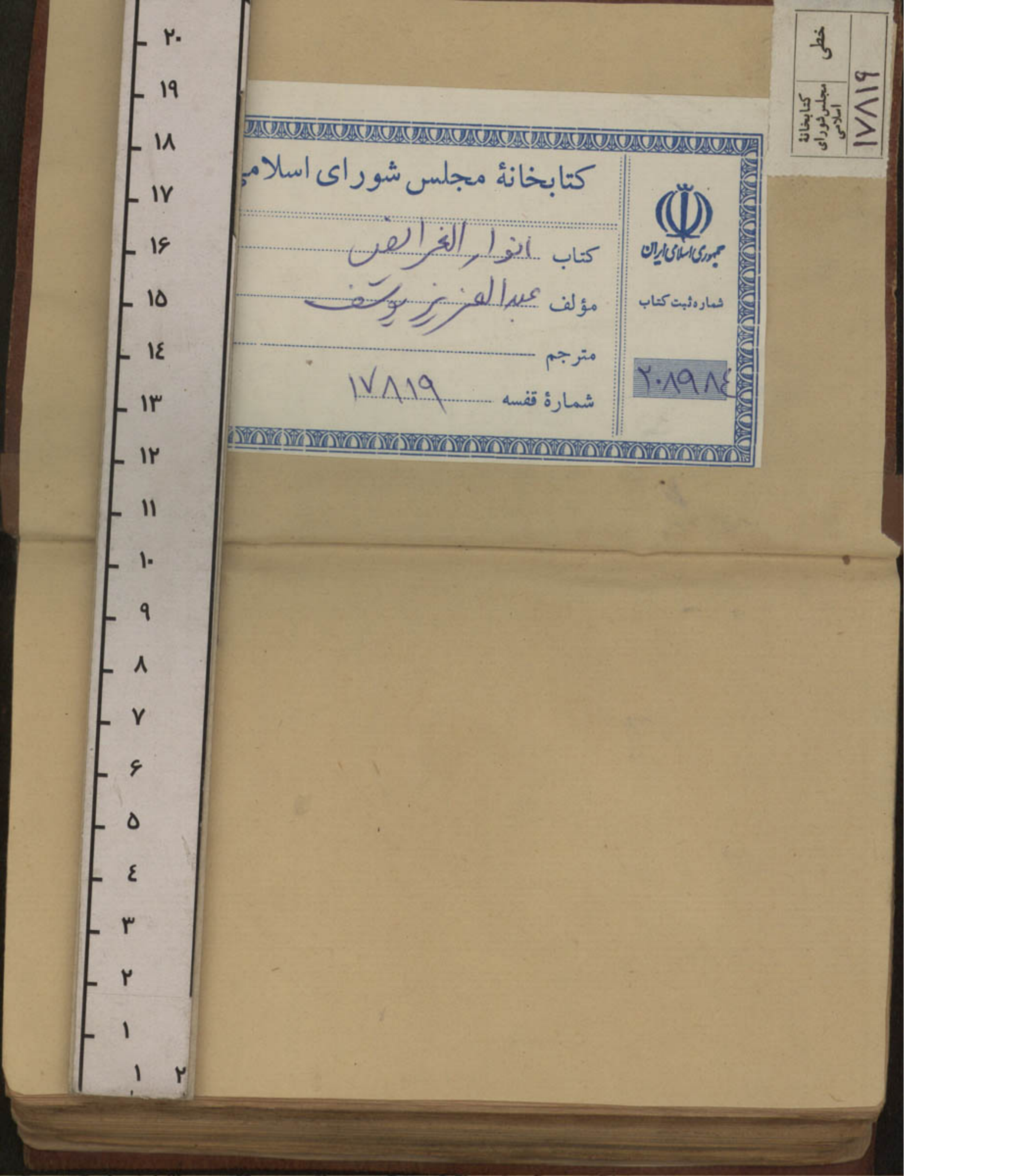
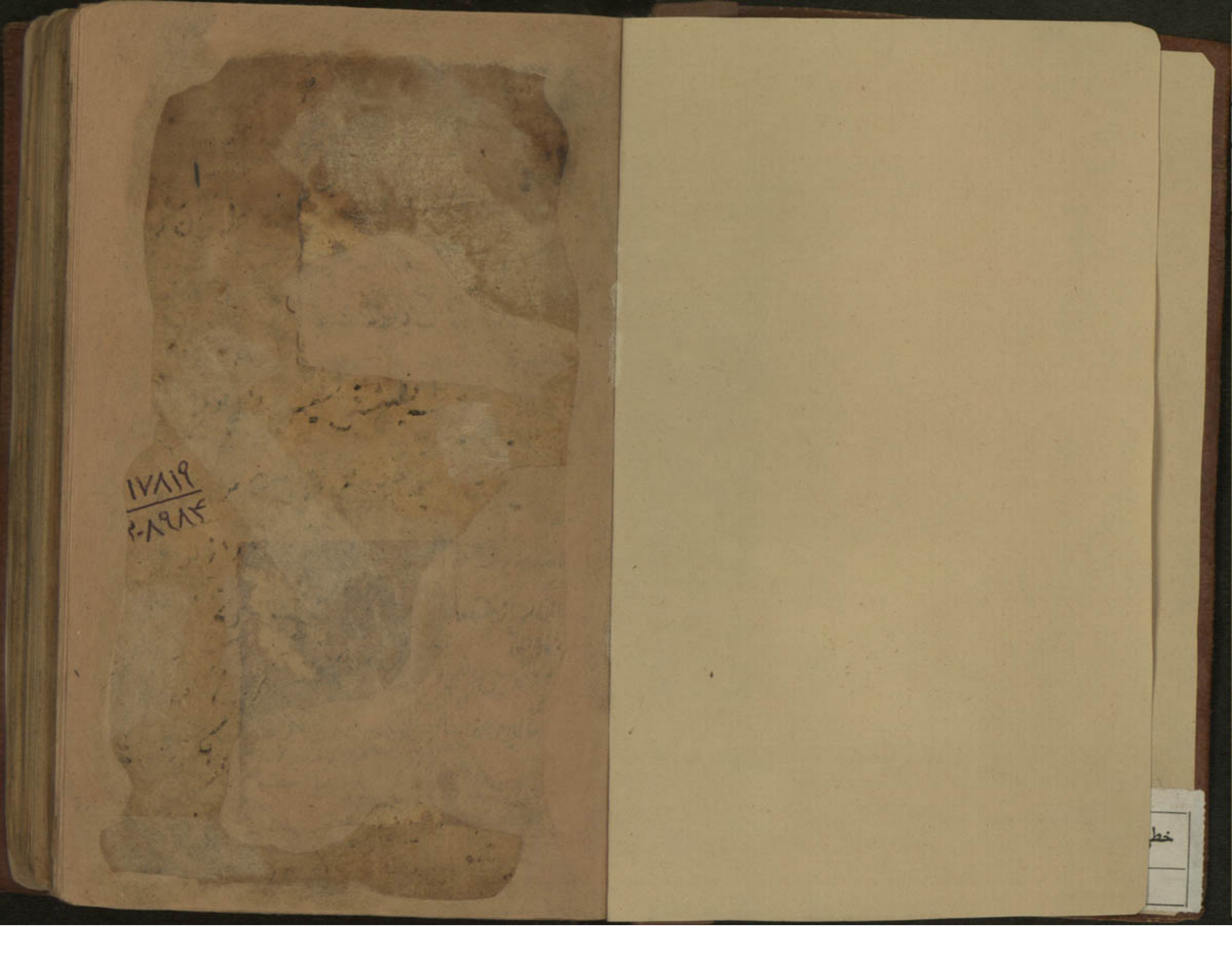






کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب انوار الفرائض
مؤلف عبدالعزیز یوسف
مترجم
شمارهٔ قفسه 17819
شماره ثبت کتاب
20984
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
17819



فهرست ابواب و فصول

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم

[illegible] الصمد

الحمد لله رب العالمين [illegible]

[illegible] شد كنند [illegible] پروردگار عبد العزيز يوسف

[illegible] والقب دلالت بر مدح كند [illegible]

[illegible] ابو القاسم [illegible]

كمينه علماء دين رحمة الله تعالى عليهم كه در اثناء تدريس بعضى
طلاب كه هوس تعلم علم فرائض داشتند و اشكال اين معلوم است
كه مشكل ترين علوم ديني گفته اند وعلى الخصوص والتخصيص از جميع
از جميع طلاب منبع الصلاح ومعدن الفلاح شيخ مير [illegible] علمه
ارادتي صادق داشت وملازمت وافر مينمود بالتماس او كتاب
سراجي را ترجمه نوشته آمد وآنرا انوار الفرائض نام نهاده آمد ودر حل
بعضى مشكلات او بقدر طاقت كوشش نموده شد واين رقيمه وسيله [illegible]
آمد تا الله به بركت طالبي كه ازين نفع كيرد شايد اين فقير هم آمرزيده
كردد التماس از مستفعان آنكه از دعاء خير فرو نگذارند والله الميسر
الاتمام وهو حسبي ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير
[illegible] رب العالمين حمد الشاكرين والصلوة على خير محمد وآله اجمعين
سپاس حمد خدا تعالى را كه پروردگار جهانيانست [illegible] سپاس

شاکران یعنی نفس آدمی لئیم است ومجبول مجبول برین که
اگر کسی اورا احسان رسد البته اورا دوست دارد وهرکه نعمت
رسد او منعم را دوست دارد که حضرت مصطفی صلی الله علیه وعلی
آله فرموده خلقت القلوب علی احسن والبغض من اساء بعضی
دلهای آدمیان برین آفریده شده است که هرکه از با احسان پیش
آید البته اورا دوست دارد وهرکه ببدی پیش آید البته اورا دشمن دارد
پس بنا بران اگر بشخصی نعمت رسد البته منعم را دوست دارد
وباخلاص وحضور در ثنای او وقت مشغول گردد پس حاصل کلام صاحب
سراجی همین که گویم حمد خدا تعالی را همچو حمد مخلص با حضور عملی که بحضور
دل وبی اخلاص بود چندانی اعتبار ندارد ودرود ورحمت نازل
باد بر فرستاده خدا تعالی که بهترین خلق است که نام او محمد است
ودرود دیگر پس روان آن محمد برهمت قال [illegible] رسول الله صلعم

تعلموا

تعلموا الفرائض وعلموها الناس فانها نصف العلم گفت پیغمبر علیه
بیاموزید علم فرائض را وبیاموزانید آن علم مردمان را زیرا که علم
فرائض نیمی از تمام علوم دینی است واینکه فرائض نیمی از دیگر علوم
باشد علماء ما در توجیه آن سخن ها رانده اند بعضی گویند نیمی ازان
وجها گفته اند
است که مردمان را دو حالت است حالت حیوة وحالت ممات
دیگر علوم تعلق بحالت حیوة دارد واین علم تعلق بحالت ممات
باین اعتبار نیمی علم باشد وبعضی گویند ملک ثابت میشود بدو طریق
یکی باختیار ویکی بضرورت از بیع وهبه وغنیمت واین اسباب اختیار
ثبوت ملک میشود واز ارث ثبوت ملک بضرورت میشود یعنی
هرچند که وارث گوید من ارثی نمی ستانم صاحب شرع میفرماید بگیر
این حقیقت واز امتناع وابا میراث از ارث نمی رود
[illegible] رسیده
بخلاف اسباب اختیاری اگر ترک آرد وابا کند این ملک از وی میرود

پس باین اعتبار فرایض نیمی علم باشد و بعضی میگویند که فرایض نیمه
علوم باعتبار ثوابست یعنی اجری که بتحصیل جمیع علوم است
همان مقدار به تحصیل این علوم ثواب حاصل می آید یا اگر مردی
در گورستان رود بگوید مردی وفات یافت مالی گذاشت و پسر
وارث ماند و جز آن پسر وارثی دیگر ندارد آن تمام مال او آن پسر را
باشد برکت بیان این مسئله الله تعالی از جمیع گورستان عذاب بر دارد
پس نیمه علوم باعتبار اجر باشد و بعضی گویند نیمی علوم باعتبار تخریجات
و تفریعات است یعنی اگر تمامی تفریعات و تخریجات فرایض را از
بنویسند دفاتر و مجلدات آن همچو مجلدات سایر علوم شود و بعضی
گویند نصف العلم باعتبار اشکال است صورت هر اشکالی که در جمیع
علوم است آن قدر در فرایض است چنانچه در حدیثی وارد است
تعلموا الفرائض وعلموها الناس فانها اول قبضة تنسی بیاموزید علم فرایض را

و بیاموزانید آن فرایض مردمان را که بدرستی که الفرایض اول چیزیست
که فرایض فراموش شود یعنی هرگاه که مشکل است در دل چندان قرار
نمی گیرد پس او را قید بتعلیم و تعلم کنید و در شرح کنز مسطور است
که مصطفی و اصحاب مصطفی را اکثر مذاکره در دو علم بوده است علم
قرائت و علم فرایض چنانکه در حدیث است قال علمائنا رحمهم الله
یتعلق بترکة المیت حقوق اربعة مرتبة گفته اند علمای ما
و هرجا که علمائنا واقع شود مراد ازان امام اعظم و امام ابی یوسف
و امام محمد است میگویند که تعلق میکرد بترکه میت حقها چهار باترتیب
اول حق ساختگی میت بترکه او تعلق میکرد پس اگر دائنی
یا وارثی یا موصی له متعرض شود که تجهیز نکند بمن و جهید شرعاً
منع کرده آید تا اگر از تجهیز میت چیزی مانده بعده با آن بقیه تعلق
میکند حق دائنان و آنچه از تجهیز باقی مانده با وجود دائن وارث

وموصی له را نیز سزد که متعرض شوند حق خویش بگیرد بعده تعلق میگیرد
وصیت کرده شده

در بقیه که از دائن مانده است در ثلث آن باقی حق موصی له

است نه در زیاده و در ثلثان حق وارثان است چنانچه

این عنقریب می آید   الاول یبداء بتکفینه وتجهیزه

بیهوده — نقصان
من غیر تبذیر ولا تقتیر یعنی مردی که در حالت مردن

حق اول که تعلق میگیرد بترکه میت تکفین ای کفن کردن میت

وتجهیز ای ساختگی میت از گور وغیر آن بغیر اسراف یعنی بی

زیادتی ونقصان   مردی که در حالت حیوة جامها پوشیده

انچنان کفن دهند نه بهتر ازان نه بدتر ازان پس اگر مردی

در حالت حیوة چوتار و ململ شاهی پوشید واو را کفن از کمتر آن

جامه کنند در حق او تقتیر کرده شود ای نقصان کرده باشند

واگر مردی در حالت حیوة ترنکه و صفدی می پوشید

واورا

واو را در حالت موت کفن از چوتار و ململ شاهی کنند

در حق او تبذیر ای اسراف کرده باشد اما مردم در حالت

مختلف کسوة دیگر دیگر می پوشند کدام حالت معتبر است

یعنی جامه در خانه کمینه می پوشد وچون در مجلس ومحافل

بند جامها بهتر ازان باشد ودر جمعه وعید ازان بهتر

می پوشد درین علماء را اختلاف است اکثر روایات

برین که ازان چنان جامه سازند که در جمعه وعید میپوشید شدی

وقول حضرت مصطفی صلی الله علیه وعلی آله برین مشاهد

است که فرمودند حسّنوا اکفان موتاکم فانهم یتزاورون

فیما بینهم بحسن الاکفان نیک سازید کفنهای مردگان

خویش را که ایشان میان خویش یکدیگر زیارت میکنند وفخری می

ورزند بنیکوی کفن وبعضی گویند که مراد از تبذیر وتقتیر آنست

که کفن مسنون باشد مرد را سنت است که سه جامه کفن بود
اگر زیادت ازین کنند تبذیر بود و اگر کمتر از سه کفن کنند تقصیر بود
زن را سنت است که پنج جامه باشد پس در زیادت ازین پنج و نقصان
ازین تقصیر و تبذیر بود در شرح کنز میگوید اگر مردی کالای خرید
و قبض نکرد و وفات یافت درین صورت بایع را حق است بآن کالا
قبل التجهیز از دیگر دائنان و در تلویح میگوید اگر کسی مرهون است
در ترکه میت یا شی مستاجر است یا شی خریده شده است اما قبض محقق
نشده است یا بنده جنایت کرده است درین صورتها صاحب دین
اولی است و مقدم است از تکفین و تجهیز سایر دائنان ثم تقضی دیونه
من جمیع ما بقی من ماله انچه تجهیز و تکفین باقی ماند دینها و میت ادا
کرده شود در کنز میگوید که دین که بر میت است بدو طریق است یکی
دینی است که در حالت صحت لازم شده و یا دینی که در حالت مرض

موت

موت بسبب معلوم لازم شده است دوم دینی که باقرار میت
در حالت مرض ثابت شده باشد اول مقدم دارند از دوم
بعده وصیت بوارث تعلق کند ثم ینفذ وصایاه من ثلث
ما بقی بعد الدین بعد از ادائی دین انچه باقی ماند از سیوم
بخش این باقی وصیت میت را بجا آرند در هدایه میگوید اگر
شخصی وصیت کرد ثلث مال خود با و مرا و را زیاد خراجی
است اجماع است که زیادی خراجی در نمی آید ثم یقسم الباقی
بین ورثته بالکتاب والسنة واجماع الامة پس از وصیت
بجا آوردن انچه باقی است قسمت کرده شود میان وارثان
میت بحکم نص قرآن و اگر از نص قرآن مفهوم نشود قسمت
کنند بحکم حدیث مصطفی و اگر از حدیث مفهوم نشود قسمت
کنند بحکم اجماع مجتهدان فیبدء باصحاب الفرایض هم الذین

لهم سهام مقدرة فی کتاب الله تعالی یعنی پس ابتدا کرده شود بکسانی
که صاحب فرض اند و آن صاحبان فرض کسان اند که از برای ایشان
حصها مقرر است در قرآن مجید ثم بالعصبات من جهة
النسب والعصبة کل من یاخذ ما ابقته اصحاب الفرائض وعند
الانفراد یحرز جمیع المال ثم بالعصبات من جهة السبب وهو
مولی العتاقة ثم عصبته بنفسه علی الترتیب الذی سنذکره ثم الرد
علی ذوی الفروض النسبیة بقدر حقوقهم ثم ذوا الارحام ثم مولی
الموالاة ثم مقر له بالنسب علی الغیر بحیث لم یثبت نسبه
باقراره من ذلک الغیر اذا مات المقر مصرا علی اقراره ثم
موصی له بجمیع المال ثم بیت المال بیان قسمت میراث اینست
اول مر اصحاب فرایض را دهند و ایشان آنانند که شان را حصها
اندازه کرده شده در کلام الله تعالی یعنی کسی اصحاب ثلث است کسی

اصحاب

اصحاب ثلثان و دگری صاحب سدس است و دیگر صاحب نصف و دیگری
صاحب ربع و دیگر خداوند ثمن اینست خداوندان فروض باشند چون ایشان
حصهای خود بگیرند آنچه باقی ماند بعصبه نسبی دهند و اگر خداوندان فروض
چیزی باقی نماند عصبه را چیزی نباشد چنانچه در مسئله جاریه و صورت وی چنین
است که زنی وفات یافت وارثان کدامست شوهر و مادر و دو برادر
مادری و یک برادر مادری و پدری تصحیح این مسئله از شش سهم است
سه مر شوهر که نصف مال و یک مادر که سدس مال و دو مر برادران مادری ثلث
ثلث مال برادر اعیانی محروم است زیرا که او عصبه است که از اصحاب
فرایض چیزی میماند او می گرفت و چون اصحاب فرایض تمامی فرایض مستغرق
کردند و چیزی باقی نماند او محروم ماند کذا فی الفتوی السراجی و عصبه آنرا گویند
که آنچه اصحاب فرایض گذارند او گیرد و اگر از اصحاب فرایض کسی نباشد و یکی
عصبه باشد تمامی مال در گیرد و اگر عصبه نسبی نباشد عصبه سببی باشد باقی مال

درگیرد و عصبهٔ سببی خاوند آزادی است اگر خاوند آزادی نباشد
و عصبهٔ او باشد از ذکور باقی او گیرد اما نساء را نمیرسد و اگر نه عصبه
نسبی باشد و نه عصبهٔ سببی و از سهام اصحاب فرایض چیزی باقی مانده
باشد رد کنند بر خداوندان فروض نسبیه قید نسبی برای آن است که بر
زن و شوهر رد نکنند و رد حصهٔ ایشان کنند و اگر از اصحاب فرایض
و عصبات نسبی و عصبات سببی کسی نباشد پس میراث ذوی الارحام را
باشد و اگر ذوی الارحام هم نباشد مولی الموالات را باشد و مولی الموالات
آنرا گویند که دو شخص در میان خویش هم عهد شوند مثلا زید مر عمرو را گوید
هر جنایتی که من کنم تو از من توان دار باشی و چون من بمیرم ارث
من تو را باشد و اگر مولی الموالات هم نباشد مقرله بالنسب علی الغیر را رسد
بطریقی که نسب او از آن غیر ثابت نشود یعنی مردی را اگر بگوید که این شخص پسر
پدر منست اما بمجرد این اقرار نسب ثابت نشود چون مذکورین از وارثان

کی

کسی نباشد همچنین شخص را ارث رسد و اگر مقرله بالنسب علی الغیر الصفة
که مذکور شد هم نباشد ارث مر کسی را رسد که میت تمامی مال او را وصیت
کرده باشد اگر این چنین شخص هم نباشد رد کنند مال میت را به بیت المال

المانع من الارث اربعة الرق وافرا کان او ناقصا والقتل
الذی یتعلق وجوب القصاص او الکفارة واختلاف الدینین واختلاف
الدارین حقیقة کالحربی والذمی او حکما کالمستامن والذمی او
الحربیین من دارین مختلفین والدار انما تختلف باختلاف المنعة
والملک لانقطاع العصمة فیما بینهم منع کننده از ارث چهار چیز
است یکی بندگی خواه بندگی کامل باشد چنانچه قن و قن بنده را گویند
که مدبر باشد و نه مکاتب و نه ام ولد خواه بندگی ناقص چنانچه مدبر و
مکاتب و ام ولد دوم قتل یعنی کشتن وارث مر مورث خویش را
اما اینچنین قتل که بسبب آن قصاص اما القتل الذی یتعلق به وجوب

القصاص فهو القتل عمدا وذلك بان يتعمد ضربا بسلاح او ما يجري
مجراه في تفريق الاجزاء كالمحدد من الخشب او الحجر وموجبه الاثم
والقصاص لا كفارة فيه وعند ابي يوسف رح ومحمد رح ان يتعمد ضربه
بما يقتل غالبا وان لم يكن محددا كالحجر العظيم فهو ايضا عمدا شرح
واجب آيد وبا كفارة واجب آيد بخلاف آن قتل كه اما القتل الذي يتعلق
به وجوب الكفارة فهو اما شبه عمد كان يتعمد ضربه بما لا يقتل غالبا
وموجبه على القولين معا الدية على العاقلة والاثم والكفارة
ولا قود فيه واما خطأ كان رمى الى صيد فاصاب انسانا او انقلب
في النوم عليه فقتله او وطئ دابته وهو راكبها او سقط من سطح عليه
او سقط حجر من يده فمات موجبه الكفارة والدية على العاقلة والاثم
فيه فعندنا يحرم القاتل عن الميراث في هذه الصور كلها اذا لم يكن
القتل بحق واما اذا قتل مورثه قصاصا او دفعا عن نفسه فلا يحرم اصلا

وكذا قتل

وكذا قتل العادل مورثه الباغي وفي حكمه خلاف لابي يوسف رح سبب آن
كه ديت واجب آيد اينچنين قتل از ميراث بيرون منع نميكند سيوم اختلاف
دو دين مثلا اگر پدر كافر باشد وپسر مسلم يا بر عكس آن درين صورة نيز
از ميراث نبرد بايد دانست مراد از دو دين يكي دين حق وديگر دين باطل
است يعني اگر يكي از اقارب بر دين حق باشد وديگر بر دين باطل ميراث
نبرد وليكن كافر هر چند در دينها باطل مختلف باشد ميراث ميبرند تا كه يهودي
از نصراني ميراث ميبرد چهارم اختلاف دو دار يعني اگر يكي در دار الاسلام
باشد وديگري در دار كفر ميراث نبرد واين عام تر است خواه هر دو حقيقة
در هر دو دار باشد چنانكه يكي در دار حرب متوطن باشد وديگري
ذمي باشد در دار السلام وخواه هر دو حكما چنانچه مستامن وذمي از جهة
قبل الرق وحربي از دو دار حرب مختلف در دو دار باشد چنانكه يكي
از دار حرب باشد چنانكه پدر او ملك روت باشد وديگر صور باشد واختلاف

دو دار معتبر است بسطوة یعنی لشکر و پادشاه است یعنی ولایت
ملکوت قوة دارد و پادشاه دارد داری دیگر توان گفت ولایت
جنبه پادشاه دارد داری دیگر توان گفت و عصمه هم یعنی امان
از میان ایشان نباشد یعنی اگر پادشاه جنبه دست باید قابض
ولایت ملکوت گردد و اگر پادشاه ملکوت دست باید قابض
ولایت جنبه شود پس عصمه میان ایشان نباشد یعنی امان از
ایشان برخواست و مراد از اختلاف دارین غیر اهل اسلام
است تا آنکه اگر مسلمانی در دار حرب باشد و پسر مسلم در داری دیگر و یکی
بمیرد دیگر میراث برد و نیز می باید دانست که یکی از موانع ارث
مبهم بودن تاریخ موت است یکی اگر پدر جائی مرده و پسر جائی دیگر
و هیچ کدام جائش معلوم نی که اول که مرده و آخر که مرده درین
صورت هم هیچ یکی از دیگر میراث نمی برد و فتوی علما بر این است

پس این

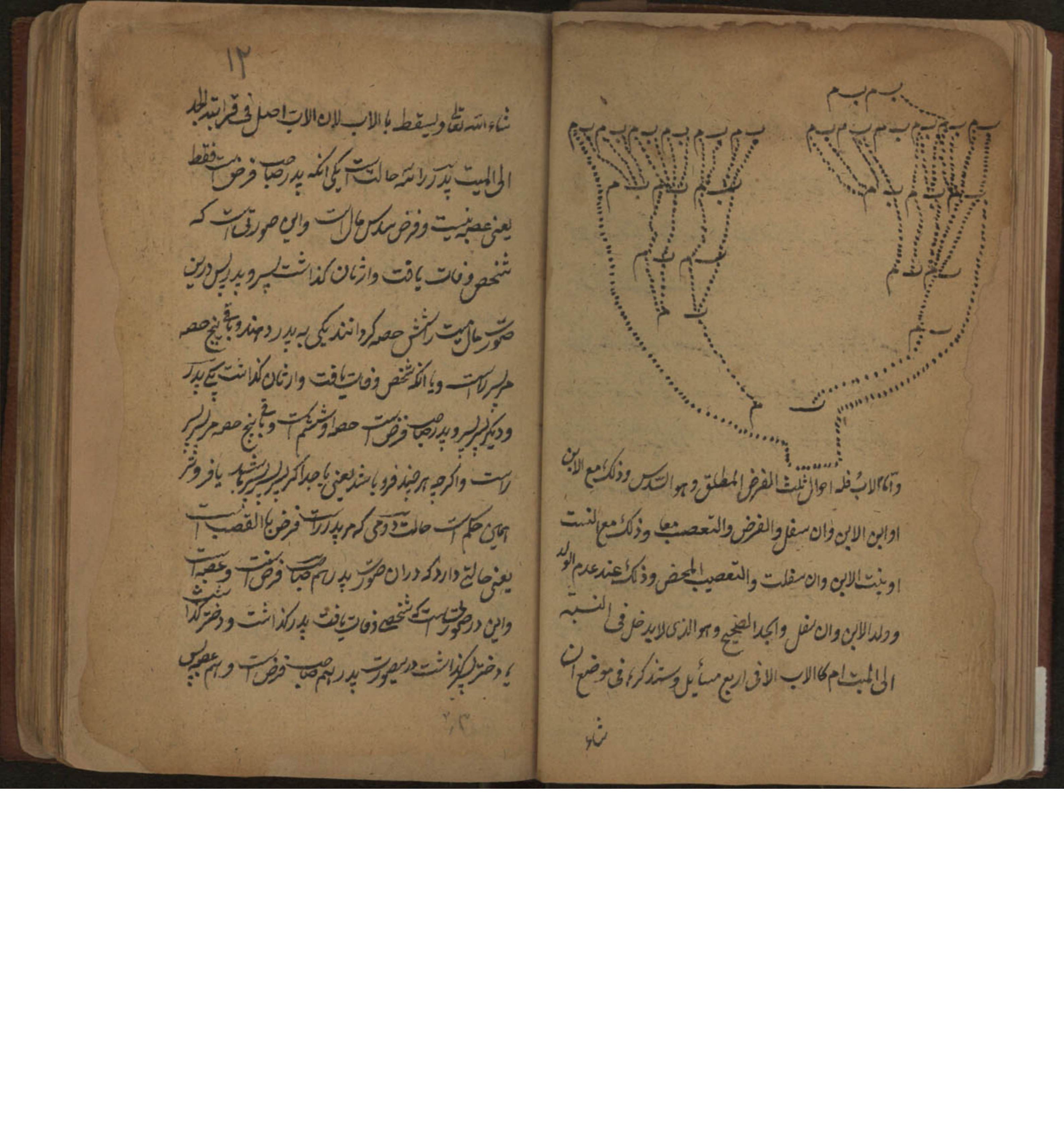
پس این مانع پنجم را در متن یاد نکرده است و کافر میراث برد
به نسبت چنانچه ولادت و سبب چنانچه زوجیت
مستحقها الفروض المقدرة فی کتاب الله تعالی ستة النصف
والربع والثمن والثلثان والثلث والسدس علی التضعیف
والتنصیف این باب در بیان شناختن حصها و در
بیان شناختن آن مردم که مستحق آن حصها که اندازه کرده شده
است در کلام الله تعالی آن شش است یکی نصف دوم ربع سوم ثمن
چهارم ثلثان پنجم ثلث ششم سدس بنا بر دو چند بودن
و نیمی بودن آن فایده این سخن یعنی دو چند بودن و نیمی بودن
والله اعلم بالصواب و آن اینست یعنی همه فروض که در نص
مذکورند که اعلی مر ادنی را دو چند باشد ادنی مر اعلی را نیمی
باشد و آن فروض که مر اعلی مر ادنی را دو چند نباشد و ادنی

ربع

هر اعلی را نمی باشد آن در نص مذکور نیست مثلا تسعه که در باب
عول است اگرچه آن تسعه هم خالی ازین شش حصه قسمت ناط
غبار اسا نخواهد بود اما نه بطریق دو چند کی و نیمکی آن یعنی
هیچ کدامی از شش فروض دو چند و نیمی نیست پس این تسعه
مذکور در قرآن نیست بلکه باجتهاد امیر المؤمنین علی کرم
الله وجهه ثابت شده است که فرمودند در مسله منبریه صار ثمنها
تسعا یعنی هشتم آن زن نهم شد و بذکر فایده این قید داعی
کافه فضلا خادم علما مولف این شرح عبد العزیز یوسف میکوید
و ملتمس از زمره علما آنکه بنظر انصاف منظور فرمایند و اگر
ازین فقیر افتاده باشد باصلاح آن محظوظ سازند   و اصحاب
هذه السهام اثنا عشر نفرا اربعة من الرجال وهم الاب و الجد
وهو اب الاب وان علا والاخ لام والزوج   وثمان من النساء

وعن الزوجة

وعن الزوجة والبنت وبنت الابن وان سفلت والاخت
لاب وام والاخت الاب والاخت لام والام والجدة الصحيحة
وهي التي لا يدخل في نسبتها الى الميت جد فاسد   مستحق این
حصها که در قرآن است دوازده کس است چهار مردان یکی پدر
دوم جد یعنی پدر پدر را اگرچه بالاتر باشد سیوم برادری
مادری چهارم شوهر و هشت زنان یکی منکوحه دوم دختر
سیوم دختر پسر اگر فرود رود چهارم خواهر اعیانی پنجم خواهر
علاتی ششم خواهر اخیافی مادری هفتم مادر هشتم جده صحیحه
اگر اگویند که در نسبت او بسوی میت ام در نیاید و معرفت جد
فاسده و معرفت جده صحیح ازین صورت منقش منکشف میشود اب
ب علامت اب است و میم علامت ام است



و اما الاب فله احوال ثلث الفرض المطلق وهو السدس وذلك مع الابن
او ابن الابن وان سفل والفرض والتعصيب معا وذلك مع البنت
او بنت الابن وان سفلت والتعصيب المحض وذلك عند عدم الولد
وولد الابن وان سفل والجد الصحيح وهو الذى لا يدخل فى النسبة
الى الميت ام كالاب الا فى اربع مسائل وستذكرها فى موضع ان

شاء

شاء الله تعالى ويسقط بالاب لان الاب اصل فى قرابة الجد
الى الميت پدر را سه حالت است یکی آنکه پدر صاحب فرض است فقط
یعنی عصبه نیست و فرض سدس مال است و این صورتی است که
شخص وفات یافت و وارثان گذاشت پسر و پدر پس درین
صورت مال میت را شش حصه گردانند یکی به پدر دهند و باقی پنج حصه
مر پسر راست و یا آنکه شخص وفات یافت و وارثان گذاشت یکی پدر
و دیگر پسر و پدر صاحب فرض است حصه او ششم است و باقی پنج حصه مر پسر
راست و اگرچه هرچند فرو باشند یعنی با جد اگر پسر پسر پسر باشد یا فروتر
همین حکم است حالت دوم آنکه مر پدر راست فرض با تعصیب است
یعنی حالتی دارد که دران صورت پدر هم صاحب فرض است و عصبه است
و این در صورتی است که شخصی وفات یافت پدر گذاشت و دختر گذاشت
یا دختر پسر گذاشت درین صورت پدر هم صاحب فرض است و هم عصبه

درین صورت مذکوره مسئله از شش سهم باید زیرا از آن روی که صاحب
فرض است سدس می رسد یک سهم فرائض الله تعالی او را باشد باقی
نصف فرض است از آن دختر باشد یعنی سه سهم نصیب دختر را باشد
باقی ماند دو سهم آن دو سهم نیز پدر را باشد بر وجه عصبه باشد
و اگر بجای دختر میت دختر پسر میت باشد همین حکم است حالت
سیوم که مر پدر راست عصبه محض یعنی همه حق برد و آن در صورتی
است که میت نه فرزند است و نه فرزند پسر اگر چه فرو باشد یعنی فرزند
فرزند فرزند هم نباشد و جد صحیح همچو پدر است مگر در چهار مسئله و سرانجام
که ذکر کنم آن چهار مسئله را در محل خود ان شاء الله تعالی و ساقط میشود
با وجود پدر زیرا که پدر اصل است در رسیدن جد بمیت که بواسطه پدر
میت میرسد یعنی پدر قریب تر است بمیت از جد   واما الاولاد الام
فاحوال ثلث السدس للواحد والثلث للاثنین فصاعدا ذکورهم

وإناثهم

وإناثهم في القسمة والاستحقاق سواء ويسقطون بالولد وولد الابن
وان سفل بالاب والجد بالاتفاق   فرزندان مادر را سه حالت
است حالت اول سدس و آن در صورتی است که یکی باشد یعنی اگر برادر
مادری و یا خواهر مادری است علی فرائض الله حصه او سدس است
حالت دوم ثلث است و آن صورتیست که برادر و خواهر مادری دو باشد
یا زیاده از دو درین صورت حصه ایشان سیومی حصه از مال میت است
علی فرائض الله تعالی نر آن ایشان و ماده گان برابر اند در قسمة یعنی
در بنی اخیافی ذکور و اناث برابر حصه میبرند و برابر اند در استحقاق
یعنی چنانچه ذکور ساقط نشوند اناث نیز ساقط نشوند و آنکه
بعضی مبتدیان در علم فرائض پرسش کنند که کدام طایفه اند در فرائض
که ذکور و اناث برابر اند جواب همین بنی اخیاف اند یعنی فرزندان
مادری حالت سیوم آنست که بنی اخیاف ساقط میشوند با وجود

پدر میت و با وجود جد صحیح از آن میت و درین مسئله که ایشان
ساقط میشوند بجد صحیح اتفاق است بخلاف آنکه با جد بعضی
از بنی علات و یا از بنی اعیان باشند که در سقوط بنی اعیان و بنی
علات بجد صحیح اختلاف است میان علماء رحمهم الله تعالی
واما للزوج فحالتان النصف عند عدم الولد و ولد الابن
وان سفل والربع مع الولد او ولد الابن وان سفل یعنی شوهر را دو
حالت است حالهٔ اول نصف است و آن درصورت است که میت
را فرزند نباشد و فرزند پسر نباشد اگرچه فروتر رود و دو حالت
دومی ربع است و آن درصورتیست که میت را فرزند باقی مانده
باشد یا فرزند پسر اگرچه فروتر رود فقوله فی النساء واما
الزوجات فحالتان الربع للواحد فصاعدا عند عدم الولد
و ولد الابن وان سفل والثمن مع الولد و ولد الابن وان سفل

این فصل

این فصل است در بیان حالت زنان از آن جمله منکوحات
را دو حالت است حاله اولی ربع است خواه زوجه یکی باشد خواه
زیادت و این درصورت است که میت را هیچ فرزندی وارث
نباشد حالت دومی آنست که میت را یکی زوجه باشد و یا زیاده
و فرزندی وارث نیز باشد یا فرزند پسر هرچند که فروتر رود
درین صورت آن زن ویرا ثمن است واما البنات الصلب
فاحوال ثلث النصف للواحدة والثلثان للاثنتین
فصاعدا ومع الابن للذکر مثل حظ الانثیین وهو یعصبهن
دختران صلبی را سه حالت است یکی حالت اینست که نصف
میرود وقتی که یکی باشد دومی حاله اینست که ثلثان است
چون دو باشند یا زیاده ازین و سومی حالت اینست که
دختران عصبه شوند و این درصورت است که برابر ایشان

برادر باشد پس هر نر دو حصه است و ماده را هر یک حصه همان
نر ایشان را عصبه میگرداند   و بنات الابن کبنات الصلب
ولهن احوال ستة النصف للواحدة والثلثان للاثنتین فصاعدا
عند عدم بنات الصلب ولهن السدس مع الواحدة الصلبیة تکملة
للثلثین ولا یرثن مع الصلبیتین الا ان یکون بحذائهن او اسفل
منهن غلام فیعصبهن فیکون للصلبیتین الثلثان والباقی
بینهم للذکر مثل حظ الانثیین ویسقطن بالابن دختران پسر
همچو دختران صلب اند در بعض حالات و مر ایشان را شش حالت
است حالت اولی نصف است و آن در صورتیست که یکی باشد
دختران صلبی نباشد حالت دوم ثلثان است و آن در صورتیست
که دو باشد یا زیاده دو دختران صلبی نباشد و حالت سیوم
سدس است و آن در صورتی که یک دختر صلبی باشد نصف

دختر

دختر بر دو سدس بنات ابن را ثلثان بکمال رسید و مر دختران
زیاده از ثلثان حقی نیست حالت چهارم آنکه محروم مانند و این
در صورتیست که دختران صلبی دو باشند پس ثلثان بتمام ایشان
خواهند برد بضرورت بنات ابن محروم خواهند ماند که بنات
را در زیاده از ثلثان حقی نیست حالت پنجم آنکه دو دختر صلبی
باشند و برابر بنات ابن یک برادری باشد یا فرود تر از ایشان
برادری باشد او عصبه گرداند پس آنچه باقی ماند از ثلثان نصیب
دو دختر صلبی آن باقی میان آن برادر و میان آن بنات ابن
قسمت شود دو حصه نر را و یک حصه ماده را حالت ششم آنکه ایشان
ساقط میشود با وجود پسر میت را   و لو ترک ثلث بنات
ابن بعضهن اسفل من بعض وثلث بنات ابن ابن اخر
بعضهن اسفل من بعض وثلث بنات ابن ابن ابن اخر

بعضهم اسفل من بعض بهذه الصورة   اگر وارثان گذاشت
مردی سه دختر از طرف یک پسران که بعضی آن دختران پسر از پسری
گذاشت که بعضی آن فروتر باشد از بعضی در مرتبه بدانکه این مسئله
در علم فرایض تشبیب نامیده و در وجه تسمیه آن سخنان گفته اند روشن
تر آنکه در لغت عرب تشبیب افروختن را گویند و در اصطلاح
فرایض التشبیب ذکر البنات علی اختلاف الدرجات است یعنی
یاد کردن دختران را بیان با اختلاف درجهای ایشان اکنون
بجهت انکشاف بر مبتدیان ظاهرتر نیز ترجمه گویم صورت مسئله
چنین است که زید وفات یافت و این زید را سه پسر بوده اند
عمرو بکر و خالد هر سه در حیات پدر وفات یافته اند اکنون از
طرف عمرو سه دختر گذاشت باین ترتیب یکی دختر عمرو و یکی
دختر پسر عمرو و یکی دختر پسر پسر عمرو و این هر سه فریق اول نامند

وازطرف

واز طرف بکر نیز سه دختر گذاشت باین ترتیب یکی دختر پسر بکر
و یکی دختر پسر پسر بکر و یکی دختر پسر پسر پسر بکر و این سه را فریق
ثانی نامند از طرف خالد نیز سه دختر گذاشت باین ترتیب یکی
دختر پسر پسر خالد و یکی دختر پسر پسر پسر خالد و یکی دختر پسر پسر پسر پسر
و این سه را فریق ثالث نامند صورت این مسئله که می نگارند این است

زید

فریق اول

بن عمرو	بن بکر	بن خالد
علیا بنت	بنت بن علیا	بنت ابن بن علیا
بنت بن وسطی موقوف	بنت وسطی	بنت بنت وسطی
موقوف	بن سفلی	بنت بنت سفلی
بنت بن سفلی	بنت مضروب	محجوب

[illegible]

ندارد [illegible]

تصحیح مسئله

العلیا من الفریق الاول لا یوازیها احد والوسطی من الفریق
الاول یوازیها العلیا من الفریق الثانی والسفلی من الفریق
الاول یوازیها الوسطی من الفریق الثانی والعلیا من الفریق
الثالث والسفلی من الفریق الثانی یوازیها الوسطی من الفریق
الثالث والسفلی من الفریق الثالث لا یوازیها احد اذا عرفنا
هذا فنقول للعلیا من الفریق الاول النصف وللوسطی مع
من یوازیها السدس تکملة الثلثین ولا شیء للسفلیات الا ان
یکون معهن غلام فیعصب من کانت بحذائه ومن کانت
فوقه ممن لم یکن ذات سهم ویسقط من دونه
علیا از فریق اول را هیچ یکی برابر در مرتبه نیست از بهر انکه او
ولد ابن میت است واز فریق ثانی وثالث هیچ کدامی ابن میت را
ولد نیست ووسطی از فریق اول را وعلیا از فریق ثانی برابر است
زیرانکه

زیرانکه ایشان هر دو ولد ابن ابن میت اند ودر فریق ثالث ابن
ابن میت ولد ندارد وسفلی فریق اول را برابر است وسطی فریق
ثانی وعلیا فریق ثالث از بهر انکه ایشان هر سه ولد ابن ابن ابن
میت اند وسفلی فریق ثانی را برابر است وسطی فریق ثالث زیر
انکه ایشان هر دو ولد ابن ابن ابن ابن میت اند وسفلی فریق
ثالث را برابر نیست هیچ کدامی از بهر انکه او ولد ابن ابن ابن
ابن میت است پس چون این مراتب بنات فریق ثالث
را شناختی پس گوش هوش دار میگویم که علیای فریق اول که از
همه بنات اقرب است در درجه او که او ولد ابن میت است
ودر فریق ثانی وثالث ابن میت هیچ ولد ندارد پس درین صورت
او قایم مقام بنت صلبی است مر او را علی فرایض الله تعالی نصف
میرسد ومر وسطی فریق اول با کسی که برابر اوست در مرتبه یعنی علیا

فریق ثانی ایشان هر دو را سدس است و درین صورت دیگر بنات را چیز
نمیرسد از بهر آنکه حصهٔ بنات از متروکهٔ میت زیادت از ثلثان نیست
و هرگاه که علیا فریق اول را نصف رسید و وسطی فریق اول و علیا
فریق ثانی را سدس رسید ثلثان را ایشان هر سه استیفا کردند پس دیگر بنات
محروم مانند اکنون تخریج مسئله را گوش دار اقل مخرجی که از وی
نصف و سدس خیزد و کم از شش نباشد نصف آن که سه هر علیا فریق اول
و سدس آن که یکی وسطی فریق اول و علیا فریق ثانی را چهار سهام
ایشان را باشد باقی ماند دو سهم آن دو سهم را نیز رد بر ایشان
کنم چون دیگر مستحق نیست پس مسئله ردی شد و قاعده در مسئله ردی
اینست اذا اجتمع جنسان ممن یرد علیه عند عدم من لا یرد علیه
فاجعل المسئلة من سهامهم یعنی چون در مسئله جمع شوند صاحب جنس
درین مسئله یکی صاحب نصف دوم صاحب سدس وقتی که یکی از ذوجین

نباشد

نباشد پس مسئله از سهام ایشان بگیریم یعنی تمام مسئله از چهار سهم باشد
سه هر علیا فریق اول را مستقیم است و یکی مر وسطی فریق اول و علیا
فریق ثانی غیر مستقیم است و چون در میان رؤس و سهام مباینه می‌باشد
پس کل رؤس زده میشود بنا بر آن این هر دو رؤس موقوف مانند عدد
رؤس موقوف که دو است ضرب کنیم در اصل مسئله چهار است هشت شد
تصحیح این مسئله از هشت باشد ازیشان هر کرا از اصل مسئله چیزی باشد
در مضروب ضرب بوی ده علیا فریق اول را سه بود درین مضروب
که دو است ضرب کنی سه در دو شش حاصل آمده بوی ده و مر وسطی فریق
اول و علیا فریق ثانی را از اصل مسئله یک بود در مضروب ضرب دهیم
یکی در دو همان دو حاصل آمد هر یکی را یکی مستقیم آمد و سفلی فریق اول
با دو دیگر که برابر است یعنی وسطی فریق ثانی و علیا فریق ثالث اگر برابر
ایشان یکی پسر شد عصبه میگرداند ایشان را پس در صورتی که برابر سفلی

فریق اول پسر باشد اصل مسئله از شش سهم باشد علیا فریق اول را نصف
سه سهم او را آمد و یکی وسطی فریق اول و با کسی برابر اوست یعنی
علیا فریق ثانی ایشان هر دو روس موقوف شد باقی دو سهم
برای عصبه یکی پسر و سه دختر این پنج روس شد و دو سهم باقی مر ایشان را
غیر مستقیم پس این هر پنج روس بر موقوف ماند اکنون بنگریم که میان
روس موقوف که دو است و میان روس موقوف که پنج است نسبت
مباینت است پس این هر پنج را ضرب کردیم در دو ده شد و ده را
ضرب کردیم در اصل مسئله که شش است حاصل آمد شصت پس تصحیح
این شصت باشد اکنون هر که را از اصل مسئله چیزی باشد در مضروب
ضرب کردیم برای ده هم علیا فریق اول را از اصل مسئله سه بود در
ده ضرب کردیم سی شد مر او را دادیم وسطی فریق اول با کسی
که برابر اوست ایشان را از اصل مسئله یکی بود در ده ضرب کردیم

همان ده حاصل آمد مر ایشان را دادیم هر یکی را پنج عصبه که یکی
پسر و سه دختر بود ایشان را از اصل دو سهم است در ده ضرب
کردیم بیست شد پسر را هشت دادیم و هر دختر را چهار
تمام شد و آن کسان که در فرودی مرتبه این پنج عصبه است محروم
اند اما اگر برابر سفلی فریق ثانی با کسی که برابر اوست یعنی وسطی
فریق ثالث پسری باشد آن عصبه گرداند هم این هر دو را که برابر
اوست هم آن کس را که بالاتر از وست یعنی سفلی فریق
اول و دو کس برابر اوست در مرتبه پس در این صورت این
هر پنج دختر و یک پسر که بمنزله دو دختر است هفت روس
عصبه باشد و اصل مسئله از شش باشد سه مر صاحب نصف
و یکی مر آن دو صاحب سدس را هر دو موقوف و باقی دو
سهم مر این هفت روس موقوف اکنون میان هفت

ودو که پسر نسبة مباینه است پس هفت را ضرب کردیم در دو چهار ده
و چهار ده ضرب کردیم در اصل مسئله که شش بود حاصل آمد هشتاد
و چهار تصحیح این مسئله چون جزوی باشد در مضروب ضرب کردیم بوی
و هم صاحب نصف را سه بود در چهار ده ضرب کردیم چهل و دو شد
بوی دادیم صاحب سدس را یک بود و در چهار ده ضرب کردیم
چهار ده شد بایشان هر دو دادیم هر یکی را هفت عصبه هفت
روس را دو بود در چهار ده ضرب کردیم بیست هشت شد
پسر را هشت و هر دختر را چهار مستقیم آمد و آنکه فرود از هر
ایشان است محروم است یعنی سفلی فریق ثالث که برابر او هیچ
کس نیست مگر آنکه پسر با او باشد در ان صورت آن پسر هم را عصبه
کرداند هم انکسار را که بالا از او اند پس درینصورت هم از اصل
مسئله شش باشد صاحب نصف را سه و صاحب سدس را یکی و باقی

دوسهم

دو سهم مر آن هشت روس عصبه شش دختر و یک پسر بمنزله
دو دختر اکنون میان روس موقوف که دو است و میان روس موقوف
که هشت است تداخل است پس هشت را در اصل مسئله که شش
ضرب کرده اما چون مقصود در نیمه آن هم حاصل میشود اختصار
نمودیم یعنی استقامت کسر در ضرب چهار نیز حاصل میشود پس
نیمه آن که هشت که چهار است در اصل مسئله که شش است ضرب
کردیم بیست و چهار حاصل آمد اکنون هر که از اصل مسئله چیزی
باشد در مضروب ضرب کردیم پس دهیم علیا فریق اول که صاحب
نصف است او را سه بود در چهار ضرب کردیم دوازده شد
با او دادیم صاحب سدس را یک بود در چهار ضرب کردیم چهار
چهار حاصل آمد بایشان دادیم هر یکی را دو عصبه را دو بود در
چهار ضرب کردیم هشت شد هر دختری را یکی و پسر را دو تمام شد

تخریج آن مشهور مسئلهٔ تشبیب والله اعلم بالصواب

واما للاخوات لاب وام فاحوال خمس النصف للواحدة والثلثان
للاثنتين فصاعدا ومع الاخ لاب وام للذكر مثل حظ الانثيين يصرن
عصبة به لاستوائهم فى القرابة الى الميت والخامس الباقى مع البنات
او مع بنات الابن لقوله عليه السلام واجعلوا الاخوات مع البنات
عصبة ~~مع الابن~~ خواهران پدری ومادری را پنج حالت است
یکی نصف وآن در صورتی است که شخصی وفات یافت یک خواهر
مادری وپدری گذاشت او را از مال میت علی فرایض الله تعالی نصف
هست دوی دو ثلث وآن در صورتی است که شخصی وفات یافت دو خواهر
اعیانی یا زیاده از دو گذاشت سیومی آنکه عصبه میشوند با برادر وآن
در صورتیست که برادر وخواهر گذاشت درین صورت نر را دو حصه
وماده را یک حصه تمامی مال برین طریق قسمت شود

وچهارمی

وچهارمی آنست که باقی ست یعنی عصبه مع غیره میشوند
بغیر برادر واین در صورتیست که شخصی وفات یافت دختران
گذاشت یا دختران پسر یعنی اگر دختران نباشند دختران
پسر باشند وخواهر اعیانی گذاشت درین صورت دختران را دو ثلث
مال وباقی از ثلثان هر چند خواهران اعیانی که باشند مال را برؤس
خویش قسمت کرده ستانند زیرا که حضرت مصطفی صلعم علیه
وآله اجمعین چنین فرموده که یکی دانند خواهران را با دختران
عصبه پنجم آنکه ایشان محروم میمانند واین در صورتیست
که شخصی وفات یافت پسر گذاشت وخواهران اعیانی درین صورت
آن خواهران از ارث محروم اند یا در صورتی که پسر پسر گذاشت
یعنی اگر میت را پسر نباشد وپسر پسر باشد هم خواهران محروم
است یا در صورتی که پدر گذاشت یعنی اگر شخص وفات یافت

پدر گذاشت و خواهران اعیانی درین نیز محروم اند از ارث
نبرند باتفاق علماء ثلثه رحمهم الله واین حالت ششم است و نیز خواهران
اعیانی میراث نمی برند باوجود جد صحیح واین مسئله مختلف است امام
اعظم رضی الله عنه میگوید باوجود جد خواهران اعیانی میراث نبرند و
نزدیک صاحبین میراث میبرند واین حالت هفتم است و مصنف
پنج حالت گفته نظر درین که هر سه صورت هر حالت را یک شمرده
واین مسئله یکی از چهار مسئله است که مصنف رحمة الله علیه در ذکر
حالات رجال ذوی الفروض وعده بود که جد صحیح همچو پدر است
مگر در چهار مسئله پس درین مسئله هم جد صحیح نزدیک صاحبین همچو
پدر نیست که نزد ایشان باوجود پدر خواهران اعیانی محروم اند
وباوجود جد میراث می برند اما درین مسئله فتوی بر قول
امام اعظم است وصورت میراث خواهران با جد در باب مقاسمه

جد گفته

جد گفته خواهیم ان شاء الله تعالی   والاخوات لاب كالاخوات
لاب وام ولهن احوال سبع النصف للواحدة والثلثان للاثنتين
فصاعدا عند عدم الاخوات لاب وام ولهن السدس مع الاخت
لاب وام تكملة للثلثين ولا يرثن مع الاختين لاب وام الا ان
يكون معهن اخ لاب فيعصبهن والباقي بينهم للذكر مثل حظ الانثيين
والسادسة ان يصرن عصبة مع البنات او بنات الابن لما
ذكرنا   خواهران پدری که ایشان را ازین علات گویند همچو خوا
هران پدری ومادری اند که ایشان را از بنی اعیان گویند در حق احکام
میراث ومر این خواهران علاتی را هفت حالت است یکی نصف است
واین صورتی است که شخصی وفات یافت ویک خواهر علاتی او را ارث
علی فرایض الله تعالی نصف می آید دوم ثلثان است وان در
صورتی است که شخصی وفات یافت دو خواهر علاتی گذاشت یا زیاده

از دو ارث ایشان علی فرائض ایمه تعالی ثلثان است از مال میت
اما چون خواهران اعیانی نباشند سیومی ایشانرا سدس است
و این در صورتی است که شخص وفات یافت و از زنان گذاشت
یک خواهر اعیانی و دیگر خواهران علاتی پس خواهر اعیانی نصف می برد
و خواهران علاتی را سدس میرسد یا ثلث حصه اخوات بکمال رسد
چهارمی آنکه ایشان محروم میمانند و آن در صورتی است که دو
خواهر اعیانی باشند پس درین صورت ایشانرا چیزی نرسد پنجمی آنکه
ایشان عصبه بغیره میشوند و این در صورتی است دو خواهران
یا زیاده اعیانی باشند و برابر خواهران علاتی برادر باشد پس آنچه
برادر ایشانرا عصبه میگرداند یعنی ثلث که باقی مانده است
از گرفتن ثلثان خواهران اعیانی آن ثلث میان آن برادر و
خواهران للذکر مثل حظ الانثیین قسمت شود حالت ششم

آنکه ایشان

آنکه ایشان عصبه مع غیره میشوند و آن در صورتی است که میت را دو دختر
باشند و یا دختران پس درین صورت خواهران علاتی باقی میبرند
و هفتم حالت را مصنف رحمة الله علیه اینجا مذکور نساخت
و پس ازین خواهم گفت و آن اینست که ایشان با وجود پسر
ساقط میشوند یعنی میراث نمیبرند و بهذا وبنو الاعیان والعلات
کلهم یسقطون بالابن وابن الابن وان سفل وبالاب
بالاتفاق وبالجد عند ابی حنیفه رحمه الله ویسقط بنو العلات
ایضا بالاخ لاب وام برادران و خواهران اعیانی و برادران
و خواهران علاتی همه ساقط میشوند بودن پسر میت و پسر پسر میت
نیز ساقط میشود هر چند که فروتر باشد پس اگر شخص وفات یافت
و برادران و خواهران اعیانی دارد و خواهران علاتی دارد و آن میت
را پسر باشد با وجود پسر آن برادران و خواهران هیچ یکی میراث

نبرد و همچنین اگر میت را پسر باشد و همچنین پسر پسر باشد یا فروتر نیز
برادران و خواهران مذکورین میراث نبرند و نیز برادران و خوا
هران اعیانی و علاتی با وجود پدر میت میراث نمیبرند باتفاق علما
ثلثه و نیز برادران و خواهران اعیانی و علاتی با وجود جد میت میراث
نمیبرند نزد امام اعظم رضی الله تعالی عنه و این مسئله دوم از آن
چهار مسئله که در مصنف وعده کرده است که جد صحیح همچو پدر
است مگر در چهار مسئله و در این مسئله نیز نزد صاحبین جد صحیح همچو
پدر نیست و نیز برادران و خواهران علاتی با وجود برادر اعیانی
میراث نمیبرند و اما الام فاحوال ثلث السدس مع الولد و ولد الابن
وان سفل او الاثنین من الاخوة والاخوات فصاعدا من
ای جهة کانا وثلث الکل عند عدم هؤلاء المذکورین
وثلث ما بقی بعد فرض احد الزوجین وذلک فی المسئلتین

احدهما

احدهما زوج وابوان والثانیة زوجة وابوان ولو کان مکان
الاب الجد فللام ثلث جمیع المال الا عند ابی یوسف رحمه الله تعالی
فان لها ثلث الباقی مادر را سه حالت است یکی سدس
با وجود فرزند میت یا فرزند پسر میت هرچند که فرود رود و آن در
صورتست که شخصی وفات یافت مادر گذاشت و آن میت را پسری
یا دختری باشد درینصورت مادر را سدس است و اگر فرزند پسر میت باشد
هم مادر را سدس است و در صورتی که شخصی وفات یافت و مادر گذاشت
و دو کس از خواهران یا برادران هر جهتی که باشند یعنی اعیانی یا علاتی
یا اخیافی نیز مادر سدس میبرد دوم حالت در ثلث از جمیع مال در
وانی در صورتیست که هیچ یکی ازین مذکورین نباشند یعنی ازینی
کسانی که وجود ایشان مادر را سدس بوده است سیوم حالت اینکه
مادر را ثلث از باقی حصه یکی از زن و شوی است یعنی اگر زنی

وفات یافت و شوهر گذاشت درینصورت مادر را سهمی بخش
است بعد ازان که شوهر را نصف و مادر را ثلث باقی اقل مخرجی
که از وی نصفی و ثلثی خیزد کم از شش نباشد پس اصل مسئله از شش
سهم باشد نصف آن که سه سهم است مر شوهر را رسد و باقی از نصف
شوهر را ماند ثلث باقی یک سهم باشد آن مادر را رسد و دو سهم پدر
را رسد و دیگر صورت آنست که مردی وفات یافت و وارثان گذاشت
زن و مادر و پدر زن را ربع است و مادر را ثلث باقی اقل مخرجی
که از وی ثلث باقی خیزد کم از چهار نباشد کم نباشد اصل مسئله
از چهار باشد آن یک سهم بر زن میت را باشد ثلث باقی
که یک سهم است مر مادر میت را باشد و دو سهم مر پدر میت را
باشد و اگر بجای پدر میت جد صحیح باشد یعنی پدر پدر باشد
و میت را جد باشد یعنی مادر را ثلث جمیع مال است و اگر جد

صورتیست اگر شخصی وفات یافت و وارثان گذاشت زن و مادر
و جد زن را ربع است و مادر را ثلث و جد را باقی اقل مخرجی که
از وی ربع و ثلث و ما بقی خیزد کم از دوازده نباشد ربع آن
که سه است مر زن را و ثلث آن چهار است مر مادر را باقی پنج
سهم مر جد را و این مسئله سومی ازان مسایل است که مصنف وعده
کرده بود که جد صحیح همچو پدر است مگر در چهار مسئله پس درین مسئله هم
جد همچو پدر نیست از بهر آنکه با وجود پدر مادر را ثلث باقی
است و با وجود جد مادر را ثلث کل است و نیز در صورتی که زنی
وفات یافت و وارثان گذاشت شوهر و مادر و جد شوهر را نصف است
و مادر را ثلث و جد را باقی اقل مخرجی که از وی نصفی و ثلثی و ما بقی خیزد
کم از شش نباشد پس اصل مسئله از شش سهم باشد نصف که سه است که مر شوهر
را و ثلث دو سهم مر مادر را و باقی یک سهم مر جد را و درین صورت

امام ابو یوسف مخالفت او میکوید که مادر را ثلث باقی باشد نه ثلث
کل هر دو ولی نزدیک ابو یوسف در صورت اول اصل مسئله از چهار باشد
یک ربع است زن را و یک که ثلث باقی است مادر را و دو مر جد
را و در صورت ثانی اصل مسئله از شش باشد سه سهم نصف است شوهر را
و یکی سهم ثلث باقی است مادر را و دو سهم که باقی از ایشان میماند
مر جد را   وللجدة السدس لام كانت او لاب واحدة
كانت او اكثر الاطلاق قوله عليه السلام اعطوا الجدة السدس
لان عمر رضى الله عنه يشرك ام الاب مع ام الام فى السدس
قال المجرى لكنك بجماعتك صدرتهما وليس او اكثر اذا كن فى
من الآثار زيادة على السدس لواحدة من الجدات وكان بمحضر
من الصحابة فصار اجماعا منهم على ان الجدة اذا كانت
من جهة قبل الام او من قبل الاب واحدة او اكثر اذا كن ثابتات

متحاذیات

السدس

متحاذیات فی الدرجة ویسقطن کلهن بالام وایضا بالاب
وکذلک بالجد الام الاب وان علت فانها ترث مع الجد لانها
لیست من قبله مر جده صحیحه را سدس است خواه از طرف مادر باشد
خواه از طرف پدر خواه یکی باشد خواه بسیار یعنی جده صحیحه که از طرف
مادر باشد سدس مال می برد و جده صحیحه که از طرف پدر باشد نیز سدس
مال میبرد اگر یکی باشد هم سدس برد و اگر بسیار باشند هم سدس
میبرند زیادت از سدس نگیرند وقتی که آن جدات همه صحیحات
باشد و برابر باشند در درجه حصه ایشان سدس مال است و جدات
هم خواه از طرف پدر باشند خواه از طرف مادر ساقط میشوند
بوجود مادر یعنی اگر میت را مادر باشد هیچکدامی از جدات مادری
و پدری میراث نمیدهد با وجود مادر میت و ساقط میشوند با وجود
پدر و با جد مگر مادر پدر که این جده پدری است با وجود جد میراث

میبرد زیرانکه این جده از طرف جد نمیرسد و این مسئله یکی از ان

چهار مسئله است که مصنف وعده کرده است که جد صحیح همچو پدر است

مگر در چهار مسئله پس درین مسئله جده با وجود پدر نمیبرد و با وجود

جد میراث می برد   والقربی من ای جهة کانت تحجب البعدی

من ای جهة کانت القربی محجوبة او وارثة فاذا مات عن اب

وام ام الام فالترکة کلها للاب لان الجدة من جهة الاب سقطت

بالاب وهی تحجب ام ام الام لانها البعدی جده نزدیک

بدر از میت از هر طرف که باشد خواه مادری باشد خواه پدری

جده نزدیک حجاب میکند جده دور را یعنی با وجود ان جده

نزدیک این جده دور میراث نبرد از هر طرف که آن دور باشد

یعنی خواه از طرف پدر باشد خواه از طرف مادر باشد و ان جده

نزدیک خواه ارث برد خواه نبرد بهر حال جده نزدیک جد

دور را از ارث محجوب میکرداند پس درین صورتی که شخصی

وفات یافت و پدر گذاشت و مادر پدر گذاشت و مادر مادر

مادر گذاشت پس با وجود پدر مادر پدر محروم است زیراکه او بسبب

پدر میت می رسد و چون پدر موجود است مادر پدر محروم باشد

وان جده اگرچه محروم است فاما مادر مادر مادر میت را محجوبه

کرداند زیرانکه این بدو درجه میرسد وان بسه درجه پس تمامی

مال برای پدر میت را باشد   واذا کانت الجدة وذات قرابة

واحدة کام ام الاب والاخری ذات قرابتین او اکثر کام ام

الام وهی ایضا ام اب وام ام الاب بهذاه الصورت

یقسم السدس بینهما عند ابی یوسف رحمة الله علیه انصافا

باعتبار الابدان وعند محمد رحمه الله تعالى اثلاثا باعتبار الجهات چون یکی
جده خداوند یک قرابه باشد وجده دیگر خداوند دو قرابه باشد
واین در صورتی است که شخصی وفات یافت ودو جده گذاشته یکی
مادر مادر مادر گذاشته همان مادر مادر مادر میت را مادر پدر پدر است
واسمها راستی ودومی جده مادر مادر پدر مصطفی است واسمها شمس
خاتون پس راستی وشمس خاتون را علی قول ابی یوسف رحمه الله تعالی سدس می آید
از مال مصطفی وسدس میان راستی ومیان شمس خاتون نزدیک امام
قاضی ابو یوسف بتمام قسمت شود یعنی نیم از سدس راستی گردد ونیمی
شمس خاتون ونزدیک امام محمد بن حسن شیبانی رحمه الله تعالی علیه
سدس میان ایشان بحصه قسمت شود ثلثان از آن سدس مر
راستی را وثلث مر شمس خاتون را باعتبار یک جهت العصبات
النسبیة ثلثة عصبة بنفسه وعصبة بغیره وعصبة مع غیره

اما العصبة

اما العصبة بنفسه فكل ذكر لا يدخل في نسبته الى الميت
انثى وهم اربعة اصناف جزء الميت واصله وجزء ابيه
وجزء جده الاقرب فالاقرب يرجحون بقرب الدرجة اعني
اولاهم بالميراث جزء الميت اي البنون ثم بنوهم وان سفلوا
ثم اصله اي الاب ثم جد الاب وان علا ثم جزء ابيه
اي الاخوة ثم بنوهم وان سفلوا ثم جزء الجد اي الاعمام ثم
بنوهم وان سفلوا ثم يرجحون بقوة القرابة اعني به
ان ذا القرابتين اولى من ذي قرابة واحدة ذكرا كان
او انثى لقوله عليه السلام ان اعيان بني الاب والام يتوارثون
دون بني العلات كالاخ لاب وام او الاخت لاب
وام اذا صارت عصبة مع البنت او بنت الابن اولى من
الاخ لاب وابن الاخ لاب وام اولى من ابن الاخ لاب

کذلک الحکم فی اعمام المیت ثم فی اعمام ابیه ثم فی اعمام
جده   این باب در بیان عصبات است و عصبات نسبی بر سه نوع است
یکی عصبه بنفسه دویم عصبه بغیره سیوم عصبه مع غیره اما بیان عصبه
بنفسه است که عصبه بنفسه انرا گویند که زنی باشد که در نسبت او بسوی
میت هیچ ماده در نیاید و این عصبه بنفسه چهار قسم است یکی جزء میت
دویم اصل میت سیوم جزء پدر چهارم جزء جد میت هر که نزدیکتر
تر میت باشد ان اولی بمیراث باشد ترجیح است مر این عصبه را
نسبت نزدیکی درجه یعنی اولی ایشان بمیراث جزء میت است
و ان پسران میت اند اگر پسران نباشد پسران پسران میت اگرچه
انکه فرود رود لیس از وی حکم این نیست اگر از پسران و پسران پسران
نباشد اصل میت میراث برد که او نیز عصبه بنفسه است و مراد
از اصل پدر میت است اگر پدر نباشد بعده جد میت یعنی

پدر

پدر پدر میت میراث برد تا انکه بالاتر رود و اگر از اصل میت
نیز کسی نباشد جزء جد میت میراث برد یعنی برادران اگر برادران
نباشند پسران برادران میراث برند هرچند که فرود روند
و الیشان را ترجیح از روی قوة قرابة است یعنی خداوند
دو قرابه اولی است از خداوند یک قرابه زیرا که خواه ماده
اعتبار در قوت قرابه راست که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
فرموده است که اعیانی میراث برند نه علاتی چنانچه در صورتی
که شخصی وفات یافت دختر گذاشت و خواهر اعیانی گذاشت
یا برادران اعیانی و برادران علاتی گذاشت بعد
فرض دختر انچه باقی است نصیب خواهر اعیانی است و
برادران علاتی را هیچ نمیرسد زیرا که اعیانی را قوة قرابه
است از بهر انکه او از طرف مادر و پدر میرسد و علاتی را قوة

قرابة نیست زیرا که نسبت او از طرف پدر میرسد فقط و در
صورتی که شخص وفات یافت و برادر زاده اعیانی گذاشت و پسر برادر
زاده علاتی گذاشت برادر زاده اعیانی اولی است یعنی او میراث برد
نه برادر زاده علاتی و همچنانی است حکم در اولاد میت پس از آن
همچنانست حکم در اولاد پدر میت پس از آن همچنان است
حکم در اولاد جد میت   واما العصبة بغیره فاربع من النسوة
وهنّ اللاتی فرضهنّ النصف والثلثان یصرن عصبة
باخوتهنّ کما ذکرنا فی حالاتهنّ ومن لا فرض لها من الاناث
واخوها عصبة لا تصیر عصبة باخیها کالعم والعمة المال کله
للعم دون العمة   عصبه بغیره چهار کس است از زنان و ایشان
آنانند که فرض ایشان نصف است و ثلثان ایشان عصبه میشوند
با برادران یکی دختر میت دوم دختر پسر سوم خواهر اعیانی چهارم
خواهر علاتی

خواهر علاتی هر زنی که او را حصه فرض نباشد اگر چه با
برادر خود عصبه نمیشود یعنی از میراث محروم باشد چنانچه شخص
وفات یافت او در گذاشت و عمه مال عمی برای اوست و در
وعمه محروم ماند   واما العصبة مع غیره فکل انثی تصیر عصبة
مع انثی اخری کالاخت مع البنت کما ذکرنا واخر العصبات
العتاقة ثم عصبته بنفسه علی الترتیب الذی ذکرنا لقوله علیه السلام
الولاء لحمة کلحمة النسب   عصبه مع غیره هر زنی که
میشود با زنی دیگر چنانچه خواهر با دختر اگر شخص وفات یافت دختر
گذاشت و خواهر دختر صاحب فرض است اگر یکی است نصف
میبرد و اگر دو است ثلثان میبرند و باقی خواهر میبرد لیکن خواهران
عصبه مع غیره گویم و آخرین عصبها مولی عتاقه است انچه مذ
کور شدند آن همه عصبها نسبی بودند اکنون مصنف رح بیان

عصبه سببی نمیکنند میگویند که آخرین عصبات یعنی از ان عصبها که سببی است
نوع مذکور شدند اگر هیچکی نباشد بعده عصبهٔ سببی میراث برد و
آن مولی ازادی است یعنی اگر شخص بندهٔ خود را آزاد کند و آن
بنده را هیچ یکی از اقارب و ذوا الفرایض و عصبات نسبی نباشد
همچنین مولی آزادی که او را ازاد کرده است میراث برد و برین که
مذکور شده که پیغمبر میفرماید یعنی ارث بنده ازاد کرده شده
است واسطه نسبت اما وارثان معتق مردان میراث
برند از بنده آزاد کرده شده نه زنان ولا شئ للاناث من
ورثة المعتق لقوله علیه السلام لیس للنساء من الولاء الا ما
أعتقن او اعتق من أعتقن او كاتبن او كاتب من كا
تبن او دبرن او دبر من دبرن او جر ولاء معتقهن
اگر شخص وفات یافت و هیچ قرابتی نسبی ندارد و مولی ازادی

داشت

داشت او هم مرده است اما فرزندان او عصبه باقی اند ارث بندهٔ
ازاد کرده شده مر عصبه مولی ازادی باشد اما مردان گیرند زنان را
نمیرسد از بهر انکه حضرت مصطفی میفرماید نیست مر زنان را ارث
بنده آزاد مگر انچه خود آزاد کرده باشد یعنی زنی بنده خود را
ازاد کرد چون آن بنده بمیرد آن زن میراث برد یا مگر انکه آزاد
کنند ازاد کرده آن زن یعنی زنی بنده را آزاد کرده باشد و آن
بندهٔ آزاد نیز بندهٔ خویش را آزاد کرده باشد چون آزاد ازان
ازاد کرده بمیرد و هیچ یکی دیگر نباشد همان زن ارث برد و یا مگر
مکاتب کرده باشد ان زن یعنی زنی بندهٔ خویش را مکاتب
گردانید چون آن مکاتب بمیرد و دیگری هیچ قرابتی مستحق میراث
نگذارد وهمان زن که مکاتب کرده است ارث برد یا انکه مکاتب
اسم مکاتب زن باشد یعنی بندهٔ خود را مکاتب گردانید و مکاتب او

نیز یک بندهٔ خویش را مکاتب گردانید چون مکاتب بمیرد
هیچ یکی دیگری ندارد که مستحق ارث باشد بجز آن زن که مولی
او را مکاتب گردانیده بود همان زن ارث برد یا مگر زنی که
مدبره کرده باشد همان زن ارث برد چون هیچ مستحق دیگری نمانده
باشد اینجا سوالی است که مدبر آنرا گویند که مالک او گفته باشد
چون من بمیرم این بنده من آزاد باشد و عتق آن بنده بعد
ممات مولی میشود اکنون مولی را اینجا صورت ارث باشد
جواب آنرا بر دو وجه است یکی اینست که عصبه او میراث میبرد
گویا که او میرد دومی وجه اینست که موت مولی تقدیرا ثابت
کنیم مثلا زنی بنده را مدبر کرد بعد از آن که مدبر کرده آن زن
مرتد شد نعوذ بالله منها و لاحق بدار الحرب شد قاضی حکم
بآزادی آن مدبر کرد پس از آن زن داخل دار السلام

آمد و اسلام

آمد و اسلام آورد بعده اگر مدبر بمیرد آن زن ارث او برد
چون وارث دیگر نگذاشته باشد یا آنکه مدبر مدبر آن زن
باشد و وارثی دیگر نباشد همان زن ارث برد یا مگر آنکه
حر کنند زنان میراث آزاد کردهٔ خویش را یعنی بکشند و صورت
حر اینست که زنی بنده داشت و آن بندهٔ ما ذون مالک
خویش کنیزکی زید بزنی کرده پس زید آن کنیزک را آزاد
کرده بعده از ایشان فرزندی زاد پس آن فرزند تبع مادر
حر باشد اگر آن فرزند بمیرد ولاء او یعنی ارث او برای آزاد
کننده مادر او را باشد یعنی زید و این در صورتی است که
از وقت آزاد کردن زید کنیزک را تا وقت ولادت کم از
شش ماه نباشد یعنی از وقت آزادی ولادت بعده شش
ماه یا زیادت باشد اما اگر از وقت آزادی آن زن که آزاد

کرده است کم از شش ماه باشد بهر حال ارث آن فرزند
را مالکه غلام برد یا مگر آنکه جبر کنند زنان ولاء آزاد
آزاد کرده ایشان و صورت او چنین است که فاطمه بنده
را آزاد کرده بود اسم او صالح و آن صالح بنده داشت
مخلص نام کنیزک آزاد کرده زید را در نکاح آورد و از این
فرزندی زاد اکنون ارث آن فرزند مر زید را باشد مگر آنکه
جبر کند یعنی بکشد ارث را بسوی فاطمه و صورت جبر آنست
و صالح مخلص را آزاد کند پس چون آزاد کرده باشد ولاء
آن فرزند جبر کند سوی فاطمه یعنی ارث آن فرزند فاطمه را
باشد نه زید را ولو ترك اب المعتق وابنه عند
ابي يوسف رحمه الله تعالى سدس الولاء للاب والباقي
للابن وعند ابي حنيفة رحمه الله تعالى ومحمد رحمه الله تعالى

كل المال

كل المال للابن ولا شئ للاب ولو ترك ابن المعتق وجده
الولاء كله للابن بالاتفاق اگر بنده آزاد کرده شده است
وفات یافت و هیچ وارث ندارد و بجز پدر مولی آزادی
و پسر مولی آزادی پس قسمت مال آن بر قول امام قاضی ابو یوسف
رحمه الله ششم حصه را از ولاء مر پدر را باشد و باقی مال
مر پسر را و نزد دیگر طرفین یعنی امام اعظم ابو حنیفه رضی
الله عنه و امام محمد بن حسن شیبانی رحمه تمامی مال مر
پسر را باشد و مر پدر را هیچ نباشد و در صورتی که بنده آزاد
کرده شده بمیرد و هیچ وارثی ندارد و بجز پسر مولی آزاد و جد
مولی آزادی درین صورت باتفاق علماء ثلثه رحمهم الله علیهم
تمامی مال مر پسر را باشد و جد را چیز نباشد و این مسئله یکی از آن
مسایل است که وعده کرده مصنف کذا اشتباه بود که جدا صحیح

همچو پدر است مگر در چند مسئله ومن ملک ذا رحم محرم
منه عتق علیه ویکون ولاؤه له وکذلک بنات الکبری ثلثون
دینارا وللصغری عشرون دینارا فاشترتا اباهما بخمسین
ثم مات الاب وترک شیئا فالثلثان بینهن اثلاثا بالفرض
والباقی بین مشتریتی الاب اخماسا بالولاء ثلث اخماسه للکبری
وخمساه للصغری فتصح من خمسة واربعین یعنی هر که
مالک شود قرابتی را که خداوند تحریمه است یعنی از انهاست
که میان ایشان عقد مناکحه نیست بمجرد آنکه مالک شود
آزاد شود خواه مالک قصد آزادی وی کند خواه نکند وولاء
آن آزاد شده برای مالک را باشد چنانچه در صورت که مردی
کنیزکی از دار حرب آورده بود وهر سه خواهران بودند وآن مرد را
آزاد شد بعده پدر ایشان را از دار حرب اسیر آوردند کبری
وصغری

وصغری هر دو خواهران پدر را به پنجاه دینار خریدند سی از کبری و بیست
از صغری بعد از زمانی آن پدر ایشان وفات یافت ومال
گذاشت اکنون قسمت این مال علی فرائض الله تعالی بچه طریق
باشد اصل مسئله از سه سهم باشد زیرا که اقل مخرجی که از وی ثلثان ه
وما بقی خیزد کم از سه سهم نباشد هر سه دختر را ثلثان
علی فرائض الله تعالی می آید وباقی مر هر دو خریدند پدر را باشد
ولاء از طریق عصبه می آید آن دو سهم بر این سه دختر
غیر مستقیم این هر سه روس موقوف ماند ویکی سهم بر این دو
دو خریده پدر نیز غیر مستقیم پس طلب کنیم موافقت میان
مال که کبری است وآن سی است و[illegible] ومیان مال که برای
صغری است وآن بیست است موافقت میان سی و بیست
عشری است وکنیم هر مال را بالعشر سی را که رد کردیم بسوی عشر آن

سه شد و رد کردیم نسبت را بسوی عشر او دو شد مجموعه
عشر هر دو عدد پنج شد و این پنج بمنزلهٔ روس این دو فرزنده
پدر است اکنون نسبت میان هر دو روس یعنی سه موقوف
که صاحب ثلثشان بودند و پنج روس نسبت میان هر دو روس
تباینه است پس ضرب کردیم یکی را در دیگری حاصل آمد پانزده
پانزده را ضرب کنیم در اصل مسئله که سه بود حاصل آمد چهل
و پنج پس اصل مسئله از سه باشد و مضروب پانزده باشد و تصحیح
مسئله از چهل و پنج باشد اکنون هر که را از اصل مسئله چیزی
باشد در مضروب ضرب کنیم بوی دهیم صاحبان ثلثشان
را از اصل مسئله دو بود در پانزده ضرب کردیم سی شد هر یکی
را ده بدهیم بروجه تسویه مستقیم آمد و هر دو دختر پدر
را بروجه عصبه یکی بود در پانزده ضرب کردیم همان

پانزده

پانزده شد کبری را سه خمس آن بدادیم نه شد و صغری
را دو خمس که شش است بدادیم پانزده سهم برایشان
بقسمت اخماس تمام شد و مستقیم آمد پس حاصل آمد
بردست کبری نوزده سهم و بردست وسطی ده سهم
و بردست صغری شانزده سهم قسمت چهل پنج سهم تمام شد

الحجبُ على نوعَين حجبُ نقصانٍ و هو حجب
عن سهم الى سهم وذلك لخمسة نفرٍ للزوجين والام
وبنت الابن والاخت لابٍ وقد مرّ بيانه وحجب
حرمانٍ والورثة فيه فريقان فريق لا يحجبون بحال
البتّة وهم ستة الابن والاب والزوج والبنت
والام والزوجة وفريق يرثون بحالٍ ويحجبون في
حالٍ وهذا مبنيّ على اصلين احدهما انّ كلّ من

يدلي الى الميت بشخص فانه لا يرث مع وجود ذلك
الشخص سوى اولاد الام فانهم يرثون معها لانعدام
استحقاقها جميع التركة والثاني الاقرب والاقرب كما
ذكرنا في العصبات

اين باب در بيان حجب

و حجب پرده را گويند واينجا در فرايض مراد آنست كه وارثی اقرب
پرده كند ابعد را و حجب بر دو نوع است يكی حجب نقصان
است و حجب نقصان از سهم بسيار سوی سهم اندك
است يعنی وارثی است كه ثلث ميگيرد اگر شخصی نزديك
تر ازان باشد بوجود آن نزديك از ثلث بسدس می
رود يعنی سدس ميگيرد چنانچه بام ثلث است اگر
ميت را پسر نباشد و با وجود پسر يا دو دختر سدس
ميگيرد پس مادر را حجب كرد نقصان و اين حجب نقصان

مرپنج

مر پنج كس را است يكی زن دوم شوی سيوم مادر چهارم
دختر پسر پنجم خواهر علاتی زن را ربع است اگر ميت را
فرزند نباشد اگر ميت را فرزند باشد زن را از ربع بثمن می برد
شوهر را نصف است اگر مر زن را فرزند نباشد اگر زن را فرزند
باقی باشد آن فرزند شوهر را حجب نقصان ميكند از نصف بربع
می برد مادر را ثلث است اگر ميت را ولد يعنی دختر و پسر نباشد
اگر پسر و دختر باشد پسر و دختر ميت مادر را حجب نقصان ميكند
از ثلث بسدس ميبرد دختر پسر را نصف است اگر دختر صلبی نباشند
دختر صلبی دختر پسر را حجب نقصان ميكند از نصف بسدس ميبرد
خواهر علاتی را نصف است اگر اعيانی نباشد اگر اعيانی باشد
از نصف بسدس می برد چنانچه در حالات زنان بالا نيز مذكور شد
دوم حجب حرمان است و حرمان بی بهره بود كلی است يعنی

وارثی که بهره داشت دیگر وارث این چنینی پیدا آمد که او را بی
بهره گردانید چنانچه برادر را میراث هست اگر پدر نباشد میت را
اگر پدر باشد برادر محروم است و وارثان دو قسم است قسمی اول
چنینی که محروم نمیشوند و ایشان که بهیچ حالی محروم نمیشوند شش
کس اند پسر میت و پدر میت و شوهر میت و دختر میت و مادر
میت و زن میت این شش کس و دوم قسم آنچنانی اند که در
یک حالت ارث میبرند و در حالت دیگر محروم میشوند چنانچه
جد میراث می برد اگر پدر نباشد چون پدر باشد محروم ماند
و پسر پسر میراث میبرد اگر پسر نباشد اگر پسر باشد پسر پسر محروم است
و حجب را دو اصل است یعنی دو قاعده است که بنای آن بر
دو چیز است یکی آنکه شخصی که بواسطه میبرد با وجود آن
واسطه محروم می باشد چنانچه فرزندان پدر یعنی برادران

وخواهران

وخواهران که میراث می رسند بواسطهٔ پدر را اگر پدر باشد ایشان را
میراث نرسد مگر فرزندان مادر یعنی برادران و خواهران اخیافی
که ایشان با وجود مادر هم میراث می برند از بهر آنکه پدر عصبه هم
میشود وقتی باشد که پدر مستحق جمیع مال میت باشد و مادر هیچ
وقتی مستحقهٔ جمیع مال میت را نمیشود و دلیل قاعدهٔ دوم آنکه هر
که نزدیکتر باشد او حجب میکند دورتر را چنانچه در باب
عصبات ذکر آن گذشته است   والمحروم لا یحجب عندنا
و عند ابن مسعود رضی الله عنه یحجب حجب النقصان کا
الکافر والقاتل والرقیق والمحجوب یحجب بالاتفاق کالا
ثنین من الاخوة والاخوات فصاعدا من ای جهة کانا
لا یرثان مع الاب ولکن یحجبان الام من الثلث الی السدس
هر که محروم است از اقارب میت او دیگران را حجب نمیکند

هو خواه حجب حرمان خواه نقصان بهیچ کدامی حجب نمیکند واین
اختیار علماء ماست واین قول امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب کرم الله تعالی وجهه وقول زید بن ثابت است رضی الله
عنه وقول اکثر اصحاب مصطفی صلی الله علیه وسلم وعلی آله است
ونزدیک عبد الله ابن مسعود رضی الله تعالی عنه هر که محروم است
از ارث اگرچه خود محروم است ولیکن دیگر را حجب نقصان
میکند چنانچه مردی وفات یافت مادر گذاشت و
پسری کافر پسر او محروم از ارث بسبب کفر نزدیک ما
مادر را حجب نقصان نکند یعنی مادرش ثلث می
برد ونزدیک ابن مسعود رضی الله تعالی عنه حجب نقصان
میکند یعنی مادر را از ثلث بسدس می برد وهمچنان
است در صورتی که پسرش قاتل پدر بود وهمچنان است

در صورتها

در صورتها که پسرش بنده کسی باشد واما آن وارث که محجوب است
یعنی بسبب وارثی دیگر ارث نمی گیرد او حجب نقصان وحجب
حرمان میکند ودرین مسئله اتفاق است ابن مسعود را رضی الله
عنه با دیگر صحابه رضوان الله تعالی عنهم اجمعین چنانچه در
صورتی که شخصی وفات یافت ودو برادر ویا دو خواهران از جهتی
باشد یعنی اعیانی باشد یا علاتی یا اخیافی و پدر گذاشت
ومادر گذاشت پس با وجود پدر است آن دو برادر یا خواهران میراث
نمیگیرند محجوب اند اگرچه خود محجوب اند اما مادر را حجب نقصان
میکنند یعنی مادرش اگر برادران وخواهران نمی بودند ثلث
میگرفت درینصورت مادر سدس گیرد معرفت مخارج
الفروض اعلم ان الفروض المذکورات الله تعالی فی کتاب
نوعان الاول النصف والربع والثمن والثانی الثلثان

والثلث والسدس على التضعيف والتنصيف

این بابیست در بیان مخارج فروض بدان بدرستی آن
فروض یعنی حصها که در کلام الله تعالی مذکور شده اند دو نوع
است نوع اول آنکه قسمت تنصیف و تربیع در آنها است یعنی
قسمت نمایم قسمت چهارم در وی است نصف و ربع و ثمن و
آن سه فروض است و آن نیز سه فروض است ثلثان و ثلث و سدس
و این بنا بر تضعیف و تنصیف است و می تواند بود که قوله على
التضعيف والتنصيف بر طریق لف و نشر غیر مرتب مذکور باشد
یعنی تضعیف را تعلق بقسمت تثلیث و تسدیس باشد از بهر
آنکه قسمت تنصیف و تربیع در نوع اول مستقیم است و قسمت تثلیث
و تسدیس در نوع ثانی مستقیم است و تنصیف با نوع ثانی مستقیم
است و تنصیف با نوع ثانی تعلق دارد و دیگر وجه تضعیف و تنصیف را

بالا مذکور ساختیم و این وجه بخاطر مولف کتاب انوار گذشت
از فکر کلیک امید آنکه در زمرهٔ اهل دانش قبول افتد والله
الموفق للصواب   فاذا جاء في المسائل من هذه الفروض
احاد احاد فمخرج كل فرض سميه الا النصف فهو من اثنين
كالربع من اربعة والثمن من ثمانية والثلث والثلثان من
من ثلثة والسدس من ستة فاذا جاء مثنى او ثلاث واى من
نوع واحد فكل عدد يكون مخرجا لجزء فذلك العدد ايضا
يكون مخرجا لضعف ذلك الجزء والاضعافه كالستة هو
مخرج السدس ولا تضعيفه والضعف ضعفه واذا اختلط
النصف من الاول بكل الثاني او ببعضه فهو من ستة واذا
اختلط الربع من الاول بكل الثاني او ببعضه فهو من اثنا عشر
واذا اختلط الثمن من الاول بكل الثاني او ببعضه فهو من اربعة

وعشرین چون بیاید در مسایل فرایض ازین فروض چند
کور شده اند یعنی نصف و ربع و ثمن و ثلث و ثلثان و سدس
یکان یکان بیاید مخرج هر فرض که از نام اوست همان باشد یعنی
اگر در صورتی که شخص وفات یافت و وارث او صاحب ربع است
مسئله از ربع باشد و اگر وارث صاحب ثمن است مسئله از ثمانیه باشد
و اگر وارث صاحب ثلث است یا صاحب ثلثان مسئله از ثلث باشد
و اگر وارث او صاحب سدس است مسئله از سته باشد مگر نصف
یعنی اگر وارث صاحب نصف است درین صورت مخرج از نام نباشد
بلکه مسئله از دو باشد و هر عددی که مخرج باشد هر چیزی آن عدد
مخرج باشد هر دو چندان را و چند چندان آن را یعنی سه چند را
عدد مخرج است و چهار چند را نیز همان مخرج است مثلا شش
مخرج از آن سدس است و این سدس را اگر دو چند کنی ثلث

میشود

میشود پس همان شش مخرج از آن ثلث را هم باشد و اگر سدس را
چهار گردانی ثلثان میشود پس شش مخرج ثلثان را نیز باشد و در
صورتی که شخصی وفات یافت وارث گذاشت که مستحق ثمن است
پس مخرج ثمن ثمانیه است و همین ثمانیه مخرج است دو چند ثمن را
که ربع است همین ثمانیه مخرج است به چهار چند ثمن را که نصف است
اکنون مصنف رح علیه بیان تمهید قاعده فروض میکند میگوید
اگر از نوع اول نصف بیامیزد با تمامی نوع دوم یا بعض نوع دوم
یعنی در مسئله نصف باشد و سدس باشد و یا ثلث باشد یا ثلثان
باشد پس مسئله از شش باشد و اگر ربع از نوع اول بیامیزد با کل نوع
دوم یا بعض دوم پس آن مسئله از دوازده باشد و اگر بیامیزد
ثمن از نوع اول با کل نوع دوم یا بعض نوع دوم پس آن مسئله
از بیست چهار باشد پس معلوم شد که عدد بیست چهار مخرج است

برای تمامی فروض را که در کلام الله تعالی مذکور شده

العول ان یزاد علی المخرج من اجزایه اذا ضاق عن فرض

اعلم ان مجموع المخارج سبعة اربعة منها لا تعول الاثنان

والثلثة والاربعة والثمانية وثلثة منها تعول الی عشرة

وترا وشفعا واثنا عشر تعول الی سبعة عشر وترا لا شفعا واربعة

وعشرون تعول الی سبعة وعشرین عولا واحدا کما المسئلة

المنبریة وهی امراة وبنتان والوان ولا یزاد علی هذا الا

عند ابن مسعود رضی الله عنه فان عنده تعول الی احدی

لام این باب عول است و عول در اصطلاح فرایض

اگر گویند که مخرج از سهام اصحاب فروض تنگ آید بنا

بر آن چند سهم زیاده کنند تا برایشان مستقیم آید و زیادت

کرده شود از جنس اجزاء آن مخرج و باید دانست

الستة تعول

که جمله

که جمله مخارج هفت است دو و سه و چهار و هشت واین چهار

مخرج را عول نمیشود و شش و دوازده و بیست و چهار این

مخارج عول میشود تا هفده طاق و نه جفت و اما

بیست و چهار عول میشود تا بیست و هفت یکباره نظیر شش

شخصی وفات یافت دو خواهر گذاشت و مادر و دو

برادر اخیافی مادر را سدس است و هر دو خواهر ثلثان و

هر دو برادر اخیافی را ثلث اقل مخرجی که از وی ثلثی

و ثلثین و سدس میخیزد کم از شش نباشد پس اصل مسئله از

شش باشد و سهام اصحاب فروض زیاده از شش

میشود و مخرج تنگ میشود زیرا که سدس یک است

و ثلثان چهار و ثلث دو مجموع هفت سهام میشود و مخرج

شش است پس درین صورت یک سهم عول کردم مسئله از

هفت سهم باشد مستقیم آمد و نظیر دوازده شخص وفات یافت
زنی گذاشت و دو خواهر اعیانی و دو خواهر اخیافی زن
را ربع است و هر دو خواهر اعیانی را ثلثان و هر دو خواهر
اخیافی ثلث اقل مخرجی که از وی ربع و ثلثان و ثلث
خیزد کم از دوازده نباشد پس اصل مسئله درین صورت از دوازده
و سهام اصحاب فروض زیاده میشود مخرج که دوازده
است تنگ آمد زیرا که زن را سه سهم می آید و هر دو خوا
هران اعیانی را هشت می آید و هر دو خواهران اخیافی را
چهار سهم می آید پس مجموع سهام اصحاب فروض پانزده شد
و مخرج دوازده پس مخرج تنگ آمد لهذا سه سهم عول کردیم
مسئله از پانزده سهم مستقیم آید و نظیر بیست چهار مسئله
منبریه است و آن درصورتیست که شخصی وفات یافت
زنی گذاشت

زنی گذاشت و پدر گذاشت و مادر گذاشت و دو دختران گذاشت
زن را ثمن می اید و دختران را ثلثان و مادر و پدر هر یکی را
سدس یعنی سدس مادر را اقل مخرجی که از وی مخرج ثمن و ثلثان
و سدسان خیزد کم از بیست چهار نباشد مخرج این مسئله
بیست چهار تنگ شد از سهام اصحاب فروض زیرا که زن
را سه باید و هر دو دختر را شانزده و پدر را چهار و
مادر را چهار مجموع سهام اصحاب فروض بیست و هفت
شد و مخرج بیست چهار پس سه سهم زیاده کردیم تا مستقیم
آید و این مسئله را منبریه از آن گویند اول واقعه عول
در صحابه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین این
بوده است و حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بر
منبر سوار بود که این واقعه پیش بردند گفتند استغاثه

این مسأله چگونه باشد بمجرد شنیدن حضرت علی از طبع پاک
و ذهن صاف خویش فرمودند صار ثمنها تسعا یعنی هشتم آن
زن نهم شد چنانچه سه سهم از بیست چهار هشتم میشود و از بیست
هفت سهم و سه سهم نهم میشود پس اصحاب کرام رضی الله عنهم عجب
ماندند از تیزی فهم و پاکی ذهن ایشان که او برگزیده حضرت
مصطفی بود حضرت درباب او گفته انا مدینة العلم و علی
بابها یعنی حصار علم منم و در او علی است رضی الله تعالی و عدد
بیست چهار که مخرج فروض است اگر این را عول کنند به بیست
و هفت کنند و نزدیک علماء ما و اکثر اصحاب رضوان
الله تعالی عنهم اجمعین از بیست زیاده عول بیست چهار نمیکنند
مگر نزدیک عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه که نزدیک او
بیست چهار را تا سی یک عول میشود و این در صورتیست
لم یخفی

که شخصی وفات یافت و ازیشان گذاشت یکی زن و یکی مادر
و پسر قاتل پدر است و دو خواهر اعیانی و دو خواهر اخیافی پس این
مسئله نزدیک ما از دوازده باشد زیرا که زن را ربع است و مادر
را سدس است و دو خواهر اعیانی ثلثان است و دو خواهر اخیافی
را ثلث اقل مخرجی که از وی ربع و ثلثان و سدس و ثلث خیزد
کم از دوازده نباشد و این مخرج یعنی دوازده تنگی می آید
از سهام اصحاب فروض یعنی سهام وارثان زیاده از مخرج
میشود زیرا که زن را سه سهم می آید و مادر را دو سهم و هر دو خواهر
اعیانی را هشت سهم و هر دو اخیافی را چهار سهم سهام اصحاب فروض
هفده شده و مخرج دوازده پنج دیگر عول کردیم هفده شده مسئله
مستقیم آمد آن پسر قاتل که بود چون خود محروم بود هیچ حجب نکند نه
نقصان و نه حجب حرمان چنانچه مذهب اکثر اصحاب مصطفی است

صلی الله علیه وسلم و مذهب علمای است اما نزدیک ابن مسعود رضی الله عنه
آنکه پسر قاتل اگرچه خود محروم است فاما حجب نقصان میکند یعنی
زن را از ربع بثمن میبرد و پس نزدیک عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه
اصل مسئله از بیست و چهار باشد زیرا که اقل مخرجی که از وی ثمن
و سدس و ثلثان و ثلث خیزد کم از بیست و چهار نباشد و مخرج ازکام
اصحاب فروض تنگ می آید زن را ثمن سه سهم باید و مادر را
سدس چهار سهم می آید دو خواهر اخیافی را ثلثان شانزده می آید و دو
خواهر اخیافی را ثلث هشت سهم می آید جمیع سهام اصحاب فروض
سی و یک شد و مخرج بیست و چهار زیرا که آمد هفت و کم زیادت
کردیم عول کردیم سی و یک شد مستقیم آید قول فی معرفت
التماثل والتداخل والتوافق والتباین بین العددین تماثل العددین
کون احدهما مساویا لکن آخر وتداخل العددین المختلفین ان

سهام

یفسد اقلهما

یفسد اقلهما الاکثر ای یفنیه او تقول ان یکون اکثر العددین
منقسما علی اقل قسمة صحیحة او تقول ان تزید علی الاقل مثله
فیساوی الاکثر او تقول ان یکون الاقل جزء الاکثر مثل ثلثة وتسعة
وتوافق العددین ان لا یفنی اقلهما الاکثر ولکن یفنیهما عدد ثالث
کالثمانیة مع العشرین یفنیهما اربعة فهما متوافقان بالربع لان
العدد الاربعة مخرج الجزء والوقف وتباین العددین ان
لا یفنی العددین معا عدد ثالث کالتسعة مع العشرة وطریق
معرفت الموافقة والمباینة بین العددین المقدارین المختلفین
ان ینقص من الاکثر بمقدار الاقل من الجانبین مرارا حتی اتفق
فی درجة واحدة فان اتفقا فی واحدة فلا وقف بینهما وان اتفقا
فی عدد فهما متوافقان فی ذلک العدد ففی الاثنین بالنصف وفی
الثلثة بالثلث وفی الاربعة بالربع هکذا الی العشرة فیما ورا العشرة

فهما متوافقان بالجزء بجزء اعنی فی احد عشر بجزء من احد عشر
وفی خمسة عشر بجزء من خمسة عشر فاعتبر هذا   الی فضیلت
در بیان تماثل و تداخل و توافق و تباین اکنون مصنف رحمة الله علیه
نسبه را بیان میکند میان دو عدد یکی نسبه تماثل و تماثل آنرا
گویند که هر دو عدد برابر باشند چنانچه چهار با چهار و پنج با پنج و امثال این
قیاس دوم نسبه تداخل است و تداخل آنرا گویند آنکه اندک را فانی
کند بسیار را چنانچه دو و هشت را اگر مقدار اندک از بسیار
سه بار دور کنی باقی برابر اندک می ماند یا آنکه تداخل را چنین
بیان کنم اگر اکثر یعنی بسیار را بر اندک قسمت کنم قسمت درست
می آید چنانکه هشت را اگر دو قسمت کنی چهار چهار درست میشود
یا آنکه بیان نسبه تداخل همچنین کنم اگر بر اندک هم بقدر آن
چند بار زیادت کنم اندک نیز برابر بسیار میشود چنانچه هشت

و دو اگر

و دو اگر بر دو سه بار دو دو زیاده کنی این نیز هشت میشود
و یا چهار و دو اگر بر دو یکبار دو زیاده کنی این چهار نیز میشود یا
آنکه بیان نسبه تداخل همچنین کنم یک جزو یعنی یک پاره از بسیار
باشد چنانکه دو یک پاره است از هشت چنانکه سه و نه سوم
نسبه توافق است و توافق آنرا گویند که اندک بسیار را فانی
نکند ایشانرا عددی سیوم فانی گرداند چنانچه نسبه میان
بیست و هشت که ایشانرا چهار فانی کند پس میان هشت
و بیست نسبه موافقه ربعی باشند زیرا که چهار فانی کنند
و هر دو عدد است اشتراک [illegible] برای جزو وفق را یعنی
ربع و چهارم نسبه تباین آنرا گویند آنکه هر دو عدد را عددی ثالث
فانی نکنند و بلکه واحد فانی کننده هم دو عدد باشد و واحد را
نزدیک اهل حساب عدد نگویند از برای آنکه ایشان همیگویند عدد

آنست که نیمی هردو کرانه خویش باشد مثلا در عدد سه یک کرانه
او دو است و دوم طرف او چهار را که جمع شش بشود پس عدد
سه نیمی هردو کرانه خویش است و هر عددی را همچنین باید کرد
اما واحد دو کرانه ندارد بنابران او را عدد نمیگویند و نظیر
تباین چنانکه ز یاده نکنم از ده دو رکنی واحد میماند و یک دیگر
که از نه دو رکنی یک میماند پس عددی ثالث حاذف کننده نشد این
را تباین گویند و طریق شناختن موافقه و مباینه میان دو
عدد مختلف آنکه نقصان کنی از زیاده بمقدار اندک را از هر دو
جانب چند کرت تا آنکه موافق شوند در یکی در چه اگر موافق نشوند
در واحد پس توافق نیست تباین است و اگر موافق شوند در یکی
در چه جان موافقه گویند یعنی اگر از هر دو جانب دو ماند موافقه
نصفی گویند و اگر سه ماند موافقه ثلثی گویند و اگر چهار ماند موافقه

ربعی گویند

ربعی گویند همچنان تا ده اگر بهر دو جانب ده مانند موافقه عشری گویند
در زیادت از ده موافقه بجزئی از یازده دور دوازده موافقه
بجزئی از دوازده همچنان قیاس کن   یحتاج فی التصحیح
المسایل الی السبعة اصول ثلثة بین السهام والرؤس واربعة
بین الرؤس والرؤس اما ثلثة فاحدها ان کان سهام کل فریق
منقسمة علیهم بلا کسر فلا حاجة الی الضرب کابوین واربع
بنات یعنی این باب تصحیح است یعنی درست گردانیدن
مسایل فرایض و محتاج میشود مردم در تصحیح مسایل فرایض
هفت قاعده را از آن هفت میان سهام و روس و چهار از آن
هفت میان روس و روس است اما آن سه که میان سهام و روس
است یکی از آن آنست که سهام هر فریضه قسمة شود بر ایشان
بغیر کسر یعنی مستقیم آید پس حاجت بسوی ضرب نباشد و این در صورتی

که شخصی وفات یافت و وارثان کذاشت پدر و مادر و چهار دختر
پدر را سدس است و مادر را نیز سدس است و هر چهار دختران را ثلثان
است اصل مخرج که از وی سدس و ثلثان خیزد که از شش باشد
یکی سهم پدر را و یکی سهم مادر را و چهار سهم هر چهار دختر را هر یکی
را یکی و بر همه مستقیم آید آنجا حاجت بضرب نیست والثانی
ان یکون الکسر علی طائفة واحدة فقط ولکن بین سهامهم
و رؤسهم موافقة فیضرب وفق عدد رؤسهم من الکسر علیهم
فی اصل المسئلة وعولها ان کانت عائلة کابوین وعشر بنات
او زوج وابوین وستة بنات دومی قاعده آنکه کسر شود
بر یک طائفه سهام ایشان ولیکن میان سهام روس ایشان
موافقت باشد پس وفق عدد روس در اصل مسئله ضرب کنیم
اگر مسئله عائله نباشد چنانچه در صورتی که شخصی وفات یافت

وارثان

وارثان کذاشت پدر و مادر و ده دختر پدر را سدس و مادر را
و مادر را نیز سدس و ده دختر را ثلثان اصل مخرج که از وی سدس
و ثلثان خیزد که از شش باشد یکی بر پدر مستقیم و یکی بر مادر مستقیم
و چهار بر ده دختر غیر مستقیم یعنی اگر چهار بر ده کس قسمت کنی کسر حاصل
آید و لیکن میان سهام که چهار است و میان روس که ده است موافقت بنصف
است پس نصف عدد روس یعنی پنج را در اصل ضرب کنیم
پنج در شش سی شد اصل مسئله شش و مضروب پنج تصحیح مسئله از سی اکنون
هر که را از اصل مسئله چیزی باشد در مضروب ضرب کنیم بوی دهیم پدر را
یکی بود در پنج ضرب کردیم همان پنج شد بوی دادیم مادر را همچنان
پنج دادیم دختران چهار بود در پنج ضرب کردیم بیست شد هر یکی را
دو سهم دادیم مستقیم آمد اما صورت عول زنی وفات یافت و وارثان
کذاشت شوهر و مادر و پدر و شش دختران شوهر را ربع است

و مادر پدر را هر یکی را سدس شش دختران را ثلثان اصل مخرجی
که از وی ربعی و سدسی و ثلثان خیزد کم از دوازده نباشد
مخرجی دوازده شد شوهر را سه می آید و مادر و پدر هر یکی را
دو دختران را هشت جمیع سهام و اثنان پانزده میشود مخرج
تنگ آمد پس سه دیگر عول کردیم پانزده شد اکنون دو بر مادر
و دو بر پدر مستقیم و سه بر زوج نیز مستقیم و هشت سهام بر شش
دختران غیر مستقیم و میان هشت و شش موافقت نصف است
پس نصف روس یعنی سه را ضرب کردیم در عول مسئله که پانزده
است چهل پنج شد از پانزده مضروب سه و تصحیح مسئله
از چهل پنج شد اکنون هر کرا از اصل مسئله چیزی باشد در مضروب
ضرب کنیم بوی دهیم پدر را دو بود در مضروب ضرب کردیم شش
شد بوی دادیم مادر را نیز همچنان شش دادیم شوهر را سه بود

در

در سه ضرب کردیم نه شد بوی دادیم دختران را هشت بود
در سه ضرب کردیم بیست چهار شد هر یکی را چهار مستقیم آمد
والثالث ان تکون بین سهامهم و رؤسهم مباینة فیضرب
کل عدد رؤسهم من الکسر علیهم السهام فی اصل مسئلة و عولها
ان کانت عائلة کزوج و خمس اخوات لاب و ام او لاب
یعنی قاعده سیوم آنکه باشد میان سهام ایشان و روس ایشان
در اصل مسئله عایله نباشد چنانکه زنی وفات یافت و وارثان
گذاشت شوهر و جده و سه خواهر اخیافی شوهر را نصف است
و جده را سدس و سه خواهر اخیافی را ثلث اصل مخرجی که از
وی نصف و ثلثی و سدس خیزد کم از شش نباشد اصل از شش
سه مر شوهر را و یک مر جده را و دو مر سه خواهران را مستقیم
نمی آید و میان دو و سه مباینه است پس تمامی عدد روس موقو

را الّتی سه ضرب کردیم در اصل مسئله که شش بود هژده شد پس
تصحیح این مسئله هژده باشد و سه مضروب شد اکنون هر که را از
اصل مسئله چیزی باشد در مضروب ضرب کردیم بوی دهیم شوهر را سه بود
در سه ضرب کردیم نه شد بوی دادیم جده را یکی بود در سه ضرب
کردیم سه شد او را دادیم سه خواهران دو و در سه ضرب کردیم شش
شد بایشان دادیم هر یکی را دو مستقیم آمد و اگر مسئله عایل باشد
ضرب کنیم عدد روس موقوف را در عول و این در صورتی
است که زن وفات یافت و از آن گذاشت شوهر و پنج خواهران
اعیانی یا علاتی شوهر را نصف می آید و پنج خواهران را ثلثان
اقل مخرجی که از وی نصف و ثلثان خیزد کم از شش نباشد سه مر
شوهر و چهار مر خواهران سهام و از آن هفت شد و مخرج شش بود
تنگ آمد یکی دیگر عول کردیم مسئله از هفت سهام شد سه مر شوهر

مستقیم

مستقیم و چهار بر این پنج کس غیر مستقیم بجای روس پنج نسبت مباینت
است پس عدد روس موقوف که پنج است ضرب کردیم در عول مسئله
که هفت بود سی و پنج شد اصل مسئله از هفت و مضروب پنج و تصحیح
مسئله از سی و پنج شد اکنون هر که را از اصل مسئله چیزی در مضروب ضرب
کنیم بوی دهیم شوهر را از اصل مسئله سه بود در پنج ضرب کردیم پانزده شد
بوی دادیم پنج خواهران را از اصل مسئله چهار بود در پنج ضرب کردیم بیست شد بایشان
دادیم بیست شد هر یکی را چهار رسید مستقیم آمد و این هر سه قاعده
که میان روس سهام بود تمامی گفته شد از آن هفت قاعده اکنون مصنف
رحمة الله علیه بیان میکند آن چهار قاعده اکنون را که میان روس و روس
است   و اما الأربعة أن يكون الكسر على طائفتين أو أكثر
لكن بين أعداد رؤوسهم مماثلة فالحكم فيها أن تضرب أحد الأعداد في
أصل المسألة مثل ثلث بنات وثلث جدات وثلث أعمام آن چهار

قاعده میان رؤس و زوجات یکی از آن اینست که اگر منکسره سهام بر دو
طائفه باشد یا اکثر از دو یعنی مستقیم نیاید ولیکن میان عدد رؤس آن
طائفها مماثله باشد یعنی هر یکی در عدد برابر باشند پس حکم صاحب شرع
اینست که ضرب کنی یکی از اعداد در اصل مسئله واین در صورتیست
که شخصی وفات یافت واز آن گذاشت سه دختر و سه جدات و سه
اودران دختران را ثلثان است و جده را سدس است و اودران را
باقی است اقل مخرجی که از وی ثلثان و سدس و ما بقی خیزد کم از شش
نباشد مخرج این مسئله شش است سه دختر را چهار و سه جده را یک
و سه اودر را یک چهار بر سه غیر مستقیم این را سه موقوف
و یک بر سه جده نیز غیر مستقیم این را سه نیز موقوف و باقی یک بر سه
اودر نیز غیر مستقیم این را سه نیز موقوف پس در این مسئله طائفه ثلاث است
و هر سه رؤس مماثله است یعنی در عدد برابر اند پس حکم این باشد که عدد یکی را

دراصل

دراصل مسئله ضرب کنیم هژده شد اصل مسئله از هژده مضروب سه و تصحیح یافت
از هژده اکنون هر کرا از اصل مسئله چیزی باشد در مضروب ضرب کنیم یعنی در هم
سه دختران را که از اصل مسئله چهار بود در سه ضرب کردیم دوازده شد بایشان
دادیم هر یکی را چهار و سه جدات را یک بود در سه ضرب کردیم سه حاصل آمد
بایشان دادیم هر یکی را یک و سه اودران نیز همچنان سه دادیم هر یکی را
یک راست مستقیم آمد والثانی ان یکون بعض الاعداد متداخلا فی
البعض فالحکم فیها ان تضرب اکثر الاعداد فی اصل المسئلة مثل اربع
زوجات وثلث جدات وثمانیة اعمام دوم قواعد که میان
رؤس و رؤس است آنکه باشد یعنی عددها متداخل در بعض یعنی اینها را
با خویش نسبت تداخل باشد پس حکم در ان اعداد رؤس است که ضرب کنی اکثر
اعداد را در اصل مسئله واین در صورتیست که شخصی وفات یافت واز آن
گذاشت چهار منکوحه و سه جدات دوازده او دران چهار زن را ربع است

و شش جدات با ربع بمانند [illegible] دوازده [illegible] عصبه اند اقل
مخرجی که از وی ربع و سدس و باقی خیزد کم از دوازده نباشد سهم
هر چهار زوجات را و این هر چهار روس موفوق اند و دو سهم هر شش جدات
را و این هر شش نیز روس موفوق اند باقی ماند هفت سهم مر دوازده عم
او ایشان را و این عدد روس جدات که شش است متداخل است در دوازده و عدد
روس زوجات که چهار است آن نیز متداخل است در دوازده پس همین
دوازده را ضرب کنیم در اصل مسئله که دوازده بود حاصل آمد صد و چهل
اصل مسئله از دوازده و مضروب نیز دوازده و تصحیح مسئله از صد و چهل
و چهار اکنون هر که را از اصل مسئله چیزی باشد در مضروب ضرب کنیم بودی
دهم زوجات را سه بود در دوازده ضرب کردیم سی و شش حاصل آمد بایشان
دادیم هر یکی را نه جدات را دو بود در دوازده ضرب کردیم بیست
چهار شد هر یکی را هشت دادیم اعمام را هفت بود در دوازده

ضرب کردیم

ضرب کردیم [illegible] دادیم هر یکی را هفت تقسیم
آمد [illegible] والثالث ان [illegible] بعض الاعداد [illegible]
الحكم فيها ان تضرب وفق احد الاعداد في جميع الثاني ثم
ما بلغ في وفق الثالث ان وافق المبلغ الثالث والا فـ
المبلغ في جميع الثالث ثم في الرابع كذلك ثم المبلغ في اصل
المسئلة كاربع زوجات وثماني عشر بنتا وخمس عشرة جدة وستة
اعمام ٣٢٥ علم قاعده سیوم آنست که میان عدد یعنی
روس و بعضی نسبت توافق باشد پس حکم در آن آنست که وفق
یکی از اعداد ضرب کرده شود در تمامی بعده آنچه ضرب کردن
حاصل آید آن حاصل را ضرب کرده شود در وفق عدد سیوم آن
اگر میان ایشان توافق باشد و اگر میان ایشان توافق نباشد پس آن حاصل را
در جمیع عدد ثالث ضرب می باید کرد پس از آن با عدد چهارم همین حکم

یعنی اگر حاصل را با چهارم توافق است در وفق ضرب کنیم واگر
توافق نباشد در تمامی عدد چهارم ضرب کرده شود بعد آنچه حاصل
آید در ضرب چهارم یا در اصل مسئله ضرب کرده شود واین در صورتی
است که شخصی وفات یافت وازمان گذاشت چهار منکوحه
و هژده دختران و پانزده جدات وشش اودران چهار زن را ثمن
است و هژده دختر را ثلثان و پانزده جدات را سدس وشش
اودران را باقی اصل مخرجی که از وی ثمن وثلثان وسدس وما بقی
خیزد کم از بیست وچهار نباشد مخرج این مسئله بیست وچهار زیراکه
باشد سه چهار زن را واین هر چهار موقوف وشانزده سهم مر هژده
دختران را وایشان هژده نیز موقوف وچهار سهم پانزده جدات را
واین هر پانزده نیز موقوف وباقی یک سهم مر شش اودران را
واین هر شش نیز موقوف پس نگریم که میان روس موقوف چه نسبت

الست

است میان چهار و هژده نسبت تنصیف است پس چهار را که دو است نصف
در هژده ضرب کردیم سی وشش حاصل آمد ومیان سی وشش و پانزده
موافقت بثلث است ثلث سی وشش را که دوازده است در پانزده
ضرب کردیم صد هشتاد حاصل آمد ومیان صد هشتاد وشش نیز
تداخل است پس صد هشتاد را در اصل مسئله ضرب کردیم که بیست
چهار بود حاصل آمد چهار هزار و سیصد وبیست اصل مسئله که
بیست وچهار است ومضروب صد هشتاد وتصحیح مسئله از چهار هزار
سیصد وبیست اکنون هر کرا از اصل مسئله چیزی باشد در مضروب
ضرب کنیم بوی دهیم زوجات را از اصل مسئله سه بود در صد هشتاد
ضرب کردیم پانصد چهل حاصل آمد هر یکی را صد سی پنج بقسمت
رسید هژده دختران را از اصل مسئله شانزده بود در صد هشتاد
ضرب کردیم حاصل آمد دو هزار هشتصد هشتاد وهر یکی را صد و شصت

رسید پانزده عدد را از اصل مسئله که چهار بود در هشتاد ضرب
کردیم هفتصد و بیست حاصل آمد هر یکی را چهل و هشت رسید نخش
او در آن یکی بود در هشتاد ضرب کردیم همان هشتاد
حاصل آمد هر یکی را هشتاد رسید مستقیم آمد   والرابع ان یکون
الاعداد متباینة لا یوافق بعضها بعضاً فالحکم فیها ان یضرب
احد الاعداد فی جمیع الثانی ثم ما بلغ فی جمیع الثالث ثم ما بلغ
فی جمیع الرابع ثم ما اجتمع فی حاصل المسئلة کامرأتین وخمس
جدات وتسع بنات وسبعة اعمام   قاعده چهارم آنست
که باشد اعداد در رؤس میان ایشان متباین یعنی نسبت میان ایشان تباین
باشد نه یکی موافق نباشد پس در آن آنست اگر یکی عدد را
در تمامی عدد دوم ضرب کنیم پس آنچه حاصل آمد در تمامی عدد ثالث
ضرب کنیم پس آنکه حاصل آمد در تمامی عدد رابع ضرب کنیم آنکه

حاصل

حاصل آید در اصل مسئله ضرب کنیم و این در صورتست که شخصی وفات
یافت و از ایشان گذاشت دو زن و پنج جدات و نه دختران و هفت
او دران دو زن را ثمن می آید و پنج جدات را سدس و نه دختران را
ثلثان و هفت او دران را باقی اقل مخرجی که از وی ثمن و سدس
و ثلثان و ما بقی خیزد کم از بیست چهار نباشد دو زن را سه و پنج جدات
را چهار سهم و نه دختران را شانزده سهم و هفت او دران را یک
و این هر چهار طایفه رؤس موقوف آید یعنی هیچکدام سهام مستقیم آمد
و میان دو و پنج نسبت تباینست پس دو را در پنج ضرب کردیم حاصل ده شد
و میان ده و نه نیز نسبت تباینست نه در ده ضرب کردیم نود حاصل شد
و میان نود و هفت نیز نسبت تباین نود را در هفت ضرب کردیم ششصد و
سی حاصل آمد این را در اصل مسئله که بیست چهار بود ضرب کردیم
حاصل آمد پانزده هزار و صد و بیست اصل مسئله از بیست چهار بود

دهم [illegible] تصحیح مسئله پانزده هزار و ششصد بیست شد اکنون
هر کرا از اصل مسئله چیزی باشد در مضروب ضرب کنیم بود دهیم دو زن را از اصل
مسئله سه بود در شش صد و سی ضرب کردیم حاصل آمد یکهزار و هفتصد و نود
بایشان دادیم هر یکی را نهصد و چهل و پنج سهم و پنج جدات را از اصل مسئله
چهار بود در شش صد و سی ضرب کردیم حاصل آمد دو هزار و پانصد و بیست سهام
بایشان دادیم هر یکی را پانصد و چهار سهم رسید نه دختران را از اصل مسئله
شانزده بود در شش صد و سی ضرب کردیم حاصل آمد ده هزار و هشتاد بایشان
دادیم هر یکی را یکهزار و یک صد و بیست سهم هفت و دران را از اصل
مسئله یک بود در شش صد و سی ضرب کردیم همان ششصد و سی حاصل آمد بایشان
دادیم هر یکی را نود سهم مستقیم آمد فصل فی معرفة نصیب کل
فریق والواحد منهم اذا اردت ان تعرف کل فریق من التصحیح فاضرب
ما کان لکل فریق من اصل مسئلة المسئلة فی ما ضربته فی اصل المسئلة

ما حصل

ما حصل فذلک نصیب ذلک الفریق من التصحیح [illegible] بود [illegible] که
بشناسی نصیب هر طایفه را و نصیب هر یک واحد را از ایشان که قاعده
این درین فصل مذکور است پس معرفت نصیب هر فریق یعنی هر طایفه آنست
که چون توانی که بشناسی که این طایفه را ازین تصحیح چه می آید آنچه آن طایفه
را از اصل مسئله می آید آنرا در مضروب ضرب کن پس آنچه حاصل آید همان
نصیب آن طایفه است از تصحیح چنانچه درین مسئله که عن قریب گذشت
مثلا دو زن را از اصل مسئله سه بود آن سه را در مضروب ضرب کردیم که شش
صد و سی بود هزار و هفتصد و نود شد پس نصیب یک طایفه یعنی زنان همان
باشد و قیاس کن دیگر طایفه را برین یعنی دختران و جدات و او دران
نیز همچنان نصیب ایشان از اصل مسئله در مضروب ضرب کردیم بده
واذا اردت ان تعرف نصیب کل واحد من احاد الفریقین
فاقسم ما کان لکل فریق علی عدد رؤسهم ثم اضرب الخارج فی المضروب

فالحاصل نصیب کل واحد من احد الفریقین   چون خواهی که درشناسی نسبت

نصیب هر یکی از (۱۰) آحاد طایفه نسبت کن همچه که انچه نصیب آن طائفه است

از اصل مسئله بر رؤس آن طائفه بعده ضرب کن پس نصیب یکی را در

مضروب انچه بعد ضرب کردن حاصل آید نصیب آن یکی همان باشد

چنانکه در صورت مسئله که سه قریب گذاشت هشتاد و نه را از اصل

ربع سهم بود آن سه را چون بر چهار دو زن قسمت کنیم هر یکی را یک نیم

سهم می آید پس این یک نیم سهم را در ششصد سی ضرب کنیم یعنی از ششصد

سی هم یک نیم بگیریم نه صد چهل می باشد یک نیم ششصد نه صد است

و یک نیم سی چهل پنج است و همچنان قیاس کنی در نصیب بنات

یعنی نه دختران و همچنان قیاس کنی در نصیب جدات یعنی پنج جدات

و همچنان قیاس کنی در نصیب اعمام یعنی هفت اودران اگر هر یکی را

بتفصیل نویسیم سخن دراز میشود کوتاه کنیم بس کنیم والله اعلم

بالصواب

بالصواب الهادی الی الرشاد   نوع صناعت دیگر وجه آخر تقسیم

المضروب علی ای فریق شئت ثم اضرب الخارج فی نصیب الفریق

الذی قسمت علیهم المضروب فالحاصل نصیب کل واحد من احاد ذلک

الفریق   وجهی دیگر برای معرفت بخش هر یکی آن طائفه انست

که اول مضروب را بر هر طائفه که خواهی قسمت کنی بعده ضرب بکنی انچه

حاصل آید در نصیب آن طائفه که از اصل مسئله است انچه حاصل شود

نصیب از هر یکی احاد است چنانچه در مسئله مذکور مثلا مضروب

ششصد سی است این مضروب را بر طائفه زنان که دو اند قسمت کنیم

هر یکی را سیصد پانزده رسد بعده این سیصد پانزده را در نصیب آن

زنان از اصل که سه است ضرب کنیم نه صد چهل حاصل آمد نصیب هر یکی

ازیشان قدر شد و قیاس کنی طائفه جدات و طائفه بنات و طائفه اعمام هر یکی

را بتفصیل خواهم گفت سخن دراز خواهد شد والله اعلم بالصواب

وو[illegible] [illegible] الاوضح و[illegible] در نسبت سهام كل فريق من الاصل

الى عدد روسهم [illegible] المفرد بكل

واحد من احاد الفريق [illegible] وجه ديگر براى معرفة نصيب هر يكى از

طائفه و آن طريق نسبة است و اين روشن تر است و اين چنان است نسبت

كه هر نسبة كه سهام هر طائفه را از اصل بسوى عدد روس آن طائفه

يكانه پس نيز بدهى بمثل آن نسبت از مضروب هر هر يكى را از

طائفه چنانچه در [illegible] مذكور زوجه را از اصل سه سهم است

و سه را با دو نسبة يكى و نصف است پس هر يكى را آن مضروب نيز يكى

و نصف بايد داد يعنى از شش كه بمثل يكى و نصف بدهى يكى از

شش چهار است و نصف آن سه صد پانزده است مجموع نه صد چهل و پنج

شود پس نصيب هر يكى همين مجموع باشد خمس جدات را چهار است

چهار را با پنج نسبة اربعة اخماس است پس از مضروب كه شش صد [illegible] است

اربعة

اربعة اخماس بايد برد حاصل آيد [illegible] چهار صد [illegible] نصيب يكى از

جدات [illegible] زيرا كه تفصيل اين يك قسم

سخن دراز شود [illegible] في قسمة التركات اذا اردت ان تقسم

التركة بين الورثة او الغرماء اذا كان بين التصحيح والتركة مباينة

فاضرب سهام كل وارث من التصحيح في جميع التركة ثم اقسم

المبلغ على التصحيح مثاله بنيان التركة سبعة وثمانين الى [illegible]

در بيان قسمت تركه ميت ميان وارثان و ميان دائنان اگر شخصى

وفات يافت و مال گذارد و مبلغ مال را بر تصحيح قسمت مى بايد كرد

و طريق آن اينست كه اول تصحيح مسئله كنيم و نظر كنيم كه ميان مبلغ و تصحيح كدام

نسبت است يعنى نسبة ميان ايشان مباينة است يا موافقة اگر ميان ايشان

مباينه باشد سهام هر وارثى را كه از تصحيح يافت آن وارث در مسئله

ضرب كنيم در مبلغ تركه كه بعد از آن حاصل آيد از ضرب بر تصحيح قسمت

کرده شود تا آنکه بخشها شوند یکی از بخشهای وارثان هر یک در صورت ثانیست
که تصحیح وفات یافت و از او گذاشت پدر و مادر و دو دختر و ترکه
هفت دینار باشد پس درین مسئله هر دو دختر صاحب ثلثان است و پدر
را سدس است و مادر را نیز سدس است اقل مخرجی که از وی ثلثان و سدسانی
خیزد کم از شش نباشد تصحیح این در شش سهام باید چهار هر دو دختر را
و دو را یکی و دو مر دیگری و یک سهم مر پدر را و یک سهم مر مادر را اکنون
بدانکه میان تصحیح که شش است و میان ترکه که هفت است نسبت
مباینت است پس درین صورت سهم یک یک وارث را در تمامی ترکه ضرب
کرده شود مثلا یکی دختر را دو سهم از تصحیح است چون خواهی که بدانی
بخش او از ترکه چند است دو را در هفت ضرب کنیم چهارده حاصل
شود و چهارده را بر تصحیح که شش است قسمت کنیم ششم حصه آن
دو سهم و دو سدس شود پس بخش آن یکی دختر از هفت دینار

دو دینار

دو دینار و دو سدس دینار هست شود و همچنین عمل در بخش دختر دومی
معمول دار بخش دختر دومی نیز دو دینار و دو سدس دینار میشود
و پدر را یک سهم بود از تصحیح آن یک را در هفت که ترکه است
ضرب کردیم همان هفت حاصل آمد اکنون هفت را بر تصحیح که شش
است قسمت کنیم یک سهم و یک سدس بخش شش آید پس بخش از
هفت دینار که ترکه است یک دینار و یک سدس دینار باشد و آن
بخش پدر است و همان عمل در بخش مادر نیز معمول باید کرد مادر را نیز
یک دینار و یک سدس شد اکنون جمع کنیم بخشهای وارثان را بخش که گوییم
دو دینار و دو سدس دینار یکی دختر را و دو دینار و دو سدس دختر
دومی را و یک دینار و یک سدس پدر را و یک دینار و یک سدس
مادر را حاصل آید شش سدس و از شش سدس یک دینار بدست کردیم
و چهار دینار از هر دو دختر و دو دینار از پدر و مادر هفت دینار

تمام شد   واذا کان بین الترکة والتصحیح موافقة فاضرب سهام
کل وارث من التصحیح فی وفق الترکة ثم اقسم المبلغ علی وفق التصحیح
فالخارج نصیب ذلک الوارث فی الوجهین . اگر میان تصحیح و ترکه
نسبت موافقت باشد سهام هر وارث را ضرب کنیم در وفق ترکه بعده
آنچه حاصل آید ضرب آنرا قسمت کنیم در وفق تصحیح یعنی اگر میان تصحیح و ترکه
موافقت نصفی باشد ضرب کنیم هر وارث را در نصف ترکه و از میان
تصحیح و ترکه موافقت ثلثی باشد ضرب کنیم سهام هر وارث را در ثلث ترکه
و اگر میان تصحیح و ترکه موافقت ربعی باشد ضرب کنیم سهام هر وارث را در ربع
ترکه و همبرین قیاس دیگر موافقتها یعنی اگر موافقت خمسی باشد ضرب کنیم
در خمس ترکه و اگر موافقت سدسی باشد ضرب کنیم در سدس ترکه و اگر موافقت
سبعی و یا ثمنی و یا تسعی باشد همبرین عمل معمول سازیم بعده آنچه از ضرب
کردن در وفق ترکه حاصل شود آنرا قسمت کنیم در وفق تصحیح یعنی

بر نصف

بر نصف تصحیح در صورت موافقت نصفی و بر ثلث تصحیح در صورت
موافقت ثلثی و بر ربع تصحیح تا آخر همچنان قیاس باید کرد بعد
پس بعد از این قسمت یکی سهم بخشیم و آنکه وارث رسد و این در
صورتی است که شخصی وفات یافت و وارثان گذاشت دو دختر
و مادر و پدر هر دو دختر را ثلثان است و پدر را سدس است و مادر را
نیز سدس اقل مخرجی که از وی ثلثان و سدسان خیزد که آن شش
نباشد پس تصحیح این   از شش سهم باشد چهار سهم مر هر دو دختر را
دو سهم و دو سهم مر ابوین را هر یکی را یک سهم و ترکه هشت دینار
است اکنون میان شش و هشت موافقت نصفی است چون خواهیم
که حصه یکی وارث از ترکه بشناسیم چه مقدار است ضرب کنیم از
در وفق ترکه مثلا حصه یکی دختر از تصحیح که دو سهم است از او در وفق
ترکه یعنی نصف ترکه که چهار است ضرب کنیم گردیم هشت شد بعده

هشت را بر وفق تصحیح قسمت کنیم یعنی نصف تصحیح که چهار است هشت
را که بر چهار قسمت کنیم دو سهام و دو ثلث میرسد پس حصه آن دختر دو
دینار و دو ثلث دینار را باشد و همچنان دختر دیگر را رسد یعنی حصه او
از ترکه نیز دو دینار و دو ثلث رسد و اگر بدانی که حصه پدر را از ترکه چند است
حصه او که از تصحیح یک سهم است آن را در وفق ترکه که چهار است ضرب کنیم
یکی در چهار همان چهار خواهد شد اکنون چهار را بر وفق تصحیح یعنی بر سه قسمت کنیم
یعنی بر سه جای کنیم یکی یکی سهم و یکی ثلث میرسد پس حصه پدر یکی
دینار و یکی ثلث دینار باشد و حصه مادر نیز از ترکه همبرین قیاس یکی
دینار و یکی ثلث دینار باشد اکنون جمع کنیم همه نصیبها و از آن را دو ثلث
در بخش یک خواهر و دو ثلث در بخش خواهر دیگر و یک ثلث در بخش
پدر و یک ثلث در بخش مادر تمامی اثلاث بخش باشد از شش ثلث
دو دینار حاصل آمد دو دینار گرفتیم و یک دینار از بخشها در دیگر

دینار از بخش پدر را و دو دینار از بخش خواهر و دو دینار را از
بخش خواهر دیگر حاصل آمد تمامی دینار هشت پس هشت دینار
تمام شد   هذه المعرفة نصیب کل فرد و اما المعرفة نصیب کل
فریق فاضرب کل لکل فریق من اصل المسئلة فی وفق الترکة
ثم اقسم المبلغ علی وفق المسئلة اذا کان بین الترکة والمسئلة موافقة
این بیان بخش وارثان که گفتیم برای شناختن نصیب یک فرد
است یعنی این قاعده که بیان کردیم برای شناختن نصیب واحد
است و اما قاعده برای شناختن نصیب هر طایفه اینست
که انچه آن طایفه را از تصحیح آید آن را در وفق ترکه ضرب کنیم
اگر میان تصحیح و ترکه موافقه باشد بعد از آن انچه حاصل آید از
ضرب کردن بخش آن طایفه در وفق ترکه آن حاصل را قسمت کنیم
بر وفق تصحیح انچه یک بخش همان حصه آن طایفه را باشد و این گفتیم

میان ترکه و تصحیح طلب نسبت موافقت کنیم در صورتی که اصل مسئله
همان و تصحیح مسئله همان چنانچه در نزدیک بگذشت اما اگر اصل
مسئله بر رؤس وارثان مستقیم آید درین صورت تصحیح مسئله را با ترکه
طلب نسبت موافقت و مباینه کرده شود ملک همان اصل مسئله
را با ترکه طلب نسبت کرده شود چنانچه شخصی وفات یافت و وارثان
گذاشت چهار زن و شش دختران و ده جدات و عم او در این
چهار زن را درین صورت مسئله ثمن است و شش دختران را ثلثان
و ده جدات را سدس است و عم او را باقی اقل مخرجی که از وی ثمن
و ثلثان و سدس و باقی خیزد کم از بیست و چهار نباشد پس اصل مسئله
از بیست و چهار باشد سه سهم مر چهار زنان را و شانزده سهم مر شش دختران را
و چهار سهم مر ده جدات را و باقی ماند یکی آن مر عم او در اثرادیه
هر طایفه رؤس موقوف اند و ترکه بیست دینار است اکنون نسبت

میان

میان مسئله که بیست و چهار است و میان ترکه که بیست موافقت
ربعی است پس چون بدانی که حصه چهار زن از بیست دینار چند است ضرب
کنانکه ایشان را است از مسئله و آن سه سهم است در وفق ترکه یعنی
در ربع ترکه که بیست و آن ربع پنج است پس سه را اگر در پنج ضرب کردیم پانزده شد
و پانزده را قسمت کنیم بر وفق مسئله یعنی بر ربع مسئله که بیست و چهار است
و آن ربع شش است و پانزده را بر شش قسمت کنی شش جای دو دو دینار
همین قدر باشد یعنی دو دینار و سه سدس می آید حصه این چهار زنان
از بیست دینار همین قدر باشد یعنی دو دینار سه سدس آید و شش دختران
را از مسئله شانزده سهم بود چون بدانی که بخش ایشان از ترکه چند است شانزده
را در پنج ضرب کن هشتاد می شود اکنون هشتاد را بر شش قسمت کن از هشتاد
و هشت سیزده آید و باقی دو سهم ماند از آن دو سدس باید پس بخش شش
دختران از بیست دینار سیزده دینار و دو سدس آید و ده جدات را از اصل

مسئله چهار سهم است چون چهار را در پنج ضرب کنیم بیست شد و بیست را بر
شش قسمت کنیم سه سهم و دو سدس بیاید بخش جدات از بیست دینار سه دینار
و دو سدس آید و نه او در این اصل مسئله یک سهم بود انرا در پنج ضرب کردیم
همان پنج سدس پنج را که بر شش قسمت کنیم پنج سدس رسد پس حصه او در ان
از بیست سهم پنج سدس دینار رسد اکنون چون جمع کنیم بیست دینار میشود
وان کان بینهما مباینة فاضرب فی کل الترکة ثم اقسم الحاصل علی جمیع
المسئلة فالخارج نصیب ذلک الفریق فی الوجهین اگر باشد میان ترکه
میان اصل مسئله نسبت مباینة و تو خواهی که بدانی نصیب هر طائفه
از ترکه چند می آید ضرب کن نصیب ان طائفه که از اصل مسئله او را رسیده است
در تمامی ترکه ان حاصل پس حاصل از ضرب کردن نصیب ان طائفه در تمامی
ترکه بس ان حاصل را قسمت کنیم بر تمامی مسئله هر چند بخش که تواند شد
یک بخش نصیب ان طائفه باشد و این در صورتیست که مثلا شخصی وفات

یافت

یافت وارثان گذاشت پنج دختران و سه جدات و دو داود و پنج دختران صاحبان
ثلثان اند و سه جدات صاحبان سدس اند و دو داود دران صاحب باقی
اقل مخرج کار زوی ثلثانی و سدسی و باقی جبر که اکنون شش است چهار سهم پنج
دختران را و یک سهم مر سه جدات را و یک مر او دو داود را و هر حصه طائفه روس موقوف
و ترکه هفت دینار است اکنون میان نسبت شش که از اصل مسئله است و میان
هفت که ترکه است نسبت مباینة است پس چون بدانی که نصیب هر طائفه از ترکه
چند است ضرب کن نصیب ان طائفه را در تمامی ترکه و انچه حاصل آید از ضرب
انرا قسمت کن بر تمامی مسئله یک بخش حصه ان طائفه باشد مثلا پنج دختران چهار
سهم است چهار را که در هفت ضرب کردیم بیست و هشت حاصل آمد اکنون بیست
و هشت را قسمت کنیم بر مسئله که شش است هر بخشی چهار سهم و چهار سدس شود
پس حصه طائفه بنات از ترکه چهار دینار و چهار سدس باشد و سه جدات را از
اصل مسئله یک بود انرا در هفت ضرب کردیم همان هفت را بر شش قسمت کنیم

یک سهم ویک سدس می آید پس حصه جدات از ترکه یک دینار ویک سدس

باشد وحواهر را نیز یک سهم از اصل مسئله است بر قیاس جدات از ظاهر

نیز یک دینار ویک سدس باشد اکنون جمع کنم بخشهای هر طایفه را

جهار سدس در بخش دختران ویک سدس در بخش جدات ویک سدس

در بخش او دران شش سدس یک دینار کرفتم ویک در بخش

او دران ویک دینار در بخش جدات وجهار دینار در بخش دختران

مجموع هفت دینار شد تمام شد

غریم بمنزلة سهام کل وارث فی العمل ومجموع الدیون بمنزلة التصحیح

بدان بدرستی که باقی از ترکه بعد ساختن کفن مرده که اکر ترکه وفا می کند

بقرض دایان پس هیچ مشکلی نیست زیرا که هر قرض داری که هست بکیرند

دین خود را تمام جنانجه پوشیده نیست واکر وفا نمیکند ترکه قرض قرض

داران را با اکر بسیار باشد غریمان پس طریق شناختن بخش هر غریم

الان

ازان ترکه انست که بکیرد اسند دین هر یکی را از غریمان را بمنزله تصحیح سهام هر

وارث از تصحیح مسئله وبکیرد اسند مجموع دیون را بمنزله مجموع وتصحیح

کرده شود اینجا انجه کذشت در تعیین نصیب هر وارث پس اکر مرد شخصی

وماند از وی نه دینار وهست بر وی هر یکی را ده دینار از دیکری

پنج دینار مجموع قرض هر دو پانزده باشد وان بمنزله تصحیح است ومیان

نه وپانزده موافقه به ثلث باشد پس وقتی که ضرب کرده شود دین

انکه آورده است پس مرده در ثلث ترکه سه است حاصل اید سی پس قسمت

کردیم این حاصل را بر وفق تصحیح که ان پنج است حاصل آید انکه ده است

شش وهمچنین ضرب کرده شود دینی کسی که او را پنج است در وفق ترکه

که ثلث است حاصل آید پانزده پس قسمت کرده شود بر ثلث تصحیح حاصل

امد سه در نصیب او واکر فرض کنم ترکه را در صورت مذکوره سیزده دینار

میان ترکه وتصحیح مباینه است پس در ین کام زده شود دینی صاحب ده را

در تمام ترکه که یکصد وسی حاصل آید پس چون قسمت کنم بر تمامی
تصحیح ان پانزده است پس باشد حاصل ان هشت دینار
و دو ثلث و دیکی زده شود نصیب انکه از دین پنج است
در تمام ترکه که سیزده است حاصل آمد شصت و پنج وانرا
در کل تصحیح قسمت کنم که پانزده است حاصل چهار دینار
و ثلث دینار شود پس نصیب ان باشد واگر فرض کنم در این
صورت ترکه را پنج دینار باشد میان ترکه و تصحیح موافقه
خمس با بودن ان متداخل چنانچه دانستی تو در تعریف
تداخل پس بزن دین صاحب ده را در وفق ترکه که یکی است
و قسمت کن حاصل که ده است بر خمس تصحیح که ان سه است
پس باشد حاصل سه دینار و ثلث دینار باشد و بخش انرا
که ده است و بزده شود نیز دین صاحب پنج را در وفق باشد

که

که قسمت کرده شود بر وفق تصحیح که ان بیست و سه است
پس باشد خارج یکی و دو ثلث دینار بخش انکه او را پنج بود همچنین در
کرفت عمل تو باین طریق که کردی در مباینه متساوی باشد موافقت
و مداخلت را نیز بود در ترکه که پنج است ضرب کردیم ها پنج حاصل
آمد پنج را در شش قسمت کنم هر بخش پنج سدس شود پس حصه
بکر از ترکه پنج سدس دینار باشد اکنون جمع کنم نصیبها ایشان
سدس در بخش زید و چهار سدس در بخش عمرو و پنج سدس
در بخش بکر حاصل امد و دوازده سدس از دوازده سدس
دو دو دینار بدست کرفتم و دو دینار در بخش زید است و یک
در بخش عمر است پنج دینار تمام سدس و این بود صورت
مباینه اما صورت موافقه است که شخصی وفات یافت و ایشان
کذاشت زید و بشر و خالد و لقمان را دو دینار و بشر را سه دینار

خالد را پنج دینار و لقمان را دو دینار مجموع دیون دوازده و ترکه
بیست دینار و میان ترکه و دیون نسبت موافقت ربعی اکنون اگر
بدانی که حصه یک دائن چند است ضرب کنم انچه حصه
ان دائن است در وفق ترکه بعده انچه از ضرب حاصل اید انرا
قسمت کنم بر وفق مجموع دیون انچه یک بخش باشد همان نصیب
ان دائن بود مثلا دین زید را دو دینار است دو را در وفق
ترکه یعنی در ربع بیست که پنج است ضرب کردیم ده شد و ده را
بر وفق مجموع دیون یعنی ربع دوازده که سه است قسمت کنم
پس چون ده را بر سه قسمت کنم سه سهم و یک ثلث سیوم جای
رسد پس بخش زان زید از ترکه سه دینار و یک ثلث رسد
و بشر را سه دینار بود چون سه را در پنج ضرب کردیم ده شد
ده را که بر سه قسمت کنم هر بخشی سه سهم و یک ثلث باشد پس

حصه

حصه ازان لقمان از ترکه سه دینار و یک ثلث رسد والله اعلم بالصواب.
وان کان بالترکة کسور فابسط الترکة والمسئلة کلتاهما ای اجعلها
من جنس الکسر ثم قدم فیه ما سمعنا اگر در میان ترکه کسور باشد
یعنی تمام دینار ترکه که باشد مجمل ازینها یک دینار ناقص باشد یعنی
نیمه باشد یا وانکه بعده حکم دین اینست که بسط کنی ترکه را و مسئله را
یعنی در صورتی که شخصی مجموع دیون مثلا شش باشد و ترکه
پنج و نیم دینار است نیمها سازیم یعنی ترکه را یازده نیمها سازیم و مجموع را
دوازده نیم سازیم و اگر میان ترکه یک دانگ بود چنانچه پنج
دینار و دانگ دینار باشد پس بسط کنم یعنی هر دو را از جنس دانگ
سازیم یعنی در صورتی که ترکه پنج دینار است و دانگ دینار باشد
و مجموع دیون شش دینار باشد یعنی ربعها بکنیم پس ترکه
بیست و یک ربع کردیم و مجموع دیون را بیست و چهار ربع کردیم

بعده هر عملی که بالا گذشت ها را اینجا باید کرد پس در صورتی که زید
را دین سه دینار بود و عمرو را دو و بکر را یک و ترکه پنج و نیم دینار
باشد پس ترکه یازده نیمها سازیم و مجموع دوازده نیمها و میان یازده
دوازده نسبت متباینه است پس زید را شش نیمه بود او را در یازده
ضرب کردیم شصت و شش نیمه شد اکنون شصت و شش را
که بر دوازده قسمت کنم هر بخشی پنج و نیم و نیم نیمه شود از چهار
سهم دو سهم در یک نیمه نیم سهم و از نیم نیمه ربع سهم پس از یک
نیمه و نیم نیمه بحکم اجزاء اثنا عشر سه جزو شود پس بنابر اینکه
مذکور شد نصیب زید از ترکه و دو دینار نه جزو اثنا عشری
شود و عمرو را دو دینار دین بود چهار نیمه در یازده ضرب کردیم
چهل و چهار شد و چهل و چهار را که بر دوازده قسمت کنیم حکم
اجزاء اثنا عشر زیاده شود چرا اید اکنون جمع کنم نصیب

هم داین

هم داینان نه جزو در بخش زید و ده جزو در بخش عمرو یازده
جزو در بخش بکر تمامی اجزاء سی شد از سی جزو دو سهم و شش جزو اثنا عشری
شد و دو سهم در بخش زید و یک سهم در بخش عمرو مجموع پنج سهم
و شش .

است و دو دینار دین عمر است و یک دینار دین بکر است و ترکه سه

دینار و دانگ دینار یعنی ربع دینار پس بسط کنیم ترکه را سیزده ربع

سازیم و بسط کنم مجموع دیون که شش است بیست و چهار ربع سازیم
بسط دیون بیست چهار شد و میان سیزده و بیست چهار مباینه است
پس اگر بدانی که نصیب زید از ترکه چند است دین او را که سه بود
بسط کردیم دوازده شد دوازده را که در سیزده ضرب کنم صد و پنجاه
و شش شد این را که بیست چهار قسمت کنم هر بخشی شش سهم و نیم سهم شود
از شش نیم ارباع که سهام درست سازیم یک سهم و پانزده جزو شود
زیرا که هر سهمی بیست جزو فرض کردیم زید را از ترکه یک دینار و
پانزده جزو و نصیب دین عمرو که دو دینار است از او بسط کردیم
هشت شد هشت را که در سیزده ضرب کردیم صد و چهار حاصل
آمد صد و چهار را که بر بیست چهار قسمت کنم هر بخشی چهار ارباع و
دو جزو شود پس از آنکه سهام درست سازیم یک دینار و دو جزو
شود بکر را یک دینار دین بود او را بسط کنم چهار شود در سیزده

ضرب

ضرب کنم پنجاه و دو شود بعده پنجاه و دو را بر بیست چهار قسمت کنم هر بخشی
دو سهم و یک جزو رسد پس او را از ترکه سیزده جزو رسد اکنون
جمع کنم نصیبهاء ایشان پانزده جزو در بخش زید و دو
جزو در بخش عمرو سیزده جزو در بخش بکر تمامی اجزاء سی حاصل
آمد یک دینار و شش جزو شد یک دینار در بخش زید
و یک دینار در بخش عمرو سه دینار و شش جزو که دانگ
دینار است تمام شد اما نسبت موافقه کسور بعی را نیز
بشناسی و این صورتیست که شخصی وفات یافت
دایبان گذاشت زید و عمرو و بکر دین زید سه دینار است
و دین عمرو دو دینار و دین بکر یک دینار و ترکه سه دینار
و سه ربع دینار است اکنون بسط کنم هر دو را ترکه را که بسط
کردیم پانزده شد و مجموع دیون را که بسط کردیم بیست و چهار

شد و میان هر دو عدد یعنی میان پانزده و میان بیست و چهار
نسبت موافقت بثلث است پس چون خواهی که نصیب هر دائنی را
از ترکه بدانی که چند است عدد دین او را در بسط مجموع دیون
قسمت کن مقدار یک بخش نصیب آن دائن باشد از دینار
ترکه مثلا زید را سه دینار است سه را که بسط کنیم دوازده شود
بعد دوازده را در وفق بسط دیون که هشت قسمت کنیم بنا
بر آنکه یک دینار را بیست و چهار جزء فرض کنیم هفت نیم ارباع
هر بخشی باشد و هفت نیم ارباع را که سهام درست سازیم قسمت
زید یک دینار و بیست و یک جزء رسد و عمرو را که دین او دو بود
بسط کردیم هشت شد هشت را در وفق بسط ترکه که پانزده بود
وفق او یعنی ثلث او پنج بود هشت را که در پنج ضرب کنیم چهل
میشود و چهل را بر وفق بسط دیون که هشت است قسمت کنیم
هر

هر بخشی پنج ارباع باشد پنج ارباع را که سهام درست سازیم یک
دینار و شش جزء شود نصیب عمرو از ترکه همین قدر باشد بکر را
که دین او یک بود بسط کردیم چهار شد و آن را در ثلث بسط ترکه
که پنج است ضرب کردیم بیست شد و بیست را بر وفق بسط مجموع
دیون که هشت است قسمت کنیم هر بخشی دو نیم ربع میشود چون
سهام سازیم پانزده جزء شود پس نصیب بکر پانزده جزء رسد
اکنون جمع کنیم نصیبهای ایشان را بیست یک جزء در بخشی زید
و شش جزء در بخش عمرو و پانزده جزء در بخشی بکر مجموع اجزاء چهل
دو شد یک دینار و هیجده جزء میشود و یک دینار در بخش زید
و یک دینار در بخش عمرو سه دینار و هیجده جزء شد پس سه دینار
و سه ربع تمام شد اکنون در مسایل قسمت ترکات هم باین
تخریجات پس میکنیم بسط خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع

وعشری وغیر اینها اکر مذکور می سازیم کتاب دراز میشود اما
دانستن اینها واجب است امید برالهی است اکر طالب علم بسطها
مذکور ضبط کند و نیک شناسند بر نسبتهاء دیکر مشتبه مذکور
است بقیاس صحیح وفکر صاحب میتوان راه بردن والله
الهادی الی الرشاد من صالح الی شیء من
الترکه فاطرح سهامه من التصحیح ثم اقسم ما بقی من الترکه علی
سهام الباقین کزوج وام وعم فصالح الزوج علی ذمته من
المهر وخرج من البین یقسم باقی الترکه بین الام والعم
اثلاثا بقدر سهامها سهمان للام وسهم للعم این فصل است
دربیان تخارج تصالح اینکه کویند که شخصی وفات یافت یکی از
جمله وارثان بر یک چیز صلح میکنند ومیکوید این چیز را که
میت بمن کذاشت دیدم ومن از قسمت بیرون می آیم از سهم دو است
مثلا

مثلا زنی وفات یافت مالی کذاشت وشوهر وارثان کذاشت یکی شوهر
دوم مادر سیوم عم شوهر میکوید من صلح میکنم از قسمت
ارث بمهری که بر کردن من لازم واز میان بیرون روم وبهان
راضی میشود پس باقی مال بر مادر واو بقدر نصیبهاء ایشان قسمت
کرده داده شود نصف برای شوهر بود وثلث برای مادر وباقی
برای او در اول مخرج که ازوی نصف وثلث ومابقی خیزد کم از شش نباشد
تصحیح مسئله از شش سهم بود سه مر شوهر صاحب نصف را دو
برای مادر صاحب ثلث را وباقی یک مر او در عصبه را اکنون شوهر
میکوید که سهام ارث را میکذارم وصلح میکنم بهان مهر که در کردن
من لازم است واز میان بیرون میشوم پس این مال را بر مادر
واو در بقدر سهام ایشان قسمت کنیم یعنی مادر را از تصحیح دو سهم
بود واو را از تصحیح یک سهم پس این مال را سه سهم کردانیم دو

برای مادر بدهیم ویک سهم برای او در آید یک صورت تخارج تصالح

... او زوجة واربعة بنین فصالح احد البنین علی شیء وخرج
من البین فیقسم باقی الترکة علی خمسة وعشرین سهما للمرأة اربعة
اسهم ولکل ابن سبعة والله اعلم بالصواب یک صورت تخارج
اینست که مردی وفات یافت وازنان گذاشت یک منکوحه و چهار
پسر بعده یکی ازین پسران صلح کرد از نصیب خود بر چیزی از ترکه واز
میان قسمت بیرون آمد زن ثمن است وباقی پسران را اقل
مخرجی که از وی ثمن وما بقی خیزد که از هشت نباشد اصل مسئله
از هشت سهم یکی مر زن وباقی هفت مر عصبه چهار پسر را یک
بر زن مستقیم وهفت بر چهار پسر غیر مستقیم پس این هر چهار رؤس
موقوف ماندند پس ضرب کنیم عدد موقوف را یعنی چهار را که
در اصل مسئله که هشت بود سی و دو حاصل آمد اصل مسئله هشت

ومضروب

ومضروب چهار وتصحیح مسئله از سی و دو واکنون هر که را از اصل مسئله
چیزی باشد در مضروب ضرب کن بوده زن را از اصل مسئله
یکی بود در چهار ضرب کردیم همان چهار مر زن دادیم هر چهار عصبه
را از اصل مسئله هفت بود در چهار ضرب کردیم بیست وهشت شد
مر ایشان را دادیم هر پسری را هفت سهم مستقیم آمد اکنون یکی ازین پسران
یک جزو از ترکه اختیار میکند میگوید این چیز مرا دهید ومن از قسمت
بیرون می آیم پس درین صورت جمع سهام از بیست وپنج باید ساخت
چهار سهم مر زن می باید داد و پسری را هفت سهم پس بیست ویک سهم
مر پسران را باشد مستقیم آمد این صورت تخارج

عن فرض ذوی الفروض ولا مستحق له یرد علی ذوی الفروض
بقدر حقوقهم الا علی الزوجین وهو قول عامة الصحابة رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین وقال زید بن ثابت رضوان الله تعالی

الفاضل لبیت المال وبه اخذ مالک والشافعی رحمهم الله تعالی

این بابیست در بیان رد و رد در نزدیک علماء

فرایض ضد عول است یعنی عول انرا که مخرج یعنی مسئله تنگ شود

از فروض یعنی حصهاء ایشان بدهیم بعد از دادن حصهاء ایشان

چند سهم از مخرج فاضل ماند و هیچکدامی از وارثان آن زیادت را مستحق

نباشد پس این نزدیک علماء فرایض رد میگویند و حکم درین سهام

زایده آنست که انرا باز برین اصحاب فروض قسمت کرده بدهیم

بقدر سهام ایشان مگر زن و شوی که ایشان را رد نمی رسد یعنی

حصهاء ایشان که از اصل رسیده است همان بایشان میرسد

از رد چیزی بزن و شوی نمیرسد و صورتهاء این را این بدیم تقسیم

مسایل رد خواهی ساخت و اینک سهام زایده باز رد میکنیم بر بعض

وارثان بقدر حصهاء ایشان این مذهب امیرالمومنین علی کرم الله

وجه

وجه است و مذهب اکثر اصحاب مصطفی است و هم باین مذهب

اختیار دارند اصحاب ما یعنی امام اعظم رضی الله تعالی عنه و توابع او و دیگر

از مجتهدان صحابه رضی الله عنهم که نام او زید است پسر ثابت میگوید

در صورتی که مخرج فراخ شود از حصهاء اهل فروض یعنی هر یکی را از

اصحاب فرایض حصهاء ایشان بایشان دهند و بعضی سهام که زایده

بماند آن زیادتی سهام بهیچ وارثی نمیرسد در بیت المال رد کرده شود

همین مذهب اختیار امام مالک و اختیار امام شافعی است رحمهم الله تعالی

علیهم اجمعین   اربعة القسم الاول

ان یکون فی المسئلة جنس واحد ممن یرد علیه عند عدم من لا یرد

یرد علیه فاجعل المسئلة من رد السهم کما اذا ترک بنتین او اختین

او جدتین فاجعل المسئلة من اثنین که یعنی چون رد را دانستی

و اختلاف صحابه در باب رد فهم کردی و اختلاف ائمه دانستی

اکنون بدانکه مسئلهای باب رد بر چهار قسمت است یکی از ان چهار قسم اینست
شخصی وفات یافت دو جده کذاشت و هیچ وارثی دیکر ندارد پس بعض علما فرایض
الله تعالی هر دو جده را سدس بحکم آیه اقل مخرجی که از وی سدس صحیح کم از شش
نباشد پس مخرج یعنی مسئله بر شش سهم باشد سدس ان که یک سهم است
برای هر دو جده را پنج سهم دیکر می ماند امام شافعی میفرماید همان سدس
یعنی یک سهم بهر دو جده می باید داد و ان پنج سهم را در بیت المال
باید سپرد و امام اعظم و اصحاب او میفرمایند که چنانکه هر جده را یک
سهم علی فرایض الله تعالی میرسد ان پنج سهم نیز بر ایشان رد می باید
کرد و اکنون این صورت از یک نوع است که در باب رد چهار نوع
مذکور شده است و ان اینست که چون در مسئله یک جنس باشد
از ان وارثان کسی نباشد که بر ایشان رد نمیکنند یعنی در مسئله
زن و یا شوی نباشد پس حکم درین نوع اینست که مسئله از روس

ان وارثان

ان وارثان بکیرم یعنی جده دو است تمامی مسئله از دو سهم بکیریم یکی
بیکی دهیم و یکی به دیکری و اکر جدات زیاده باشند مثلا پنج باشند یا شش
یا هفت یا زیاده ازان مسئله ازان روس ایشان بکیریم یعنی سهام
مسئله هم بشمار سهام جدات باشد و همچنین قیاس باید کرد و اکر در مسئله
خداوندان ثلثان باشند و این در صورتست که مردی وفات یافت
دو دختر کذاشت یا دو خواهر ایشان خداوندان ثلثان اند اقل
مخرجی که از وی ثلثان خیزد کم از سه نباشد اقل مسئله از سه سهم باشد
برای ایشان و یک سهم که باقی بماند همچنین خلافی که مذکور شد امام
مالک و شافعی میفرمایند که در بیت المال نهاده شود و امام اعظم
میفرمایند که رد کنیم بقدر حصهای اصحاب فرایض یعنی هر چند که روس
خداوندان فرایض باشد حصهای ترکه همان مقدار می باید ساخت پس
اکر دو خواهر یا دو دختر باشد تمامی ترکه دو سهم می باید ساخت و هر یکی

راسهمی باید داد واگر دختران و یا دو خواهران سه کس باشند حصها هم
بخشی کرده شود و اگر ایشان چهار کس یا پنج یا زیاده هر چند که باشند
ترکه هم بشمار روس ایشان کرده آید هر یکی را یک سهم داده شود

اذا اجتمع فی المسئلة جنسان او ثلثة اجناس
ممن یرد علیهم عند عدم من لا یرد علیهم فاجعل المسئلة من سهامهم
اعنی من اثنین اذا کان فی المسئلة سدسان او من ثلثة اذا کان ثلث
وسدس او من اربعة اذا کان نصف وسدس او من خمسة اذا
کان ثلثان وسدس او نصف وسدسان او نصف وثلث
دوم قسم از قاعده رد آنست که چون جمع شود در مسئله دو جنس
از آن وارثان که بر ایشان رد کرده میشود وان وارثان نباشند
که بر ایشان رد کرده نشود یعنی زن و شوی نباشند دران وقت
مسئله از سهام ایشان گرفته شود این در چند صورت است
مثلا

مثلا شخصی وفات یافت وارثان گذاشت یک جده و یکی از برادران
یا خواهران اخیافی جده را سدس است و یکی از بنی اخیاف را نیز سدس
است پس اقل مخرجی که از وی سدسان خیزد کم از شش نباشد اصل
مسئله از شش دو سهم برای هر دو وارث دادیم باقی ماند چهار سهم ان را
چهار را رد کنیم برین دو وارث که دو جنس آمد پس مسئله از سهام
ایشان بکنیم یعنی سهام ایشان دو است مسئله نیز از دو سهم
بکنیم دیگر صورت انست که شخصی وفات یافت وارثان گذاشت
یک برادر اخیافی و یک خواهر اخیافی و یک جده جده را سدس است
و هر دو را ازین اخیاف که هستند ایشان را ثلثه مال است اقل مخرج
که از وی ثلث و سدس خیزد کم از شش نباشد اصل مسئله از شش سهم
یکی برای جده و دو سهم برای هر دو شخص ازین اخیاف را هر یکی را
باقی ماند سه سهم از آن رد کردیم بر ایشان سهام وارثان از اصل مسئله

سه بود تمامی مسئله از سه گرفتیم دیگر صورت آنست که شخصی وفات یافت
وارثان گذاشت یکی دو دختر و دوم مادر دو دختر را نصف است
و مادر را سدس اقل مخرجی که از وی نصفی و سدسی خیزد کم از شش نباشد
سه دختر و یکی مادر رد باقی ماند دو سهم آن دو را رد کردیم بر ایشان
پس سهام ایشان از اصل مسئله چهار بود اکنون که مسئله ردی شد
از سهام ایشان گرفتیم یعنی مسئله هم از چهار سهم بگیریم سه
مر دختر و یکی مر مادر دیگر صورت آنست که شخصی وفات یافت
وارثان گذاشت دو دختر و یک مادر مر دختر را ثلثان است
و مادر را سدس است اقل مخرجی که از وی ثلثان و سدسی
خیزد کم از شش نباشد اصل مسئله از شش سهم چهار مر هر دو
دختر را هر یکی را دو و یک سهم مر مادر را باقی ماند یک سهم آنرا
رد کردیم پس مسئله از پنج سهم گرفتیم بقدر سهام وارثان با آنکه
شخص

شخصی وفات یافت وارثان گذاشت یک خواهر علاتی و یک
خواهر اخیافی و یک جده خواهر علاتی را نصف است و خواهر
اخیافی را سدس و جده را نیز سدس اقل مخرجی که از وی نصفی و
سدسانی خیزد کم از شش نباشد سه سهم مر علاتی را یک سهم مر اخیافی
را یک سهم مر جده را باقی یک سهم آنرا نیز رد کردیم بر وارثان پس
مسئله از پنج سهم گرفتیم بقدر سهام وارثان یا آنکه شخصی وفات
یافت وارثان گذاشت یکی مادر و یکی خواهر اعیانی درین صورت
مادر را ثلث است و خواهر اعیانی را نصف اقل مخرجی که از وی
نصفی یا ثلثی خیزد کم از شش نباشد سه سهم مر خواهر اعیانی را دو سهم
مر مادر را باقی ماند یک سهم آنرا رد کردیم بر ایشان پس مسئله از پنج
سهم گرفتیم بقدر سهام وارثان از اصل مسئله والقسم الثالث
ان یکون من لا یرد علیه اعط فرض من لا یرد علیه من اقل مخرج

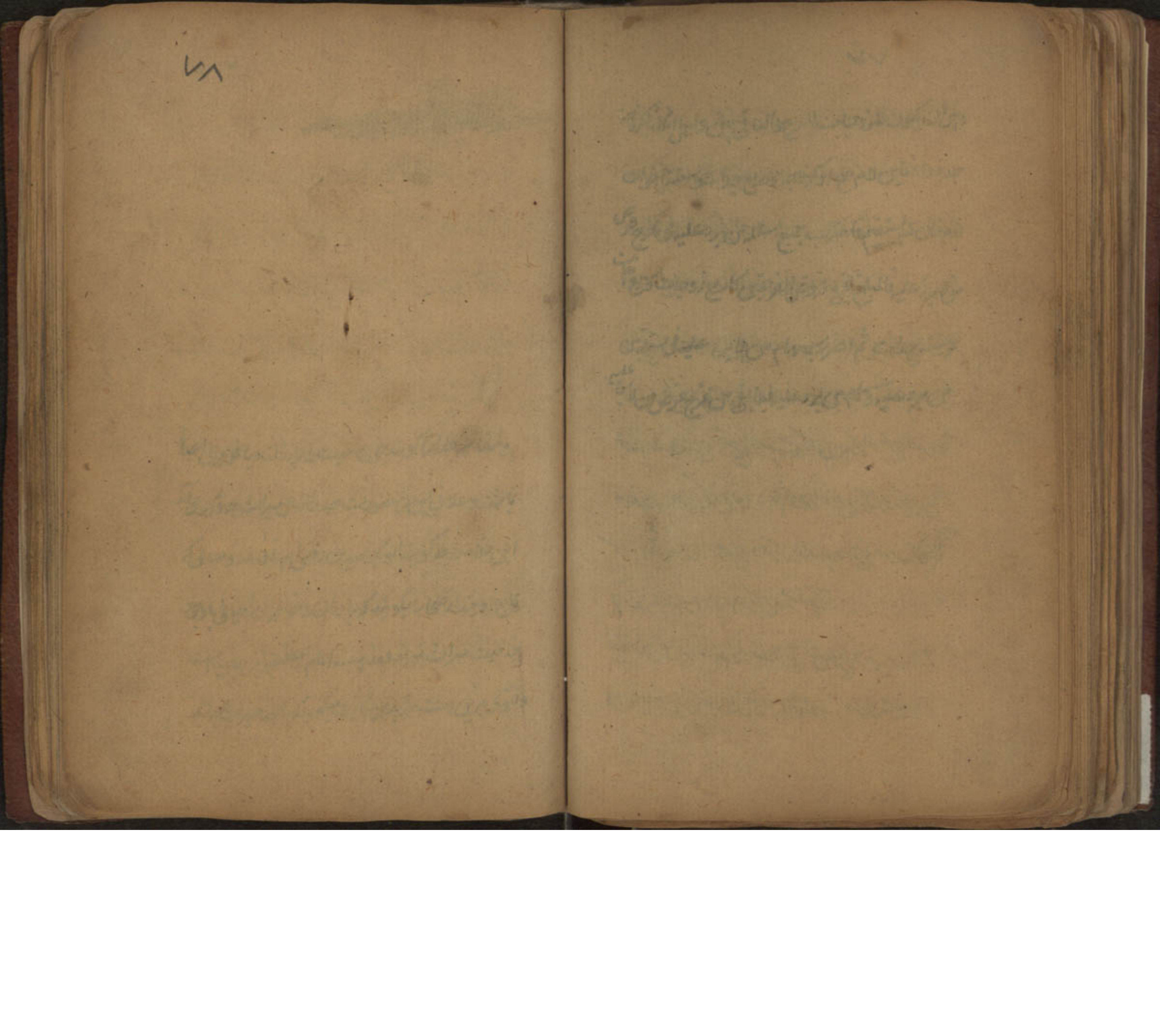
فان استقام الباقی علی روس من یرد علیه فیها کزوج وثلث بنات
وان لم یستقم فاضرب وفق رؤسهم ان وافق رؤس سهم الباقی فی مخرج
فرض من لا یرد علیه کزوج وستة بنات والا فاضرب کل رؤسهم
فی مخرج فرض من لا یرد علیه فالمبلغ تصحیح المسئلة کزوج و
خمس بنات قسم سیوم از ان چهار قسم که قاعده در بیان مسایل
رد علماء فرائض ذکر کرده اند آنست انکه باشد با قسم اول یعنی
یکجنس باشد از ان وارثان که بر ایشان رد کرده میشود باشد
باین قسم ان کسی که برو رد کرده نمیشود پس چه باید کرد اول فرض
من لا یرد علیه را از اقل مخرج او داده شود انچه باقی مانده است
اگر ان باقی بر روس آن وارثان که بر ایشان رد کرده می شود مستقیم
اید خوب باشد واین در صورتیست که زنی وفات یافت وارثان
گذاشت یکی شوهر وسه دختر پس درین مسئله دوجنس است
یکی

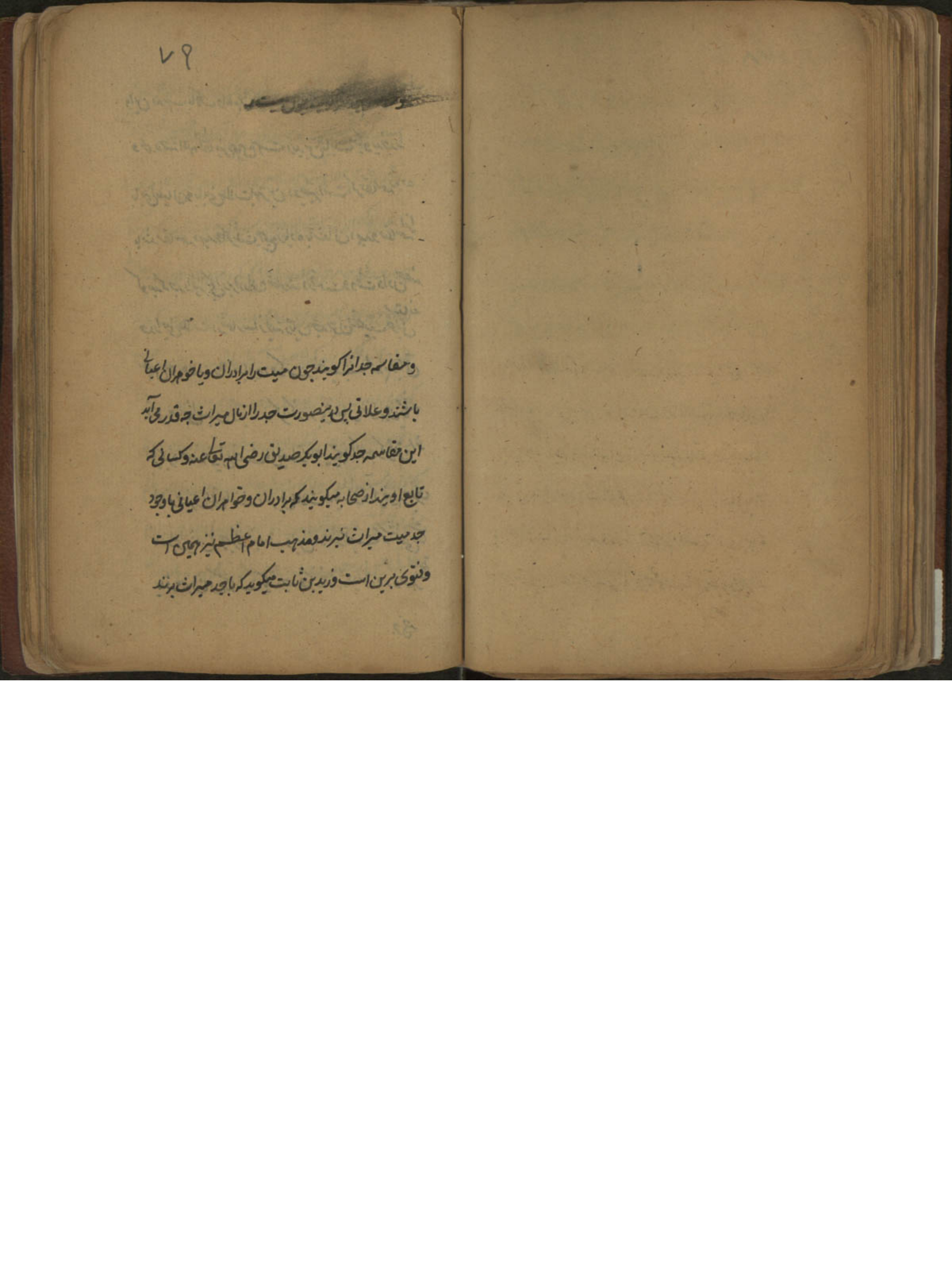
یکی دختران وایشان اند که بر ایشان رد کرده میشود ودوم جنس شوهر
واین از ان است که برو رد کرده نمیشود درین صورت شوهر را ربع است
اقل مخرجی که از وی ربعی خیزد کم از چهار نباشد از چهار که یکی شوهر را
دادیم باقی ماند سه سهم وان هر سه بر سر ۳ دختران مستقیم پس خوب شد
واگر باقی از فرض من لا یرد علیه بر روس من یرد علیه مستقیم نیاید
اگر میان باقی ومیان روس من یرد علیه موافقة باشد وفق روس را
در مخرج فرض من لا یرد علیه ضرب کنیم واین در صورتیست که زنی وفات
یافت وارثان گذاشت یکی شوهر وشش دختران درینصورت هم
دوجنس جمع شدند یکی شوهر واین من لا یرد علیه است دوم دختران
وایشان من یرد علیها اند وشوهر را ربع است اقل مخرج که از وی
ربعی خیزد کم از چهار نباشد یکی از چهار بشوهر دهیم وباقی سه سهم بر شش
دختران غیر مستقیم است ولیکن میان ثلث روس من یرد علیه است

و میان سه که باقی از فرض من لا یرد علیه است موافقه بثلث است زیرا که
هرگاه که از اکثر دو کم کردیم از هر طرفی سه ماند پس موافقه بثلث گوییم اگر کسی
سوال کند که میان شش و سه تداخل است یعنی اقل فنا کننده اکثر است
پس تداخل گوییم نه توافق زیرا که توافق جای باشد که فنا کننده عددی
سیوم می باشد جواب گوییم که تداخل در نسبت میان رؤس اعتبار کرده اند
نه در نسبت سهام و رؤس چنانکه ظاهر است عبارت مصنف
در باب تصحیح مسایل پس رؤس و سهام اینجا نیز توافق گوییم اکنون مال
وفق رؤس یعنی سیومی حصه شش که دو است در مخرج فرض من لا یرد
علیه که چهار است ضرب کردیم دو شد بوی دادیم و شش دختران
را از اصل سه باقی بود در مضروب یعنی در دو ضرب کردیم شش شد
بایشان دادیم هر یکی را یکی مستقیم آمد و اگر میان باقی و رؤس من
یرد علیه موافقت نباشد یعنی مباینه باشد پس تمامی عدد رؤس
می برد

من یرد علیه را در مخرج فرض من لا یرد علیه ضرب کرده شود آنچه
حاصل آید همان تصحیح باشد و این در صورتیست که زنی وفات یافت
وارثان گذاشت یکی شوهر و پنج دختران شوهر را ربع است اقل مخرجی
از آن ربع اربعه است یکی از آن بشوهر دادیم باقی ماند سه و رؤس من یرد
علیه پنج است و میان پنج و سه مباینه است پس این هر پنج رؤس ضرب
کردیم در مخرج فرض من لا یرد علیه که چهار بود حاصل آمد بیست مخرج
چهار مضروب پنج تصحیح از بیست اکنون هر که از مخرج چیزی یافته باشد
مضروب ضرب کردیم بوی دهیم شوهر را از مخرج یک بود یکی در پنج ضرب
کردیم همان پنج شد بوی دهیم پنج دختران را سه بود در پنج ضرب کردیم پانزده
شد بایشان دادیم هر یکی را سه مستقیم آمد
مع الثانی من یرد علیه فاقسم ما بقی من مخرج فرض من لا یرد علیه
علی مسایل من یرد علیه فان استقام فیها و هذا صورت واحدة

وهي ان يكون للزوجات الربع والباقي بين واهل اثلاثا كزوجة
جدة واختين لام صح اوكزوجة واربع جدات وستة اخوات
لام فان لم يستقيم فاضرب جميع مسئلة من يرد عليه في مخرج فرض
من لا يرد عليه فالمبلغ مخرج فروض الفريقين كاربع زوجات وتسع بنات
وستة جدات ثم اضرب سهام من لا يرد عليه في مسئلة من
من يرد عليه وسهام من يرد عليه فيما بقي من مخرج فرض من لا يرد عليه





و مقاسمه جد آنرا کویند چون میت را برادران و یا خواهران اعیانی
باشند و علاتی پس درین صورت جد را از مال میراث چه قدر می آید
این مقاسمه جد کویند ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه و کسانی که
تابع او بند از صحابه میکویند که برادران و خواهران اعیانی با وجود
جد میت میراث نبرند و مذهب امام اعظم نیز همین است
و فتوی برین است و زید بن ثابت میکوید که با جد میراث برند

واین مذهب مالک وامام شافعی است رحمة الله علیهم واختیار ابو یوسف
و محمد رحمة الله تعالی نیز همین است زید بن ثابت میگوید جدرا
با بنی اعیان و با بنی علات بهترین دو چیز است اگر مقاسمه زیاده
باشد مقاسمه دهید واگر ثلث جمیع زیاده باشد آن دهید و مقاسمه انرا
گویند که جد را نیز یکی از برادران شمارند در قسمت و وقت دادن حصه
جد را بنی علات در شمار نشد از جهة زیان جد چون نصیب خویش ستانند
پس بنی علات را از میان دور کنند بنصیب محروم و باقی
تمامی مر بنی اعیان را باشد مگر آنکه در بنی اعیان خواهری باشد
او بگیرد حصه خویش نصف مال بعد از نصیب جد اگر بعد گرفتن از
خواهر چیزی باقی ماندن مر بنی علات را باشد واگر خواهر چیزی
نماند پس ایشان را چیزی نباشد واین در صورتیست که شخصی وفات
یافت وارثان گذاشت یک جد و یک خواهر اعیانی و دو خواهر علاتی

چون جدرا هم یکی از برادران شماریم بحکم للذکر مثل حظ الانثیین اصل
مسئله از پنج سهم باشد جدرا دو سهم آید پس دو خمس از ثلث و سدس
زیاده است مقاسمه بهتر است مر جدرا و نصف جمیع مال مر خواهر
اعیانی را که دو و نیم است پس درین مسئله که پنج بود ضرب کردیم ده شد
چهار جد را و پنج مر خواهر اعیانی را باقی که یک مر هر دو خواهران علاتی
را واین هر دو روس موقوف ماندند دو را در ده ضرب کردیم
بیست شد اکنون هر کرا اصل مسئله چیز باشد در مضروب ضرب
کنیم بوی دهیم جدرا چهار بود در دو ضرب بوی دادیم هشت شد بوی
دادیم هر دو خواهر علاتی را یک بود در دو ضرب دو شد بهر دو یکی
یکی دادیم مستقیم آمد ولو کانت فی هذه المسئلة اخت ولاب فلم
یبق لها شیء اگر درین صورت که مذکور شد بجای دو خواهران
علاتی پس درین صورت آن خواهر علاتی محروم می ماند نیز الخ

مقاسم درینصورت بهتر است مر جد را زیرا که اگر او را ثلث
جمع مال میدهیم سیومی حصه می آید و اگر مقاسمه میدهیم نصف
می آید پس مقاسمه بهتر است او را اکنون در مسئله جد را چون یکی
از برادران شماریم خواهر اعیانی را نصف مال است و نصف مر جد را
بحکم للذکر مثل حظ الانثیین و خواهر علاتی با اعیانی اضرار للجد
یعنی زیان جد را می شمردیم اکنون چون جد نصف خویش شد
باقی نصف تمامی خواهر اعیانی را باشد و خواهر علاتی بیرون
آید پس خواهر علاتی محروم است پس این مسئله از چهار سهم باشد
دو سهم مال مر خواهر اعیانی و نصف آن که دو سهم است مر
جد را و خواهر است واذا اختلط بهم ذو سهم فللجد ههنا افضل
الامور الثلثة بعد فرض ذی السهم اما المقاسمة كزوج وجد
اخ واما ثلث ما بقي كجده وجد واخوين واخت واما سدس

جميع المال

جميع المال كجده وجد وبنت واخوين واذا كان ثلث الباقي
خير للجد وليس لباقي ثلث صحيح فاضرب مخرج الثلث في اصل
المسئلة فان تركت جدا ودو بنتا واما واختا لاب وام او
لاب فالسدس خير للجد ههنا وتقول المسئلة الى ثلثة عشر
ولا شيء لها لاخت یعنی اگر جمع شود با ایشان یعنی جد و کی بحکم
جد را با ایشان مقاسمه است وارثی دیگر جمع شود که او خداوند
فرض است اندران وقت جد را یکی از سه حالت که افضل
باشد ان بود با مقاسمه بعد فرض خداوند فرض یا ثلث
باقی یا سدس جمیع مال اما صورت مقاسمه که بهتر است
که از هر سه حالت زنی وفات یافت شوهر گذاشت و جد
گذاشت و برادر گذاشت اکنون با جد و برادر یک
شخص صاحب فرض جمع شده است که آن شوهر است

وفرض او نصف است پس درین صورت جد را سه حالت است
یکی سدس جمیع مال و آن ششم حصه دوم ثلث باقی یعنی زوج
چون نصف بگیرد آنچه باقی ماند از آن ثلث مر جد را باشد
و این هم شش میشود سیوم مقاسمه یعنی نصف زوج بگیرد
باقی میان برادر و جد تمام باشد درین صورت جد را
ربع میرسد و این مقاسمه بهتر است مر جد را و اکنون
مسئله از چهار سهم باشد دو سهم مر زوج و یک برادر و یک سهم مر جد را اما
آنکه ثلث باقی بهتر است مر جد را و این در صورتیست که شخصی وفات یافت
وارثان گذاشت جده و جد و دو برادر و یک خواهر پس درین صورت صاحب
سدس جمع شده است اگر جد را سدس جمیع مال بدهیم شش میرسد و اگر
مقاسمه کنیم پس جده بگیرد و باقی پنج سهم که میان جد و دو برادر و یک
خواهر هفت بخش قسمت شود از پنج سهم که دو سبع رسد یک سهم و سه سبع رسد

واگر ثلث

واگر ثلث باقی بدهیم پس سدس جده بگیرد آنچه باقی میماند که پنج سهم است
ثلث او یک سهم و ثلث سهم رسد کسر اصل مسئله ثلث باقی بهتر هست
اکنون اصل مسئله از شش سهم باشد یکی جده صاحب فرض شد باقی ماند
پنج و ثلث باقی می ماند و باقی را ثلث صحیح نیست مخرج ثلث که ثلثه است
اورا ضرب کردیم در اصل مسئله که شش بود هژده شد شش اصل مسئله
و سه مضروب و هژده تصحیح اکنون هر که را از اصل مسئله چیزی باشد در مضروب
ضرب کنیم بوی دهیم جده را یک بود در سه ضرب کردیم همان سه شد
مر او را دادیم باقی پنج بود در سه ضرب کردیم پانزده شد ثلث او که پنج است
مر جد را دادیم و ده مر دو برادر و یک خواهر را بحکم للذکر مثل حظ الانثیین
چهار یک برادر را و چهار مر برادر دیگر را و دو مر خواهر را هژده تمام شد
مستقیم آمد اما در صورتی که سدس جمیع بهتر است مر جد را اینست
که شخصی وفات یافت یک جده گذاشت و یک دختر گذاشت و دو برادر گذاشت

پس درین صورت جده را سدس است و بنت را نصف پس بنت و جده
که هر دو صاحب فرض اند درین صورت با یشان جمع شده اند یکی
صاحب نصف ان بنت است دوم صاحب سدس وان جده است
اصل مسئله از شش اگر جد را مقاسمه دهیم باقی از صاحبان فرض دو سهم
می ماند وایشان سه روس اند درین صورت مقاسمه جد را دو ثلث از
یک سهم واگر ثلث باقی دهیم نیز همین قدر جد را میرسد واگر سدس
کل مال بدهیم یک سهم تمامی مر جد میرسد پس سدس جمیع مال درین
صورت بهتر است مر جد را اصل مسئله از شش سهم یک مر جده
دو سه مر دختر و یک مر جد باقی ماند یک سهم وان مر دو برادر غیر مستقیم
دو را ضرب کردیم در اصل مسئله دوازده شد اصل مسئله از شش و
مضروب دو و تصحیح دوازده اکنون هر کرا از اصل مسئله چیزی
باشد در مضروب ضرب کنیم بوی دهیم بنت را اصل مسئله سه بود در دو

ضرب

ضرب کردیم شش شد بوی دادیم وجده را یکی بود در دو ضرب کردیم
همان دو شد بوی دادیم وجد را نیز یک بود در دو ضرب کردیم دو شد
بوی دادیم و دو برادر را یک بود در دو ضرب کردیم دو شد ایشان دادیم
هر یکی را یک مستقیم امد واگر زنی وفات یافت و وارثان گذاشت
یک جد و شوهر و یک دختر و مادر و یک خواهر اعیانی یا علاتی
پس درین مسئله جد را سه حالت یکی ثلث باقی از سهم خداوند فرض
دوم مقاسمه سوم شش حصه از جمیع مال اگر جد را مقاسمه دهیم
اول چهارم حصه شوهر راست ونیمی مال دختر راست وششم حصه
مادر راست وجد را با خواهر مقاسمه دهیم پس مسئله از دوازده باشد
جد را از یک سهم دو ثلث سهم آید واگر ثلث باقی از فرض خداوندان
فرض دهیم پس یک ثلث سهم او را میرسد واگر سدس جمیع مال
بدهیم پس ششم حصه او را بهتر است پس مسئله از دوازده شد جمیع مال

دو سهم وجد را از شش سهم نصف مال هر دختر را و سدس مال دو سهم
مادر را و سه سهم ربع مال هر شوهر را جمع کردیم سهام وارثان را از شش هر دختر
و سه مر شوهر رو و دو مر مادر رو و دو مر جد را سیزده سهم شد و مسئله از دوازده
است یکی عول کردیم مسئله از سیزده کرفتیم و خواهر محروم ماند

واعلم ان زید بن ثابت لا یجعل الاخت لاب وام او لاب
صاحبة فرض مع الجد الا فی المسئلة الاکدریة وهی زوج وام وجد
واخت لاب وام او لاب للزوج النصف وللام الثلث وللجد
السدس وللاخت النصف ثم یضم الجد نصیبه الی نصیب الاخت فیقسمان
للذکر مثل حظ الانثیین لان المقاسمة خیر للجد اصلها فی ستة و
وتعول الی تسعة وتصح من سبعة وعشرین سمیت الاکدریة الاکدریة
لانها وافقة الامر من بنی اکدر ولو کان مکان الاخت اخ او اخوان
ولا عول ولا اکدریة مسئله مذهب زید بن ثابت رضی الله تعالی
عنه

عنه اینست که او خواهر اعیانی و علاتی را صاحب فرض نمیکرداند با جد مکر در
مسئله اکدریه که زید بن ثابت ان خواهر را صاحب حکم کرداند و با وجود جد
و مسئله اکدریه را این صورت که زنی وفات یافت وارثان کذاشت
شوهر و مادر و جد و خواهر اعیانی یا علاتی درین مسئله زوج را نصف
است وام را ثلث است وجد را سدس است و خواهر را نیز نصف
است پس اقل مخرجی که از وی نصفین و ثلث و سدس بیرون آید کم از شش
نباشد اصل مسئله از شش سه مر شوهر را باید دو مر مادر را و یک
مر جد را و سه مر خواهر را پس وارثان را نه سهم باید مسئله
عایله شد عول کردیم سه سهم دیگر بر شش افزودیم مسئله از نه شد
اکنون خواهر را سه سهم بود وجد را یک مجموع چهار سهم میان
خواهر وجد مقاسمه کردیم کسر ثلثی واقع شد مخرج ثلث را که ثلثه
است در عول مسئله که نه بود ضرب کردیم بیست و هفت شد نه اصل

و سه مضروب و بیست هفت تصحیح شد اکنون هرکرا از اصل چیزی باشد
در مضروب ضرب کنیم بوی دهیم شوهر را سه در سه ضرب کردیم نه شد
بوی دادیم جد را یکی بود در سه ضرب کردیم در سه شد بوی دادیم اکنون
میان خواهر و جد مقاسمه کردیم سه سهم جد را با نه سهم خواهر ضم کردیم
دوازده شد بحکم مقاسمه للذکر مثل حظ الانثیین هشت سهم بجد
دادیم و چهار سهم مر خواهر دادیم بیست هفت سهم مستقیم آمد والله اعلم
بالصواب و این مسئله را که اکدریه میگویند از برای انکه این واقعه
زنی بوده است که آن زن از قبیله بنی اکدر بوده است و اگر همین
مسئله که گفتیم بجای خواهر برادر باشد یا دو خواهران باشند پس نه
عول باشد و نه اکدریه یعنی در صورتی که زنی وفات
یافت وارثان گذاشت شوهر و مادر و جد و برادر پس درینصورت
سدس جمیع مال بهتر است شوهر مر جد را پس درین مسئله شوهر صاحب

نصف است

است و ام صاحب ثلث است و جد را سدس است اصل مسئله از شش باشد زیرا
که اقل مخرجی که از وی نصفی و ثلثی و سدسی خیزد کم از شش نباشد سه سهم که نصف است
مر شوهر را دو سهم که ثلث است مر مادر را و یک سهم که سدس است مر جد را
اخ را چیزی نماند پس اخ محروم است و همچنان برادر عول نباشد و اکدریه نیز
نباشد اگر زنی وفات یافت وارثان گذاشت شوهر و مادر و جد و دو خواهر
اعیانی یا علاتی پس درین مسئله دو خواهر مادر را حجب نقصان کردند یعنی مادر که
صاحب ثلث بود این دو خواهر او را از ثلث بسدس بردند حجب نقصان کردند
درینصورت شوهر صاحب نصف است و مادر صاحب سدس هر دو خواهر راست
و جد نیز صاحب سدس است و باقی سدس مر دو خواهر راست پس اصل مسئله
از شش باشد زیرا که اقل مخرجی که از وی نصفی و ثلثی و سدسی خیزد کم از شش نباشد
نصف آن سه مر شوهر را مستقیم و سدس آن یک مر مادر را مستقیم و سدس
آن یک مر جد را مستقیم و باقی یک مر دو خواهر را غیر مستقیم این هر دو دس

موقوف ماند دو را در اصل مسئله که شش باشد ضرب کردیم دوازده شد اصل مسئله
از شش دو مضروب و دوازده تصحیح اکنون هر که را از اصل چیزی باشد
در مضروب ضرب کنیم بوی دهیم شوهر را از اصل مسئله سه بود در مضروب
ضرب کردیم شش شد بوی دادیم مادر را از اصل مسئله یک بود در دو ضرب کردیم
دو شد بوی دادیم جده را نیز از اصل مسئله یک بود دو ضرب کردیم همان دو شد
بوی دادیم هر دو خواهر از اصل مسئله یک بود در دو ضرب کردیم دو شد بایشان
دادیم مستقیم آمد هر دوازده سهم تصحیح این مسئله والله اعلم بالصواب

ولو صار بعض الانصباء میراثا قبل القسمة کزوج وبنت وام فمات
الزوج قبل القسمة عن امرءة وابوین ثم ماتت البنت عن ابنین وبنت
وجدة ثم ماتت الجدة عن زوج واخوین الاصل فیه ان تصحیح مسئلة
المیت الاول وتعطی سهام کل وارث من التصحیح ثم تصحیح المسئلة
المیت الثانی وتنظر بین ما فی یده من التصحیح الاول وبین التصحیح الثانی

ثلثة

ثلثة
احوال فان استقام ما فی یده علی التصحیح الثانی فلا حاجة الی الضرب فان لم
یستقیم فانظر ان کان بینهما موافقة فاضرب وفق التصحیح الثانی فی التصحیح
الاول وان کان بینهما مباینة فاضرب کل التصحیح الثانی فی التصحیح الاول
فالمبلغ مخرج المسئلتین فسهام الورثة المیت الاول تضرب فی المضروب
اعنی فی کل ما فی یده او فی وفقه وان مات ثالث فمات رابع ثم خامس الی غیر
نهایة فاجعل المبلغ الثانی مقام الاول والثلثة مقام الثانیة فی العمل ثم فی
الرابعة والخامسة کذلک الی اخر البطون   این بابیست در بیان
مناسخه مناسخه در اصطلاح علماء فرایض آنرا گویند که شخص وفات یافت وازوی
کذاشت ومالی کذاشت هنوز آن مال میان وارثان قسمت نشده است که یکی
ازین وارثان وفات یافت بعده تصحیح مسئله میت اول کرده شود تصحیح مسئله
میت ثانی کرده شود بعده چنانکه گفته خواهد شد همبران طریق تمام آید
وقسمت کرده شود این را در اصطلاح علماء فرایض مناسخه گویند وصورت را

بگویم کوشش دارد زنی وفات و وارثان گذاشت شوهر و یک دختر و مادر و هنوز مال
این میت قسمت نشده بود که شوهرش وفات یافت و شوهرش نیز وارثان
گذاشت زن و مادر و پدر و هنوز میراث قسمت نشده است که بعد از آن
شوهرش دختر نیز وفات یافت و وارثان گذاشت دو پسر و یک دختر
و یک جده و این جده آنست که در مسئله میت اول ام است بعده هنوز
میراث قسمت نشده است که این جده نیز بعد از وفات بنت وفات یافت
و وارثان گذاشت یکی شوهر و دو برادر پس در این صورت مناسخه چهار بطن
شد بر این ترتیب تصحیح مسئله ۳۲/۱۲ ۱۲۹۶

مسئله — فاطمه

زوج — وبنت — وام

زید — خدیجه — رقیه

۴۸ — ۹

هنوز قسمت نشده بود که زوج نیز وفات یافت بطن دومی

مسئله ۲

زوجه عایشه — پدر عمر — مادر صالحه — فی یده زید

۱ — ۲ — ۱/۲ — ۴۸

وهنوز

وهنوز قسمت نشده بود که بنت وفات — مسئله بطن سیومی تصحیح ۳۲

مسئله — جده ع — فی یده منطه

ابن ابن بنت — جده

عمر حسن صحر — همان رقیه

۲/۴ — ۱/۳ — ۶۲

وهنوز قسمت نشده بود که جده نیز وفات یافت مسئله بطن چهارم تصحیح

مسئله

زوج — اخ — اخ — فی یده رقیه جده ۹

احمد — بکر — خالد

۲/۴ — ۱/۴ — ۱/۴

اکنون باید دانست که قاعده در تصحیح بطون مناسخه آنست که تصحیح
کند اول بطن هر وارثی را از تصحیح سهام ایشان با ایشان دهند بعده تصحیح
کنند مسئله میت بطن دومی اکنون میت ثانی هست در ید او از تصحیح
جز قدر است ببینیم که میان ما فی یده و میان تصحیح ثانی یکی از حالات خاصه
نیست یا آنکه ما فی یده بر تصحیح ثانی مستقیم خواهد پس حاجت ضرب نیست
ما بیده بر تصحیح ثانی قسمت درست شود و اگر مستقیم نخواهد آمد ببینیم
که میان ایشان نسبت موافقه است بعده وفق تصحیح ثانی را در تصحیح

اول ضرب کنیم انچه حاصل آید از ضرب ان را مبلغ کوییم ان مبلغ مخرج هر دو مسئله
است واکر میان تصحیح ثانی و میان ما فی یده نسبت مباینه باشد تمامی
تصحیح ثانی در تصحیح اول ضرب کردیم پس نیز مبلغ مخرج هر دو مسئله خواهد بود اما
کوش هوش دار که وارثان هر دو مسئله را بچه طریق داده شود وان
طریق اینست که سهام وارثان بطن اول را در تصحیح ثانی ضرب کنیم اکر مباینه
باشد و یا در وفق تصحیح ثانی ضرب کنیم اکر موافقه باشد و بایشان داده
شود سهام وارثان بطن ثانی ضرب کرده شود در تمامی ما فی یده اکر مباینه
باشد و یا در وفق ان اکر موافقه باشد وانچه حاصل آید بایشان داده شود اکنون
بدانکه در بطن اول میت شوهر کذاشت و دختر و مادر و شوهر را اعلا فرایض الله تعالی
ربع است و دختر را نصف و ام را سدس اقل مخرجی که از وی نصف و ربع
و سدس بر خیزد کم از دوازده نباشد نصف آن شش مر دختر را و ربع ان
سه مر شوهر را سدس ان دو مر مادر را باقی ماند یک سهم و هیچکس دیگر

انزامتحانی

انزامتحانی پس معلوم شد که مسئله ردی است و قاعده در مسایل رد آنست
که در ینصورت دو جنس از من یرد علیه با من لا یرد جمع شده اند یعنی
مادر صاحب سدس و دختر صاحب نصف این جنس من یرد علیه با زوج
صاحب ربع است که من لا یرد علیه است جمع شده اند مخرج فرض من لا یرد
علیه چهار است از چهار که یک سهم بزوج دادیم باقی ماند سه سهم میماند
و مسئله من یرد علیه چهار است زیرا که صاحب نصف را سه آید و صاحب
سدس را یک و سه و یک چهار میشود پس مسئله ایشان چهار است و باقی مخرج
فرض من لا یرد که سه است بر چهار مستقیم نمی اید اکنون این تمامی مسئله یرد علیه که
چهار است در مخرج فرض من لا یرد علیه که ان نیز چهار است ضرب کردیم
شانزده شد اکنون سهام من لا یرد را در مسئله من یرد ضرب کنیم او را
یک بود یکی در چهار چهار شد چهار را بزوج دادیم و سهام من یرد را در باقی
از مخرج فرض من لا یرد ضرب کنیم بوی دهیم بنت را سه بود در سه ضرب کردیم

نه شد بوی دادیم ام را یک بود در سه ضرب کردیم همان سه شد بر وی دادیم
شانزده تمام شد و مستقیم آمد اکنون قسمت فرایض میان وارثان این طریق
است و هنوز مال او قسمت نشده بود که مثلا زوج که زید نام داشت او
نیز وفات یافت و این بطن دوم است و وارثان گذاشت زن اسمها عایشه
و پدر اسمه عمر و مادر اسمها صالحه درین صورت زن را ربع است
و مادر را ثلث باقی و آنچه از مادر باقی ماند مر پدر راست پس اقل مخرج که از
وی ربع و باقی خیزد که از چهار نباشد ربع آن که یک سهم است مر زن اسمها
عایشه و ثلث باقی سهم است آن مر مادر را و باقی دو سهم مر پدر پس
تصحیح این مسئله چهار است و مافی ید زوج از مسئله اول نیز بوده بر همان
بر ایشان مستقیم آمد حاجت ضرب نیست و هنوز قسمت مال فاطمه نشده بود
مر وارثان را که بنت در بطن سیوم است وفات یافت و وارثان گذاشت
دو پسر یکی محمد دوم حسن و یک دختر گذاشت اسمها صبیحه و جده گذاشت

همان قسم

همان قسم که در بطن اول ام است جده را سدس که یک است و باقی میان دو پسر
و دختر للذکر مثل حظ الانثیین مر پسری را دو سهم و یک سهم مر دختر را پس
تصحیح این مسئله از شش سهم باشد یکی مر رقیه و یکی صبیحه دو مر محمد و دو مر حسن را
و مافی ید خدیجه از بطن اول سه سهم اکنون میان سه و شش نسبت موافقه ثلثی است
زیرا که در تصحیح مسایل مناسخه استقامت و موافقت و مباینه است تداخل
اعتبار ندارد پس وفق تصحیح ثانی که دو است در تصحیح اول شانزده است
ضرب کردیم سی و دو حاصل آمد پس همین مبلغ یعنی سی و دو مر وارثان
شانزده و مر وارثان شش را مخرج باشد آنچه مر وارثان خدیجه را میرسد
در وفق مافی ید یعنی در سه که ثلث آن میشود ضرب کنیم با ایشان دهیم جده را
یک میرسد در سه ضرب کردیم همان سه مر جده را دادیم دختر را نیز یک بود
در سه ضرب کردیم همان سه شد مر او را دادیم و محمد را دو بود در سه ضرب کردیم شش شد
مر او را دادیم حسن را نیز دو بود در سه ضرب کردیم شش شد او را دادیم مستقیم آمد

سیزده سهم مر وارثان خدیجه را رسید آمدیم در بطن اول رقیه را سه بود در وفق
شش که دو است ضرب کردیم شش شد بوی دادیم آمدیم در بطن ثانی
عایشه را یکی بود در دو ضرب کردیم همان دو شد بوی دادیم و سیزده
مر وارثان بطن سیوم را سی و دو که سهم تمام شد و مستقیم آمد و ظهور این
مال قسمت نشده است که رقیه نیز وفات یافت و وارثان که گذشت شوهر
احمد نام و دو برادر یکی بکر و دوم خالد رقیه را از بطن اول سه رسیده
و از بطن ثالث شش مافی الید نه است و تصحیح مسئله او از چهار است
زیرا که نصف مر شوهر و باقی نصف مر هر دو برادر چون هر دو نوس
موقوف دو را در دو ضرب کردیم چهار شد و دو مر احمد را و یکی مر خالد
یکی مر بکر را اکنون میان نه و چهار نسبت مباینه است پس ضرب کردیم
تمامی تصحیح یعنی چهار را در مبلغ اول که سی و دو بود صد و بیست و هشت
میشود اکنون همین مبلغ مخرج است برای وارثان بطن سابق که

تصحیح

تصحیح ایشان دو است آنچه سهام وارثان فریضه است احمد را دو بود
در مافی الید که نه است ضرب کنیم هیژده شد بوی دادیم بکر را یکی در نه ضرب
کردیم همان نه شد بوی دادیم خالد را یکی بود در نه ضرب کردیم همان
نه شد بوی دادیم پس شش سهام وارثان تصحیح چهار رسید آمدیم در بطن ثانی
عایشه را دو بود در چهار ضرب کردیم هشت شد بوی دادیم صالح را
دو بود در چهار ضرب کردیم هشت شد بوی دادیم دو سهام مر وارثان
بطن ثانی را رسید آمدیم در بطن ثالث محمد را شش بود در چهار ضرب
کردیم بیست و چهار شد بوی دادیم حسن را شش بود در چهار ضرب
کردیم بیست و چهار شد بوی دادیم صالح را سه بود در چهار ضرب کردیم
دوازده شد بوی دادیم شصت سهام مر وارثان بطن ثالث را
رسید صد و بیست و هشت سهام شد و مستقیم آمد و اگر بطن خامس
و سادس باشد و سابع تا جایی که نهایت شود مبلغ را جای تصحیح اول

کردایم وهر مبلغ که پس او را کجای ثانی وبجهان در هر بطنی همچنین عمل
نمایم تا اخر بطون که منتهی شود — وذوالرحم
کل قریب لیس بذی سهم ولا عصبة کان عامة الصحابة رضی
الله علیهم اجمعین یرون توریث ذوی الارحام وبه قال اصحابنا
رحمهم الله تعالی وقال زید بن ثابت رضی الله وابن عباس لا میراث
لذوی الارحام ویوضع فی بیت المال وبه اخذ مالک وان فی رحمه الله تعالی
این باب ذوی الارحام ذو رحم انرا گویند هر قریبی که خداوند سهم نباشد
اکثر اصحاب مصطفی رضی الله تعالی عنه معتقد اند مذهب ایشان برین
که ذوی الارحام را ارث میرسد وابو حنیفه رضی الله تعالی عنه
واصحاب او نیز همین دارند وزید بن ثابت رضی الله تعالی میفرماید
که ذوی الارحام را میراث نمیرسد وانچه از میت ماند ودیگر وارث
مستحق نباشد ذوی الارحام نگیرند نه کسی سر ایشان زید بن ثابت رض
میفرماید

میفرماید مال ان میت در بیت المال سپارند وامام شافعی وامام مالک
رحمهم قول زید بن ثابت را گرفته اند مذهب ایشان برین است
وذو الارحام اصناف اربعة الصنف الاول ینتمی
الی المیت وهم اولاد البنات واولاد بنات الابن والصنف
الثانی ینتمی الیهم المیت وهم الاجداد الساقطون والجدات
الساقطات والصنف الثالث ینتمی الی ابوین المیت وهم
اولاد الاخوات وبنات الاخوة وبنو الاخوة لام والصنف
الرابع ینتمی الی جدی المیت او جدته وهم العمات والاعمام لام
والخالات والاخوال وبنات الاعمام لاب وام او لاب واولاد
هولاء صح فهولاء وکل من یدلی بهم من ذوی الارحام روی ابو
سلیمان عن محمد عن ابی حنیفة ان اقرب الاصناف الصنف الثانی
وان علوا ثم الاول وان سفلوا ثم الثالث وان نزلوا ثم الرابع وان بعدوا

وروی ابو یوسف والحسن بن زیاد عن ابی حنیفة رحمه الله وابن سماعة

عن محمد عن ابی حنیفة ان اقرب الاصناف الصنف الاول ثم الثانی

ثم الثالث ثم الرابع بترتیب العصبات وهو الماخوذ وفی قولهما

الصنف الثالث مقدم علی الجد اب الام وعلیه الفتوی

ذوی الارحام چهار گروه‌اند اول آنست که ایشان میرسند وان کدام اند

فرزندان دختران وفرزندان دختران پسران این گروه دوم انانند که میت

بایشان میرسد وایشان اجداد فاسد وجدات فاسدات اند وگروه

سیوم که میرسد بسوی مادر وپدر میت وایشان فرزندان خواهران اند

ودختران برادران اند وپسران برادران اخیافی اند وگروه چهارم

که میرسند بسوی پدر پدر میت وپدر مادر میت یا میرسند

بسوی مادر پدر میت یا مادر مادر میت وایشان عمات اند

واعمام اخیافی اند واخوال اند وخالات اند ودختران اعمام

اعیانی اند دختران اعمام علاتی وفرزندان مذکورین پس این صنف

اربعه وهر که بواسطه ایشان بمیت رسد ایشان همه ذوی الارحام

اند اما میان علما اختلاف است که اقرب اصناف بمیت

ازین اصناف اربعه کدام اند ابو سلیمان از امام محمد بن حسن شیبانی

رحمه الله روایت میکند امام محمد از حضرت سراج الامه ابو حنیفه

رضی الله عنه روایت میکند اقرب اصناف صنف ثانی است هر چند

که بالا روند واگر ازیشان کسی نباشد بعده الحاق ثالث راست

هر چند که فرو دنشنند در مرتبه واگر ازیشان کسی حق نباشد بعده مستحق

مر صنف رابع راست هر چند دور تر باشند وروایت میکنند

امام قاضی ابو یوسف یعقوب رحمة الله تعالی علیه رحمة واسعة

وروایت میکنند امام حسن بن زیاد از سراج الامة رضی الله تعالی عنه

ونیز روایت میکند ابن سماعة در نقل از امام محمد بن حسن شیبانی

از امام اعظم ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه که اقرب اصناف اول
پس اگر از صنف اول کسی نباشد آنگاه استحقاق مر صنف ثانی راست
و اگر کسی از صنف نباشد آنگاه استحقاق مر صنف ثالث راست
و اگر از ثالث هم کسی نباشد آنگاه استحقاق مر صنف رابع راست
چنانچه در ترتیب عصبات گفته اند مفتی علیه این قول است
و اختیار امام ابو یوسف و امام محمد بن حسن اینست که صنف
ثالث را مقدم دارند بر جد که پدر مادر میت است زیرا که نزد
این هر دو بزرگوار هر یک از ذوی الارحام اولی است از فرع خویش
یعنی اصل والا ما فرع از آن جد اولی است از اصل خود هر چند
فرود رود قوله فصل فی الصنف الاول اولیهم بالمیراث
اقربهم الی المیت کبنت البنت اولی من بنت بنت الابن
وان استووا فی الدرجة فولد الوارث اولی من ولد ذوی الارحام
کبنت

کبنت بنت الابن اولی من بنت بنت البنت این فصل در بیان
صنف اول است یعنی آنکسانی که ایشان بمیت میرسند و حکم درین
صنف اینست که اگر چند کس ازین صنف جمع شوند اولی بمیراث کسی
باشد که نزدیکتر بمیت باشد مثلا در صورتی که شخصی بکر نام وفات یافت
یک سالمه دختر دختر گذاشت دوم عائشه دختر دختر پسر گذاشت
پس سالمه اولی باشد بارث بکر از عائشه زیرا که او بدو مرتبه بکر را میرسد
و عائشه به سه مرتبه میرسد و اگر در صورتی که هر دو در مرتبه برابر باشند
پس بنگریم که فرزند وارث کدام است و فرزند ذوی الارحام کدام است
همان فرزند وارث اولی باشد از فرزند ذوی الارحام و این در صورت
است که ناصر وفات یافت یکی مریم گذاشت که او دختر دختر پسر
ناصر است دوم زاهد گذاشت که او پسر دختر دختر ناصر است
پس مریم زاهد هر دو بمیت به سه مرتبه میرسد اما چون دختر

دختر پسر میت است و دختر پسر هم فی الجمله وارث است ولیکن
زاهد که پسر دختر دختر میت است و دختر دختر وارث نیست بلکه ذوی
الارحام است مریم اولی باشد بمیراث ناصر زیرا که او فرزند وارث
است و زاهد فرزند ذوی الارحام است پس درین صورت ارث
هر مریم رسد نه بزاهد وان استوت درجاتهم
ولم یکن فیهم ولد الوارث او کان کلهم ولد الوارث عند ابی یوسف
وحسن بن زیاد یعتبر ابدان الفروع ویقسم المال علیهم سواء اتفقت
صفة الاصول فی الذکورة والانوثة او اختلفت ومحمد رحمه الله
یعتبر ابدان الفروع ان اتفقت صفة الاصول موافقا لهما
ویعتبر الاصول ان اختلفت صفاتهم ویعطی الفروع میراث
الاصول مخالفا لهما کما اذا ترک ابن بنت وبنت بنت عندهما
المال بینهما للذکر مثل حظ الانثیین باعتبار الابدان وعند محمد
رحمه

رحمه الله کذلک لان صفة الاصول متفقة ولو ترک بنت ابن بنت
وابن بنت بنت عندهما یقسم المال بین الفروع اثلاثا باعتبار
الابدان ثلثاه للذکر وثلثه للانثی وعند محمد رحمه الله تعالی المال بین
الاصول اعنی فی البطن الثانی اثلاثا ثلثاه لبنت ابن البنت نصیب
ابیها وثلثه لابن بنت البنت نصیب امه اگر برابر باشد درجه
ذوی الارحام ونباشد در میان ایشان هیچکدامی فرزند وارث یا آنکه
باشند همه فرزندان وارث پس اختلاف است درین مسئله
امام یعقوب ابو یوسف انصاری وحسن بن زیاد ابدان فروع را
اعتبار میکنند یعنی نظر در فروع میکنند قطع نظر از اصول خواه اصول
نر باشند یا ماده هر که از فروع نر است دو حصه گیرد هر که ماده است
یک حصه و امام محمد حسن شیبانی میفرماید اگر صفه اصول متفق است
تعدد ابدان فروع را اعتبار کنیم ودرین صورت شق امام محمد موافق است

مر امام ابو یوسف وحسن ابن زیاد را وامام محمد اعتبار میکند اصول را
نه فروع را در صورتی که مخالفه باشد صفة اصول یعنی فروع را میراث
اصول میدهد و درین شق مخالفه است مر ابو یوسف وحسن را پس
اگر شخصی وفات یافت یکی پسر دختر را گذاشت اسمه احمد ویکی دختر
دختر را گذاشت اسمها جمیله امام ابو یوسف وحسن ابن زیاد میگوید
که دو حصه مر احمد و یک حصه مر جمیله باعتبار ابدان فروع قسمت کرده
شود وامام محمد نیز میگوید همچنان قسمت کنند زیرا که هر دو شخص فرزند
میت اند پس صفت اصل موافق است واگر شخصی وفات یافت
وارثان گذاشت حامد که او پسر دختر دختر میت است و
مرغوبه که او دختر پسر دختر میت است پس نزدیک امام ابو یوسف
وحسن باعتبار ابدان فروع دو حصه مر حامد را دهند و یک حصه
مرغوبه را دهند و نزدیک امام محمد مال در بطن ثانی یعنی میان مادر
حامد

حامد و میان پدر مرغوبه للذکر مثل حظ الانثیین بود دو حصه
مر پدر مرغوبه را بوده است و یک حصه مر مادر حامد را پس همان دو سهم
حصه پدر خویش مرغوبه بگیرد همان یک حصه مادر خویش حامد بگیرد و
صورت هر دو مسئله اینست

میت
بنت — ابن — احمد ۲
بنت — بنت — جمیله

میت
بنت — ابن — بنت — مرغوبه ۲
بنت — بنت — ابن — حامد

وکذلک عند محمد رحمه الله اذا کان فی اولاد البنات بطون مختلفة
یقسم المال علی اول بطن اختلف فی الاصول ثم یجعل الذکور طائفة
علاحدة والاناث طائفة بعد القسمة فما اصاب الذکور یجمع ویقسم
علی اعلی الخلاف الذی وقع فی اولادهم وکذلک ما اصاب الاناث
هکذا العمل الی ان ینتهی بهذه الصورت اگر در اولاد دختر

بسیار بطن مختلف باشد امام محمد بن حسن شیبانی قسمت میکند مال را بر اول
بطنی که اختلاف شده است در اصول بعد ازان همچنان میفرماید که مادها را طائفه
علاحده میسازد بعد از قسمت بر اول مختلف پس انچه هر طائفه نران را رسید جمع کرده
شود بر اولاد ایشان نیز بهمان طریق یعنی قسمت میان اولاد نران که در ایشان هم
بطون مختلف است قسمت بر اعلی خلاف کرده شود که افتاده است در بطون اولاد نران
و همچنان انچه هر طائفه مادها رسیده است در اولاد آن مادها بطون مختلف است
قسمت کرده شود بر اعلی خلاف که افتاده است در بطون اولاد مادها تا انکه تمام شود
تا آخرین بطن فروع و کوشش و هوش دار که درین جا در صورت این بطون بنات
اختلافها است که میان شارحان افتاده است و فرائضیان درین غورها کرده اند
و خون جگر خورده اند بعضی صور را تصحیح ساخته اند اما گزیده تر و مختصر تر بتو
میگویم کوشش دار و هوش کار و کاتب ابد عاجز اگر توانی مدد فرمائی چرا که اهم خیر

صورته اینست — مسئله

میت

زید — تصحیح ه — مضروب

بنت بنت بنت بنت بنت بنت بنت بنت بنت بنت

ط ۹ ط ۹۶۰

بنت بنت بنت بنت بنت بنت بنت بن بن بن بن

ط ۱۸ ط ۱۲ ط ۱۲۹

بنت بنت بنت بنت بنت بن بن بن بنت بنت بنت

ط ۱۲ ط ۹۲ ط ۱۲ ط ۹ ط ۹ ط ۹ ط ۹

بن بنت بنت بنت بن بن بن بنت بنت بن بنت بن

ط ۹ ط ط بنت بن بنت بنت بنت بنت
بنت بنت بنت بن

بنت بنت بنت بنت بن بنت بنت بنت بنت بنت

باید دانست که زید میت است فرزندان هر پنج بطن در جانب او چنان تصور
کنیم که پیش از زید مرده اند و چون زید وفات یافت همین فرزندان بطن خنثی درجات
اند اصل مسئله در بطن ثانی از پانزده است بحکم للذکر مثل حظ الانثیین زیرا که
اختلاف اولا هم درین بطن پیدا شده و در بطن اول اختلاف نبود و در بطن ثالث
سهام بر دوازده روس که در اولاد طائفه نبات است منکسر شد زیرا که سهام
طائفه نبات هشت است و روس دوازده و میان دوازده و هشت موافقت بثلث است

پس ثلث عدد رؤس که چهار است در اصل مسئله که پانزده است ضرب کردیم شصت
شد تصحیح مسئله از شصت کفد یعنی ثلث را بر حکم اختلاف بطون بر فروع که در بطن سادس است
قسمت کنیم و این مسئله که برین نمط تصحیح می یابد نزدیک امام محمد حسن شیبانی که او صفت
از اصل اعتبار میکند و ابدان از فروع میگیرد و نزدیک امام ابو یوسف یعقوب انصاری
رحمة تصحیح این مسئله از پانزده است باعتبار ابدان فروع در بطن سادس
والله اعلم بالصواب وكذلك محمد رحمه يأخذ الصفة من الاصل حالة القسمة
والعدد من الفروع كما اذا ترك ابنى بنت بنت بنت وبنت ابن بنت بنت
وبنتى بنت ابن بنت بهذه الصورة المنقوشة شد

تصحيح

ميت

يقسم المال عند ابي يوسف رحمه الله بين الفروع اسباعا باعتبار ابدانهم وعند محمد
رحمه الله يقسم المال على الخلاف اعنى في البطن الثاني اسباعا باعتبار عدد
الفروع في الاصول اربعة اسباعه لبنتي بنت ابن البنت نصيب جدهما وثلثة

اسباعه

اسباعه وهو نصيب والبنتين لتقسم على ولديها اعنى في البطن الثالث انصافا الصفة
لبنت ابن بنت البنت نصيب بنيهما والنصف الاخر لبني بنت بنت البنت
امهما وتصحيح المسئلة من ثمانية وعشرين وقول محمد رحمه اشهر الروايتين عن ابي حنيفة
رضي الله عنه في جميع ذوي الارحام وعليه الفتوى ميكرد امام محمد بن حسن شيباني رحمه الله صفت
را از اصل وعدد را از فروع در وقت قسمت چنانچه در صورتی که زید وفات یافت
وارثان گذاشت از ذوی الارحام از طرف یک دختر بکر و خالد واز طرف دختری
دیگر میمونه واز طرف دختر دیگر صالح و ناصح این صورت مضروب

بنت بنت بنت — بطن اول
بنت بنت ۴ بن ۳ — بطن ثانی
بنت بن بنت ۱۴ ۱۶ — بطن ثالث
ابنان بنت بنتان ۶ ۲ ۱۶ — بطن رابع
صالح ناصح

امام ابو یوسف یعقوب انصاری میفرماید مال میان وارثان باعتبار

ابدان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنیم در میان فروع بهفت بخش چهار
مر خالد را و بکر را هر یکی دو بخش و یک بخش مر میمونه را و یک بخش مر صالح و یک
بخش مر ناصح و اما علم محمد بن حسن شیبانی میفرماید قسمت کنیم مال را باعتبار اختلاف
که در بطن ثانی افتاد سه بخش مر دو دختر که یک طائفه است باعتبار عدد فروع
در بطن رابع یعنی در بطن رابع اولاد ایشان سه کس است بکر و خالد و میمونه
پس عدد مجرد از فروع که در بطن رابع است اعتبار کرده شود و صفت ابوت
در بطن ثانی که اول اختلاف افتاده است اعتبار کرده شود بنا بران که در اصل
مختلف صفت معتبر باشد در فرع اخیر عدد معتبر باشد چنانستی که سه دختر بشد
پس نصیب هر دو دختر در بطن ثانی سه سهم باشد و بهم در بطن ثانی پسر را
چهار سهم داده شود زیرا که در بطن رابع او چهار دختر است عدد پسران
همان معتبر باشد و صفت ذکورة در بطن ثانی معتبر باشد که پسر است
و اول نیز اختلاف در همین بطن ثانی افتاد پس چنانستی که دو پسر باشد

بحکم

بحکم للذکر مثل حظ الانثیین این پسر را چهار سهم آید پس بنا برین چهار سهم
مر صالح و ناصح را آید نصیب پدر ایشان و سه سهم که نصیب دو دختر در بطن
ثانی است میان بکر و خالد و میان میمونه قسمت کرده شود نصیب پدر ایشان
چهار بر صالح و ناصح مستقیم و سه میان بکر و خالد و میان میمونه قسمت نصف
غیر مستقیم مخرج نصف که اثنین است افزاد در اصل مسئله که هفت بود ضرب
کردیم چهارده شد صالح و ناصح را چهار بود در دو ضرب کردیم هشت شد
بایشان دادیم و یک و نیم سهم که مر بکر و خالد بود در دو ضرب کردیم سه شد
بایشان و یک و نیم سهم مر میمونه بود در دو ضرب کردیم سه شد بوی دادیم اکنون
سهام صالح و ناصح بر ایشان مستقیم و سهام میمونه نیز بر وی مستقیم اما سهام
بکر و خالد بر ایشان غیر مستقیم باز کسر نصفی افتاد مخرج نصف را باز ضرب کردیم
در تصحیح که چهارده است بیست و هشت شد اکنون هر که را از چهارده
چیزی باشد در دو ضرب بوی دهیم صالح و ناصح را هشت بود در دو ضرب

كرديم شانزده شد بايشان داديم وميمونه را سه بود در دو ضرب كرديم شش شد
بوي داديم بكر وخالد را سه بود در دو ضرب كرديم بايشان داديم هريكي را سه آمد
بيست وهشت سهم تصحيح ثاني تمام شد وبر هريك مستقيم آمد ودر تمامي مسائل
ذوي الارحام قول امام محمد بن حسن شيباني مفتى عليه است اما عبارت متن [illegible]
مفهوم ميشود وشارحان برين تصريح فرموده اند والله اعلم بالصواب
عند علمائنا رحمة الله يعتبرون الجهات في التوريث غير ابي يوسف رحمه الله يعتبر
الجهات في ابدان الفروع ومحمد رحمه الله يعتبر الجهات في الاصول كما اذا ترك
بنتي بنت بنت وهما ايضا بنتا ابن بنت وابن بنت بنت بهذه
الصورت

نزد امام ابو يوسف تصحيح

زيد تصحيح ١٨

بنت اولى — بنت وسطى — بنت اخره

بنت — بنت — بنت

ابراهيم — بن — بنت

عند ابي يوسف رحمه الله المال بينهم اثلاثا صار كانه ترك اربع بنات وابنا
ثلثاه للبنتين وثلثه للابن وعند محمد رحمه الله يقسم المال بينهم على ثمانية
وعشرين

وعشرين سهما ستة عشر سهما من قبل ابيها وستة اسهم من قبل امها
وستة اسهم للابن من قبل ان امه اين سخن جدا است از كلام سابق
وان اينست كه علمانا رحمة الله وهر جا كه در كتب فقه علمانا رحمه افتاد
مراد ازو ابو حنيفه وصاحبيه است اعتبار ميكنند وارث ذوي الارحام جهات
جز آنكه فرق ميان مختار ابو يوسف رحمه الله تعالى عنه وميان محمد رحمه الله كه
ابو يوسف اعتبار ميكنند جهات را در فروع يعني ابدان فروع وامام محمد اعتبار
ميكنند جهات را در اصول صفت را از اصول وعدد را از فروع واين اختلاف
در صورت ظاهر شود كه از هر طرف يكدختر شخصي ابراهيم نام واز طرف دو
دختر ديگر دو دختر كه يكي ساده دومي لطيفه ايضاح آن چنين باشد
كه زيد را سه دختر بود اولى ووسطى واخيره بطن اول اين بود در بطن دوم اولى
دختري زاد ووسطى پسري زاد واخيره نيز دختري زاد واين بطن دوم است
بوده دختري اولى پسر زاد ابراهيم نام واز پسري وسطى ودختر اخيره

دو دختر از ساره ولطیفه واین بطن ثالث است اکنون بطن اول وبطن
ثانی در حیوة زید وفات یافته بودند حین وارثان بطن ثالث یعنی ابراهیم
وساده ولطیفه گذاشت امام ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری رحمه
میفرماید که مال زید مر ابراهیم وساده ولطیفه را باعتبار جهات فروع قسمت کنیم
یعنی ساده ولطیفه که بزید میرسند بدو جهت از وسطی که پسری وسطی پدر ایشان است
ودومی جهت از اخیره که دختر اخیره مادر ایشان است پس این هر دو کس را
دو جهت شد گویا چهار شدند وابراهیم را هر گاه که یک جهت است که او از
دختر اولی است ونر است او را دو سهم آید پس رست از میان ابراهیم
ومیان ساده ولطیفه اثلاثا قسمت شود دو ثلث مر ساده ولطیفه را
ویک ثلث مر ابراهیم وامام محمد شیبانی میفرماید پسر وسطی در بطن ثانی که
اول اختلاف درین است صفت از اصل گیریم یعنی باعتبار بطن ثانی ذکورة
معتبر سازیم وباعتبار فروع عدد را اعتبار کنیم یعنی در بطن ثالث او را دو
دختر است

دختر است پس گویا این پسر در بطن ثانی دو پسر است ودختر اخیره ودختر
اولی صفت ایشان انوثت است اما عدد را در فروع اعتبار کنیم یعنی هر گاه که دختر
اخیره را در بطن ثالث دو دختر است ودختر اولی را در بطن ثالث یک پسر
را در بطن ثانی سه دختر اعتبار کنیم بحکم للذکر مثل حظ الانثیین باعتبار یک
ایشان در بطن ثانی هفت باشد پس اصل مسئله از هفت سهم بگیریم اکنون
در بطن ثالث ساده ولطیفه را از جانب پدر چهار سهم رسد وباقی سه میان
ابراهیم که او بمنزله دو انثی است ومیان ساده ولطیفه بمناصفه قسمت شود
زیرا که روس چهار شد وسهام سه پس کسر واقع شد عدد روس من انکسر علیهم
که چهار است در اصل مسئله ضرب کنیم که هفت مضروب چهار تصحیح
بیست وهشت شد پس اصل مسئله از هفت مضروب چهار تصحیح
بیست هشت ساده ولطیفه را از جهت پدر چهار سهم بود در چهار ضرب
کردیم شانزده شد واز جهت یکه مادر یک ونیم سهم بود در چهار ضرب کردیم

شش شد حاصل آمد ایشان کرا مجموع بیست دو سهم و یک و نیم سهم ابراهیم
را بود در چهار ضرب کردیم حاصل آمد و در شش سهم بیست و هفت سهم
تمام شد و مستقیم آمد امام محمد رحمه الله باین طریق جهات در اصول و امثال
در فروع معتبر می سازد والله اعلم بالصواب   فی الصنف
الثانی اولیهم بالمیراث اقربهم الی المیت من ای جهة کان وعند
الاستواء فمن کان یدلی بوارث فهو اولی کاب وام الام اولی من اب
ام لاب عند ابی سهیل الفرائضی وعند ابی الفضل الخفاف وعلی بن
عیسی البصری ولا تفضیل عند ابی سلیمان الجوزجانی وابی علی البستی رحمهم
وان استوت منازلهم ولیس فیهم من یدلی بوارث او کان کلهم
یدلون بوارث واتفقت صفة من یدلون بهم واتحدت قرابتهم
فالقسمة علی ابدانهم وان اختلفت صفة من یدلون بهم یقسم
المال علی اول بطن اختلف کما فی الصنف الاول وان اختلفت
قرابتهم

قرابتهم فالثلثان لقرابة الاب وهو نصیب الاب والثلث لقرابة
الام وهو نصیب الام ثم ما اصاب لکل فریق یقسم بینهم کما لو اتحدت
قرابتهم این کلامیست جدا کرده شده از کلام سابق در بیان صنف ثانی
از ذوی الارحام یعنی انکس که میت بایشان میرسد وان اجداد فاسد
وجدات فاسدات اند وحکم دران اینست که اولی ایشان بمیراث کسی است
که اقرب بسوی میت باشد از هر جهتی که باشد خواه از جهة پدر باشد
وخواه از جهة مادر باشد مثلا یکی وفات یافت دو وارث گذاشت
یکی ناصر که او پدر مادر بکر است دوم ناصح که او پدر مادر پدر میت است
پس درین صورت ناصر بسوی مرتبه میت میرسد و ناصح بچهارم
مرتبه با میت میرسد ناصر اولی باشد بمیراث که او بسوی مرتبه
میرسد زیرا که اقرب است از ناصح که او بچهارم مرتبه میرسد اگرچه
ناصر از طرف مادر است وناصح از طرف پدر وقیاس همچنین انکه اقرب

از طرف پدر باشد او میراث برد و آنکه از مادر بعید باشد او بمیراث نبرد
واگر هر دو وارث در درجه برابر باشند بنگریم اگر ایجکدامی ایشان بسبب وارث
میرسد اولی باشد از آن کسی که بسبب وارث نمیرسد و این در صورتیست
که شخصی وفات یافت وارثان گذاشت یکی خالد نام او پدر مادر پدر
عمر است دوم قایم نام که او پدر مادر پدر مادر عمر است پس درین صورت
خالد اولی باشد بمیراث عمر که بسبب جده صحیح میرسد و جده صحیح وارثه
است وقایم محروم باشد او بواسطه جده فاسده میرسد و او وارث
نیست بوجه جد صحیح و این قول مختار ابوسهل فرایضی ومختار ابوفضل
خفاف ومختار علی ابن عیسی بصری است که این هر یک علماء فرایض
امام بوده اند اما ابوسلمان جرجانی و ابوعلی البستی میفرمایند که خالد
وقایم در ارث عمر هر دو برابر یعنی دو نیمی خالد بگیرد و نیمی قایم
اگر برابر باشند مرتبه این هر دو وارث که هیچ یکی از بسبب وارث
نمیرسد

نمیرسد یا همه کسی بسبب وارث میرسد موافق باشد صفة کسانیکه
میرسد ان وارثان بواسطه ایشان یعنی موافق باشد صفة نری
و مادگی یعنی همه بواسطه نری رسند یا همه بواسطه ماده میرسند
و متحد باشد قرابت ایشان یعنی وارثان همه از جهة پدر میرسند
یا همه از جهة مادر میرسند پس در حالة اتفاق ایشان واتحاد قرابت ایشان
قسمت مال برابدان ایشان کرده شود و این که مذکور شد در صورتی
باشد که فرض کنیم شخصی وفات یافت زاهد نام وارثان گذاشت
یکی پدر مادر مادر پدر فایق نام دوم پدر پدر مادر پدر فاضل نام
پس فاضل وفایق هر دو مر زاهد را بچهارم مرتبه میرسند برابر است
درجهاء ایشان و هر دو بسبب جده صحیح میرسند که ان مادر پدر
و مادر مادر
زاهد است و موافق است صفة کسی که بواسطه او میرسند یعنی صفة
مادگی پس درین صورت قسمة مال برابدان وارثان کرده شود یعنی

فاضل وفایق هر دو مال ارث برابر قسمت کرده بگیرند پس مال زاهد درین
صورت بر دو سهم قسمت شود یک سهم مر فایق را ویک سهم مر فاضل را
وصورت اینست مسئله ۲ زاهد
ب
ب فاضل س فایق م

واگر مختلف باشد صفت کسانی که میرسند وارثان بواسطه ایشان
یعنی بعضی بواسطه ماده میرسند وبعضی بواسطه نر میرسند
انگاه قسمت مال کرده شود بر بطن اول که مختلف شده است للذکر
مثل حظ الانثیین داده شود چنانچه در صنف اول این حکم بوده است
واین درصورتی است که شخصی وفات یافت حاکم نام ووارثان
گذاشت یک جد جام نام ویک جده فاطمه نام از طرف پدر
ویک جد قایم نام ویک جده عاطفه نام از طرف مادر حاکم
را جام پدر مادر پدر پدر است وفاطمه مادر پدر مادر پدر است
ونیز حاکم

ونیز حاکم را قایم پدر پدر مادر مادر است وعاطفه مادر پدر مادر
مادر است وعاطفه بدین صورت مسئله ۳ ۲ ۱ حاکم
ب
پس درین صورت مختلف است صفت ایشان یعنی بعضی بواسطه
نر میرسند وبعضی بواسطه ماده میرسند پس درین صورت قسمت مال
میراث کرده است بر اول بطنی که مختلف شده است بهمان اختلاف
قسمت کرده شود مال میراث میان فروع مادر حاکم را ثلث می آید
وپدر حاکم را ثلثان پس ثلث مر جد وجده که از طرف مادر حاکم میرسند
داده شود وثلثان مال میراث مر جد وجده که از طرف پدر حاکم
میرسند داده شود وآن ثلث که میان قایم وعاطفه بوده نیز
اثلاثا قسمت کرده شود سه بخش کنند دو بخش مر قایم را بدهند ویک
بخش مر عاطفه را بدهند پس بدین مسئله کسر ثلثی واقع شد مخرج
ثلث که ثلث است در اصل مسئله که ۳ است ضرب کنیم حاصل آمد

بعد از ضرب نه یعنی اصل مسئله در مضروب نیز سه و تصحیح مسئله از نه شد
اکنون هر کرا از اصل مسئله چیزی باشد در مضروب ضرب کنیم
بوی دهیم قایم و عاطفه را از اصل مسئله یکی بود او را در مضروب
که سه است ضرب کردیم سه شد بایشان دادیم دو سهم هر قایم را
یک سهم هر عاطفه را و جام و فاطمه را از اصل دو بود در مضروب که
سه است ضرب کردیم شش شد بایشان دادیم چهار هر جام را
و دو هر عاطفه را همه نه سهم تمام شد و مستقیم آمد پس اول اعتبار
قسمة مال میراث میان اصول کرده شود بعده در فروع ایشان
بهمان طریق که در اصول مقسوم گفته شده است همبرین طریق
قسمة کردیم که گفته شد و این در صورت که میت حاکم نام است
مشروح خواهد فی الصنف الثالث الحکم فیهم کالحکم
فی الصنف الاول اعنی اولیهم بالمیراث اقربهم الی
المیت

المیت این سخن جداست از کلام سابق در بیان صنف ثالث و آنکه بند
که میرسند بسوی مادر و پدر میت و ایشان فرزندان خواهرانند خواهر
اعیانی باشند خواه خواهران علاتی خواه خواهران اخیافی و نیز ایشان
دختران برادرانند خواه برادران اعیانی باشند خواه برادران علاتی
خواه برادران اخیافی و نیز ایشان برادران اخیافی اند و حکم این صنف
ثالث همچو حکم صنف اول است یعنی اولی بمیراث کسی باشد که قریب
تر است بمیت و این در صورت است شخصی وفات یافت
صریع نام وارثان گذاشت یکی دختر خواهر کریمه نام دوم دختر دختر
خواهری دیگر حلیمه نام پس درین صورت کریمه بسوم مرتبه بصریع میرسد
و حلیمه بچهارم بصریع میرسد پس کریمه ارث برد حلیمه محروم باشد
وان استوت فی القرب فولد العصبة اولی من ولد ذوی الارحام
کبنت ابن الاخ وابن الاخت کلاهما لاب وام او لاب او [illegible]

لاب وام والاخ لاب فالمال کله بنت ابن الاخ لانها ولد العصبة

ولو کانا لام فالمال بینهما للذکر مثل حظ الانثیین عند ابی یوسف رح ثلاثا

باعتبار الابدان وعند محمد رحمه الله انصافا فباعتبار الاصول بهذه الصورت

حارث روس

اخ لام	اخ لام
بن نور نام	لطیفه نام
فائض نام	بنت رسید نام
بنت فاطمه نام	بن صاحب نام

عند محمد رحمه وعند ابی یوسف رحمه

یعنی اگر نزدیک باشند بودن برابر لیبولی نیست پس انگاه بنگرم کدامی ایشان

که فرزند عصبه و فرزندی ذوی الارحام باشد واین در صورتیست که شخصی وفات

یافت حارث نام و وارثان گذاشت یکی دختر پسر برادر علاتی ناطقه

نام و دوم پسر دختر خواهر علاتی صامت نام درین صورت مال حارث را

تمامی ناطقه برد زیراکه او فرزند عصبه است و صامت محروم ماند زیراکه او

فرزند ذوی الارحام است پس با وجود عصبه فرزند ذوی الارحام میراث

نبرد و همین حکم است در صورتی که لطیفه و فائض مر حارث را

اعیانی

اعیانی باشند و همین حکم است در صورتی که یکی از ایشان اعیانی

باشد و دوم علاتی یعنی فائض مر حارث را برادر اعیانی باشد و لطیفه

مر حارث را خواهر علاتی یا فائض علاتی باشد و لطیفه اعیانی اما در صورتی

که فائض و لطیفه هر دو مر حارث را اخیافی باشند درین صورت اختلاف

است میان نعمان ثانی امام قاضی ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری

رحمه الله تعالی علیه رحمة واسعة و میان امام همام سلطان المصنفین

امام محمد بن حسن شیبانی رحمه الله علیه رحمة دائمة امام قاضی ابو یوسف ابدان

فروع را اعتبار میکند و میفرماید که مال حارث میان صامت و ناطقه

للذکر مثل حظ الانثیین قسمة شود یعنی مال حارث را سه بخش کنند دو بخش

مر صامت را بدهند و یک بخش مر ناطقه را دهند و امام همام محمد

بن حسن میفرماید که مال حارث میان صامت و ناطقه انصافا

قسمة شود یعنی دو بخش کنند یکی مر صامت و یکی مر ناطقه باعتبار

اصول کر ایشان فرزندان فایض ولطیفه اند فایض ولطیفه برادر وخواهر
اخیافی از جارث اند وبعنی اخیافی در ذکر وانثی در قسمة برابر اند
وان استووا فی القرب ولیس فیهم ولد العصبة اوکان کلهم ولد العصبة
اوکان بعضهم اولاد العصبات وبعضهم اولاد اصحاب الفرایض
واختلف قرابتهم فابو یوسف رحمة یعتبر الاقوی ومحمد رحمه یقسم
المال علے الاخوة والاخوات مع اعتبار عدد الفروع والجهات فی
الاصول فما اصاب کل فریق یقسم من فروعهم کما فی الصنف الاول
کبنت بنت الاخت لاب وام اولی من ابن بنت الاخ لاب عند
ابی یوسف رحمه الله القوه القرابت وعند محمد رحمه الله یقسم المال
بینهما باعتبار الاصول واگر برابر باشند ان وارثان و نزدیک
بودن بسوی میت ونباشد در میان ان وارثان هیچکس فرزند عصبه
یا انکه باشند همه فرزندان عصبه وبعضی ان وارثان فرزندان

اصحاب

اصحاب فرایض ومختلف باجهة قرابت ایشان یعنی بعضی ان وارثان
بسبب پدر ومادر میرسند وبعضی بسبب پدر میرسند ومراد از اختلاف
جهة انست که بعضی اعیانی باشند وبعضی علاتی باشند پس درین صورت
اختلاف است میان امام ابو یوسف ومیان محمد رحمه امام ابو یوسف
انصاری اعتبار میکند قوت قرابت را میفرماید که هر که از اعیانی باشد
او اولی است بعده از اعیانی نباشد علاتی اولی است بعده اگر علاتی
نباشد از اخیافی اولی است وامام محمد شیبانی اعتبار میکند جهة را از اصل
وعدد را از فروع یعنی اول قسمت میکند اصل ارث بر برادران وخواهران کرده شود
بعده اگر چیزی رسد همان بخش او فروع او قسمت کرده شود جدا بحسب
این حکم در صنف اول بوده است واین در صورت است که شخصی وفات
یافت علی نام ووارثان گذاشت یکی دختر دختر خواهر اعیانی دویه
نام دوم پسر دختر برادر علاتی عثمان نام امام ابو یوسف انصاری

میفرماید که دوبیه بارث علی اولی است و عثمان محروم باشد زیرا که دوبیه
بعلی میرسد بواسطه رحیمه میرسد و رحیمه مر علی را خواهر اعیانی است و عثمان
که بعلی میرسد بواسطه حمید میرسد و حمید مر علی را برادر علاتی پس قوة
قرابة دوبیه را باشد که فرزند فرزند کسی است که او اعیانی است و عثمان
فرزند فرزند کسی است که او علاتی است و امام محمد بن حسن شیبانی میفرماید
که قسمة مال علی میان دوبیه و عثمان بمناصفه باشد زیرا که اعتبار
مر اصول است یعنی تمایم اگر رحیمه و حمیده زنده بودندی نصف ارث
علی مر رحیمه را علی فرایض الله بودی که خواهر اعیانی است و باقی مر حمیده می بودی
علی العصبة پس مال علی از روی ارث چون میان رحیمه و حمیده تمام می بودی
میان فروع ایشان یعنی دوبیه و عثمان نیز تمام باشد و این هر دو امام
صاحب عظمة و جلال چو هر دو دریا و مالامال اخذ فیض روایة و قبول
فیضان درایة از محیط علوم دینیه و عمان معارف یقینیه سراج امة

دارند

دارند رضی الله تعالی عنه و علی من تبعهم اجمعین زیرا که تمامی مسایل
دینی از اصول و فروع از وضع ابوحنیفه است جز آنکه بعضی ازان مختار
امام ابویوسف آمد و بعضی مختار امام محمد شد و بعضی مختار امام
شافعی گشت و بعضی ازان مختار امام مالک آمد و بعضی ازان مختار امام
احمد حنبل شد و ان امام ائمه کبار صاحب تصانیف و استنباط
ارکلا از شریعت و طریقت و حقیقت علی الاطلاق صوفی نعمان بن
ثابت ابوحنیفه کوفی که در علم و ورع نظیر در زمان خود ندا شت
تا آنکه در بعضی کتب فقه مذکور شده است که اگر بر پهلو غلطیده می
بودی چند هزار مسئله بر پهلو راست افتاده وضع میکرد و چند
هزار مسئله بر پهلوی چپ موضوع می ساخت یک روایة از
فتاوی مختار الاختیار چنین منقولست که یازده لک مسئله از اصول
و فروع بوضع امام اعظم ثابت شده است در باب کسی که

رسول الثقلین فرماید سراج امتی چه جای تحریر مناقب و تقریر ماثرات

فان ترک ثلث بنات اخوة متفرقین وثلثة بنین وثلث بنات

اخواة متفرقات عند ابی یوسف رحمه الله کل المال بین الفروع بنی الاعیان

ثم بین فروع بنی العلات ثم بین فروع بنی الاخیاف للذکر مثل حظ الانثیین

ارباعا باعتبار الابدان وعند محمد رحمه الله یقسم ثلث المال بین فروع بنی

الاخیاف علی التسویة اثلاثا لاستواء اصولهم فی القسمة باعتبار الآباء

والباقی بین فروع بنی الاعیان انصافا باعتبار عدد الفروع فی الاصول

نصفه بنت الاخ نصیب ابیها والنصف الاخر بین ولدی الاخت

للذکر مثل حظ الانثیین باعتبار الابدان وتصح من السبعة بهذه الصورت

خالد

اعیانی	علاتی	اخیافی
اخ اخت لاب وام	اخت اخ	اخت اخ
لاب وام زید نام زبیده نام	لاب لاب عمر عمره نام نام	لام بکره نام لام بکر نام
بنت میمونه بنت بن	بنت بن	بنت بنت بن بنت
ناصحه ناصح	فاضل فاضل	ناجوره عاطفه عاطف [illegible]

اگر شخص

اگر شخصی وفات یافت و از نان گذاشت یکدختر از برادر اعیانی و یکپسر

و یکدختر از برادر علاتی و یکپسر از خواهر علاتی و یکدختر از برادر اخیافی و

یکدختر و یکپسر از خواهر اخیافی پس درین صورت امام نعمان ثابت

و یعقوب ابو یوسف ابن ابراهیم انصاری رحمه الله علیه رحمة واسعة

میفرماید مال را اول میان میمونه و ناصحه و ناصح قسمت کنم زیرا که ایشانرا

قوة قرابت است از بهر آنکه ایشان فرزندان کسانی اند که ایشان خالد را

از برادر و خواهر اعیانی اند پس ایشان اول باشند از فرزندان عمر و عمرة

که ایشان برادر و خواهر علاتی اند و خالد را و نیز میمونه و ناصحه و

ناصح اولی باشند از فرزندان بکر و بکره که ایشان برادر و خواهر اخیافی

اند خالد را پس نزدیک امام قاضی ابو یوسف مال خالد مر فرزندان

زید آید که ایشان فرزندان برادر و خواهر اعیانی اند و ایشان را قوة

قرابت است و فرزندان عمر و عمره که برادر و خواهر علاتی اند محروم

مانندا امام قاضی ابو یوسف میفرماید که از فرزندان بنی اعیان کسی نباشد
یعنی اگر میمونه و ناصح و ناصحه نمی بودندی پس درینصورت فرزندان
بنی علات می بردند یعنی مهر و جوره و فاضل و فاضله را میراث خالد پسر
و فرزندان بنی اخیاف یعنی مسروره و عاطف و عاطفه محروم می بودندی و اگر
هیچکس از فرزندان اعیان هم نباشد و هیچکس از فرزندان بنی علات هم نباشد
آنگاه ارث خالد بفرزندان بکر و بکره میرسد اکنون آمدیم بر سر مسئله در صورت
که خالد سه فرزندان بنی اعیان و بنی علات و بنی اخیاف گذاشت و سه دختر
کسی از فرزندان بنی علات گذاشت باینصورت که نصب شده است
نزدیک امام ابو یوسف قسمت مال خالد میان فرزندان زید و زیده بر روس
ابدان ایشان کرده شود یعنی دو دختر است و یک پسر پس ایشان چهار روس
شدند بر حکم للذکر مثل حظ الانثیین داده شود یعنی مال خالد چهار بخش
کرده شود یک بخش مر میمونه و دو بخش مر ناصح و یک مر ناصحه و دیگران

محروم

محروم باشند و امام همام سردار سلطان المصنفین امام محمد بن حسن شیبانی رحمة الله علیه
و ائمه میفرماید که ثلث مال خالد مر مسروره و عاطف علی السویه قسمت کرده بدهیم
زیرا که ایشان قسمت میشد در ایشان نیز همبران طریق قسمت شود زیرا که
بنی اخیاف ذکر و انثی برابرند در قسمت امام محمد فروع را میراث اصول میدهد
و ثلثان مال خالد میان فرزندان بنی اعیان یعنی فرزندان زید و زیده
قسمت شود میمونه را که او فرزند زیده است پس صعود از اصل گیریم که ذکر است
و عدد از فروع که یکی است گویا که یک نر است و نیمی مر ناصح و ناصحه را که ایشان
فرزندان زیده اند اصل ایشان ماده است و عدد فروع دو است پس
گویا که دو ماده اند و آن نیمه میان ناصح و ناصحه للذکر مثل حظ الانثیین
قسمت شود یعنی سه بخش کردانم دو بخش مر ناصح و یک بخش مر ناصحه اصل
مسئله از سه سهم یکی از آن مر بنی اخیاف و آن یک میان ایشان بر اثلاث
قسمت شود کسر ثلثی واقع شد مخرج ثلث که ثلثه است در سه که اصل مسئله است

ضرب کردیم نه حاصل آمد اکنون هر کرا از اصل مسئله چیزی باشد
در مضروب ضرب کنیم بوی دهیم بنی اخیاف را یک بود و سه ضرب کردیم
سه حاصل آمد یکی مر مسروره را دادیم و یکی مر عاطف و یکی مر عاطفه
و دو سهم میان فرزند زید و فرزندان زیده نهایم بدهیم یک میمونه
و یک مر ناصح و ناصحه سهم میمونه را نیز در سه ضرب کردیم همان
سه شد بوی دادیم و سهم ناصح و ناصحه را نیز در سه ضرب کردیم همان
سه حاصل آمد بایشان دادیم للذکر مثل حظ الانثیین دو مر ناصح
و یک مر ناصحه تمام شد و مستقیم آمد اصل مسئله از سه بود و مضروب
نیز سه و تصحیح از نه   ولو ترک ثلث بنات بنی اخوة متفرقین
المال کله لبنت ابن الاخ لاب وام بالاتفاق لانها ولد العصبة و لها
ایضا قوة القرابة اگر شخصی وفات یافت و سه دختران برادران گونا گون
گذاشت باین صورت

میت

زعیم

اعیانی	علاتی	اخیافی
اخ الاب وام	اخ لاب	اخ الام
نصیر نام	صایم نام	عادل نام
بنت ناهره	بنت باهره	بنت ناقره

پس زعیم وفات یافت و سه برادرزاده گذاشت یکی باهره نام
دومی ناهره نام سیومی ناقره نام در بیصورت مال زعیم تمامی مر ناهره
را آید و باهره ناقره هردو محروم مانند زیرا که ناهره دختر نصیر است
و نصیر عصبه است با وجود ناهره هیچکدامی از ایشان میراث نبرد بالاتفاق
صاحبین وجده در سعه   فی الصنف الرابع الحکم فیهم انه
اذا انفرد واحد منهم استحق جمیع المال لعدم المزاحم وان اجتمعوا
وکان حیز قرابتهم متحدا کالعمات والاعمام والاخوال والخالات فالاقوی
منهم اولی بالاجماع اعنی من کان لاب وام اولی ممن کان لاب
ومن کان لاب اولی ممن کان لام ذکورا کانوا او اناثا وان
کانوا ذکورا واناثا واستوت قرابتهم فللذکر مثل حظ الانثیین کعم وعمة

کلا هما لام او خال و خاله کلا هما لاب وام لاب اولام او کلا هما
لاب او کلا هما لام یعنی این فصل است در بیان صنف رابع و
صنف رابع انست ذوی الارحام که میرسند بسوی جد وجده میت
که جانب پدر است یا میرسند بسوی جد وجده میت که از جانب
مادر است یعنی این فصل است در بیان صنف رابع وحکم در ایشان
انست که چون تنها باشد یکی از ایشان مستحق جمیع مال باشد اجد انکه
دیگری مزاحم او نیست واکر چند کس جمع شوند وجهت قرابه ایشان
هم یکی باشد یعنی همه از طرف پدر میت میرسند یا همه از طرف
مادر میت میرسند چنانچه عمات واعمام با اخوال وخالات پس
هر که اقوی قرابه است اولی است بمیراث بردن نر باشد خواه ماده
باشد درین صورت تنها اعتبار مر قوه قرابه است یعنی هر که اعیانی
باشد او اولی است که با وجود او علاتی واخیافی میراث نبرد
واکر

واکر علاتی واخیافی باشند واعیانی نباشند پس انگاه علاتی اولی باشد
یعنی علاتی میراث برد واخیافی نبرد مثلا این درصورتیست که شخص
وفات
یافت حسن نام وارثان گذاشت یک عمه اعیانی و یک عمه علاتی مال
مال حسن تمامی برای اعیانی باشد وعلاتی محروم ماند زیرا که قوة
قرابه او راست وهمچنان اکر حسن را بعضی از خالات واخوال از
طرف اعیان باشد وبعضی از طرف علات اعیانی اولی باشد بمیراث
یعنی با وجود خال اعیان وخاله اعیانی خال علاتی وخاله علاتی میراث
نرسد زیرا انکه مر قوه قرابه است در صنف رابع باتفاق
علما رحمه الله علیهم خواه ایشان یعنی از اعمام وعمات واخوال وخالات
نران باشند یا مادکان یعنی خاله اعیانی ارث برد وخال علاتی با وجه
او ارث نبرد واکر باشند وارثان میت بعضی نران وبعضی مادکان
امیخته باشند وبرابر باشد جهت قرابه ایشان یعنی همه از بنی اعیان

باشند و برابر باشند جهة قرابة ایشان یعنی همه از بنی اعیان باشند یا همه از
بنی علات باشند و یا همه از بنی اخیاف باشند پس قسمت میراث در میان
ایشان للذکر مثل حظ الانثیین باشند یعنی نر را دو سهم دهند و ماده را
یک سهم و این در صورتیکه شخصی وفات یافت یک عم گذاشت و یک
عمه اما هر دو از بنی اخیاف اند یعنی هر دو از طرف مادر اند پس در این صورت
مال میت را سه بخش کنند دو بخش بعم دهند و یک بخش بعمه دهند و نیز
در صورتیکه شخصی وفات یافت وارثان گذاشت یک خال و خاله هر دو
اعیانی اند نیز مال میت را سه بخش کرده اند دو بخش بخال دهند و یک بخش
بخاله و نیز در صورتی که هر دو از بنی علات باشند مال میت سه بخش کنند
دو بخش به نر دهند و یک بخش بماده وان کان حیز قرابتهم مختلفا
فلا اعتبار لقوة القرابة کعم لاب وام وخال لام او خال لاب وام وعمة
لام فالثلثان لقرابة الاب وهو نصیب الاب والثلث بقرابة الام

وهو نصیب

وهو نصیب الام ثم ما اصاب کل فریق یقسم بینهم کما لو اتحد حیز
قرابتهم اگر باشد جهة قرابة آن وارثان مختلف بعضی باشند از
طرف پدر میت و بعضی از طرف مادر میت پس آنگاه مر قوه قرابت
را اعتبار نیست چنانچه در صورتیکه شخصی وفات یافت یک عمه
گذاشت اعیانی و یک خاله اخیافی عمه را ثلثان است که نصیب پدر
بوده است و خاله را ثلث که نصیب مادر بوده است و همین
حکم است در صورتیکه خاله اعیانی باشد و عمه اخیافی باشد اگر
درین صورت ها ذکر و انثی بهم باشند یعنی خال و خاله باشد و عمه و عم
باشد آنچه هر فریقی را رسد قسمة میان ایشان همچنان کنند چنانچه
در جهة قرابة متحد بوده است یعنی آنکه ها که از طرف مادر میرسند
ثلث میان ایشان للذکر مثل حظ الانثیین قسمه کرده شود
و همچنان ثلثان میان آنکسان که از پدر میرسند

فی اولادهم الحکم فهم کالحکم فی الصنف الاول اعنی اولیهم بالمیراث
اقربهم الی المیت من ای جهة کان وان استووا فی القرب وکان حیز
قرابتهم فمن کان له قوة القرابة فهو اولی بالاجماع وان استووا فی القرب
والقرابة وکان حیز قرابتهم متحدا فولد العصبة اولی کبنت العم
وابن العمة کلاهما لاب وام او لاب المال کله لبنت العم لانها
ولد العصبة این فصل در بیان انکه حکم در اولاد اصناف اربعه دوی
الارحام چیست حکم اولاد ایشان همانست که در صنف اولی حکم کرده شده
است یعنی اولی ایشان بمیراث کسی باشد که قریب تر میت است
در درجه از جهت پدر خواه از جهت مادر واگر هر دو قریب باشند بمیت در
درجه وباشد جهت قرابت ایشان یکی یعنی همه بواسطه پدر میرسند یا بواسطه
مادر میرسند پس انگاه هرکرا قوة قرابة است او اولی است باتفاق
میان امامین همامین صاحبین یعنی امام ابو یوسف انصاری
وامام

وامام محمد شیبانی واگر باشند هر همه برابر در نزدیک بودن بمیت در
درجه برابر باشند بقوة قرابة یعنی همه اعیانی باشند یا همه علاتی باشند
یا همه اخیافی باشند وبرابر باشند همه در جهة قرابت یعنی همه بواسطه
پدر میرسند یا بواسطه مادر میرسند پس انگاه چون در سه حالت برابر باشند بنگریم
هرکدامی که فرزند عصبه است او اولی است بمیراث واین در صورتی
است که شخصی وفات یافت وارثان گذاشت یکی دختر عم ودوم پسر
عمه که هر دو اعیانی باشند یا هر دو علاتی باشند درین صورت مال میت
تمامی لایق هر دختر او را می آید و پسر عمه محروم می ماند زیرا که دختر
فرزند عصبه است یعنی فرزند او در است و پسر فرزند عصبه نیست یعنی
عمه است وعمه را با وجود او در میراث نمیرسد وان کان احدهما
لاب وام والاخر لاب المال کله لمن کان له قوة القرابة فی ظاهر
الروایة قیاسا علی خالة لاب مع کونها ولد الوارثة لان الترجیح لمعنی فیه

وهو قوة القرابة اولی من الترجیح لمعنی فی غیره وهو للاولاد بالوارث

وقال بعضهم المال کله للبنت العم لاب لانها ولد العصبة اگر باشد یکی ازان

دو العمی پسر عمة و دختر عم یکی اعیانی باشد دوم علاتی یا اخیافی باشد

مال میت همانرا آید که اورا قوة قرابة است یعنی اعیانی اولی باشد

بارث میت واین در ظاهر روایة است وظاهر روایة را فقها

این معنی گفته اند هر روایتی که منقول از پنج کتاب سلطان المصنفین

امام محمد شیبانی باشد یعنی مبسوط وجامع کبیر وجامع صغیر وزیادات

وسیر زیراکه روایات این هر پنج کتاب نزدیک فقها بلند تر اعتبار است

ومصنف علیه الرحمه که ذکر ترجیح اعیانی از علاتی واخیافی کرده است بنا

بر قیاس مسئله که مشهور معلوم میان علماء فرایض وان اینست که شخصی وفات

یافت ووارثان گذاشت یکی خاله علاتی دوم خاله اخیافی پس خاله علاتی

اولی است بارث میت از خاله اخیافی اگرچه خاله اخیافی فرزند وارث

است

است وخاله علاتی فرزند ذی رحم است زیراکه ترجیح هر قوة قرابة است

یعنی او بسبب پدر میرسد از خاله اخیافی که او بسبب مادر میرسد

اگرچه رسیدن او بمیت بسبب وارث است پس بقیاس برین

معلوم میشود که دختر عم اعیانی اولی باشد وبعضی علماء فرایض گفته اند که

مال تمامی برای دختر عم را آید که علاتی است زیراکه او فرزند عصبه است

وان استووا فی القرب ولکن اختلف حیز قرابتهم فلا اعتبار

لقوة القرابة ولا بولد العصبة فی ظاهر الروایة قیاسا علی عمة لاب

وام مع کونها ذات القرابتین وولد الوارث من الجنبتین ای لیست

باولی من الخالة لاب لکن الثلثین لمن یدلی بقرابة الاب ویعتبر

فیهم قوة القرابة ثم ولد العصبة والثلث لمن یدلی بقرابة الام ویعتبر

فیهم قوة القرابة ثم عند ابی یوسف رحمه الله ما اصاب کل فریق یقسم

علی ابدان فروعهم مع اعتبار عدد الجهات فی الفروع وعند محمد

يقسم المال على اول بطن اختلف مع اعتبار عدد الفروع والجهات في
الاصول كما في الصنف الاول ثم ينتقل هذا الحكم الى جهة عمومة ابويه
وخؤولتهما ثم الى اولادهم كما في العصبات ثم الى جهة عمومة ابوي ابويه
وخؤولتهما الى اولادهم كما في العصبات يعني اگر فرزندان بعضی ذوی
الارحام برابر باشند در قرب يعني در درجه باهم بدو درجه ميرسند مثلا
يا به درجه يا بچهار همبرين قياس وليكن جهة قرابة ايشان مختلف است
ان بعضی بسبب نزديت ميرسند وبعضی بماده پس درينصورت قوة
قرابة را هيچ اعتباری نيست ونيز فرزند عصبه را هم هيچ اعتباری نيست
در ظاهر رواية كه ان پنج كتاب است از امام محمد شيبانی واين حكم ثابت است
بقياس بر مسله كه معلوم ومشهور است ميان علماء فرايض رحمه الله تعالى عليهم
وان اينست كه شخصی وفات يافت وارثان گذاشت يك عمه اعيانی
ودو عمی خاله علاتی پس اگر چه عمه را قوة قرابة است وفرزند وارث است

بدوجهة

بدو جهة ترجيح از خاله ندارد زيرا كه در درجه برابر است وجهة قرابت ايشان
مختلف است يعني بعضی بجهة ابيت ميرسند وبعضی بجهة عمه را درينصورت
ترجيح از خاله نباشد اما انكسانی كه ميرسند بسبب قرابة پدر ايشان را
دو ثلث مال آيد ودر ايشان اولی قوة قرابة را اعتبار كنند بعد ازان بنگرند
كه فرزند عصبه كدام است يعني اگر همه بسبب قرابة پدر رسند بنگريم قوة
قرابت كدام است او اولی باشد بميراث واگر همه قوة قرابت دارند بنگريم
كه فرزند عصبه كدام است او اولی باشد بميراث واما كسانی كه ميرسند بسبب
قرابت مادر ايشان نيز ثلث مال آيد واعتبار كرده شود در ايشان قوة
قرابت نه بود نه فرزند عصبه بعد انكه هر فريقی را حصه خويش رسد يعني خداوندان
دو ثلث حصه خويش گيرند وخداوندان يك ثلث حصه خويش گيرند اگر چه
قسمت ميان احاد هر فريقی بچه طريق كرده شود در قسمة احاد اختلاف است
ميان نعمان ثانی امام يعقوب انصاری وميان محمد شيبانی نعمان ثالث

میفرماید که انچه هر فریقی را رسد قسمت کرده شود بر ابدان فروع للذکر مثل
حظ الانثیین اما اگر بعضی فروع عدد جهات باشد از اعتبار میفرماید
یعنی شخصی که بدو جهة میرسد دو بخش کیرد و هر که بیک جهة میرسد یک بخش
کیرد و امام همام محمد شیبانی رحمه الله تعالی علیه میفرماید که قسمت کرده شود مال را
میان فروع بر اول بطنی که مختلف شده است و نیز اعتبار کرده شود عدد
فروع را و جهات نیز در اصول چنانچه این حکم از امام همام در صنف
اول ثابت شده است و همی حکم یعنی بر حسب اختلاف امام این صاحبین
این حکم ثابت است در او دران مادر و پدر میت و در خالها مادر و پدر
میت و همین حکم ثابت است در فرزندان او دران و ان خالان
و نیز بر حسب اختلاف ان دو سراج که از چراغ امة افروخته شده اند
این حکم ثابت است در او دران جد و جده میت و در خالان جد
و جده میت و در فرزندان او دران و ان خالان همین حکم است

چنانچه

چنانچه
در عصبات و در فرزندان ایشان رحمه الله تعالی رحمة واسعة الحاکمین
فی المحکومین فی الخنثی للخنثی المشکل اقل النصیبین اعنی
اسوء الحالین عند ابی حنیفه واصحابه رحمه الله وهو عامة الصحابة
رضی الله عنه وعلیه الفتوی کما اذا ترک ابنا وبنتا وخنثی للخنثی نصیب
بنت لانه متیقن وعند الشعبی رضی الله عنه وهو قول ابن عباس رض
للخنثی نصف النصیبین بالمنازعة واختلفا فی تخریج قول الشعبی
قال ابو یوسف رحمه الله للابن سهم وللبنت نصف سهم وللخنثی
ثلثة ارباع سهم لان الخنثی یستحق سهما ان کان ذکرا ونصف
سهم ان کان انثی وهذا متیقن فیاخذ نصف النصیبین او
النصف المتیقن مع النصف المتنازع فیه فصار له ثلاثة ارباع
سهم مجموع الانصبا سهمان وربع سهم وتصح من تسعة لانه یعتبر
السهام والقول ونقول ان کان للخنثی منفردا استحق جمیع المال

وان كان ذكرا او نصف المال ان كان الانثى وان نصفهما وهو ثلثة
ارباع المال والابن مال وللبنت نصف المال وللخنثى ثلاثة ارباع
مجموعهما لان وربع المال عولا ومضاربة وتصح من تسعة او تقول الابن
سهمان وللبنت سهم وللخنثى نصف النصيبين وهو سهم ونصف سهم
وقال محمد رحمه يأخذ الخنثى الخمسين خمس المال في هذه المسئلة ان كان
ذكرا وربع المال ان كان انثى فيأخذ نصف النصيبين وذلك خمس
وثمن باعتبار الحالين وتصح من اربعين وهو المجتمع من ضرب
احدى المسئلتين وهي اربعة في الاخرى وهو الخمسة ثم في الحالتين
فمن كان له شيء من الاربعة مضروب في الخمسة ومن كان له شيء
من الخمسة مضروب في الاربعة فصار للخنثى ثلثة عشر سهما وللابن
ثمانية عشر سهما وللبنت تسعة تمام شد

دربيان خنثى

مشكل است در كنز ميگويد خنثى آنست كه او را آلت مردان باشد و آلت
زنان

زنان هم باشد اگر از طرف ذكر بول كند حكم كنند كه او مرد است واگر
بول از طرف فرج بول كند حكم كنند كه او زن است واگر از هردو طرف بول كند
به بينيم كه اول از كدام طرف بول بيرون ميشود حكم مر سابق راست واگر
از هردو طرف برابر بيرون ميشود او را فقها خنثى مشكل ميگويند واگر آب
منى او از آلت مردان ظاهر شود و حيض نيز به بيند او را هم خنثى مشكل
گوئيم واگر آب منى از طرف آلت مردان به بيند و او را حيض نيايد حكم
كنيم كه مرد است واگر حيض به بيند و آب منى از طرف آلت مردان به بيند
حكم كنيم كه زن است واگر بول از طرف فرج زنان كند و منى از فرج
مردان بيند يا آنكه بول از طرف آلت مردان كند و حيض بيند در اين
هردو صورت نيز خنثى مشكل است و نيز بمجرد برآمدن پستان
و بمجرد آمدن ريش مر خنثى را حكم گفته نشود كه مرد است يا زن
تا آنكه ريش و پستان بزرگ نشود در ينابيع ميگويد خنثى است كه او را

ذکر باشد و فرج نیز باشد یا آنکه نه او را ذکر نه او را فرج باشد و بول از طرف دبر
او بیرون آید یا از طرف ناف و آنرا نیز خنثی گویند و در فتاوی عدة
المفتی میگویند اگر خنثی را بخنثی تزویج کردند موقوف باشد حکم ارث
تا آنکه ظاهر شود کار وی پس از ظهور امر یکدیگر میراث نبرند اکنون
مصنف رحمه الله علیه بیان میکند که خنثی مشکل را چه قدر ارث
می آید میگوید که خنثی مشکل را اندک از دو نصیب است یعنی دو نصیب
هر کدامی که اندک است خنثی را همان قدر ارث میرسد یعنی پسر را دو سهم
و دختر را یک سهم خنثی را نیز یک سهم باشد پس آنچه اندک است همان قدر
نصیب خنثی مشکل است و مصنف رحمة الله علیه میگوید للخنثی
المشکل اقل النصیبین ای اسوء الحالین یعنی خنثی مشکل را اندک
ترین از دو نصیب است یعنی بدترین دو حالة است سوال
مصنف که اندک را بیان میکند به بدترین چه فایده است و بیان
ص

مصنف

مصنف چیست جواب یکی صورتی می یابم که در آن صورت خنثی محروم
می باشد و او را هیچ نمیرسد پس در آن صورت که خنثی محروم است
نمیتوان گفت که او را اندک ترین حالة است بلکه میتوان گفت که او را
بدترین حالة است پس قول مصنف که بدترین حالة است در گیرنده است
هر دو صورت را یعنی صورت اندک را و صورت محروم بودن
او را و آن صورت اینست که زنی وفات یافت و وارثان گذاشت
یک شوهر و یک خواهر اعیانی و یک خنثی علاتی درین مسئله خنثی را دو حالت
اگر او را خواهر فرض کنیم مسئله از هفت سهم باشد زیرا که درین مسئله
زوج صاحب نصف و خواهر علاتی را سدس اقل مخرجی که از وی نصف
و سدس خیزد کم از شش نباشد اصل مسئله از شش سهم نصف مر زوج را
سه سهم و نصف مر خواهر اعیانی را سه سهم و سدس مر خواهر علاتی را
یک سهم مجموع سهام وارثان هفت شد و مخرج از شش سهم پس مخرج

از سهام تنگ آمد یکی را عول کردیم مسئله از هفت سهم شد و مستقیم آمد پس

در صورتی که خنثی را ماده فرض کردیم او را یک سهم آمد اما در صورتی

که خنثی را نر فرض کنیم نصف مر شوهر را و نصف مر خواهر اعیانی را و برادر

علاتی عصبه است و عصبه آنگاه یابد چون از اصحاب فرایض چیزی

باقی ماند اینجا از اصحاب فرایض هیچ باقی نماند زیرا که نصف شوهر راست

و نصف خواهر اعیانی پس مسئله از دو سهم باشد و برادر علاتی که خنثی است

محروم ماند پس درین صورت خنثی را بدترین حاله که محروم بودن است

و این قول اکثر اصحاب مصطفی است و فتوی مذهب امام اعظم

سراج امت بر این است و امام شعبی میفرماید که خنثی مشکل را نیمی از

هر دو نصیب است بمنازعت و این قول اعتبار ابی یوسف انصاری

است و قول ابن عباس رضی الله تعالی عنه نیز همین است و در بیان قول

امام شعبی هر دو امام اختلاف دارند یعنی امام یعقوب انصاری و امام

همام

همام محمد بن حسن شیبانی ابو یوسف میفرماید که معنی قول امام شعبی میتواند که

همچنین باشد که پسر را تمامی سهم است و دختر را نیم سهم است پس خنثی نیمی از سهم پسر

و نیمی از سهم دختر رسد نیمه سهم دختر ربع مر شود و نیمه سهم پسر دو ربع میشود پس خنثی را

سه ربع باشد بمنازعت یعنی اگر او پسر باشد تمامی سهم را مستحق گردد و اگر دختر باشد

نیمی سهم را مستحق گردد پس نیمه از آن معنی منازعت آن باشد که مقدار سهم دختر

او را بیقین میرسد در مقدار سهم پسر او را خنثی منازعت است گویا که او میگوید

که مرا پسر را سهم باید داد و دیگر وارثان میگویند ترا سهم دختر باید پس نیمه که

متنازع بود از آن هم نیم بگیرد و ثابت شد که او را سه ربع باشد و نیز امام ابو یوسف

بیان میکند قول امام شعبی را بطریق دیگر آن است اگر خنثی تنها وارث می بود

یعنی بجز او دیگری وارث نمی بود اگر او را نر فرض میکردیم تمامی مال می برد و اگر

او را ماده فرض میکردیم نیمی مال می برد پس او را نیمه از حالة ذکورة باشد و نیمه از

حالة انوثة و آن مجموع سه ربع میشود پس درصورتی که شخصی وفات یافت و وارثان گذاشت

یکی پسر و یکی دختر و یکی خنثی مشکل پسر را یک سهم و دختر را نیم سهم و خنثی را سه ربع سهم است
اگر مجموع سازیم دو سهم و ربع سهم میشود بطریق عول و ضرب کردن معنی عول آنست
اگر تمامی مال پسر را دهیم مجموع مال سهم پسر باشد و دختر و خنثی محروم مانند پس سهام ایشان را
عول کردیم و معنی ضرب کردن اینست که مجموع دو سهم و ربع سهم میشود مخرج ربع را
که اربعه است ضرب کردیم در مجموع سهم حاصل امد تصحیح مسئله از نه باشد اکنون
هر کرا از اصل مسئله چیزی باشد در مضروب ضرب کنم بوی دهم پسر را چهار ربع
بود یعنی یک سهم ان هر چهار ربع را در چهار ضرب که مضروب ضرب کردیم شانزده
ربع حاصل امد یعنی چهار سهم بوی دادیم دختر را دو ربع بود در مضروب ضرب کردیم
هشت ربع شد یعنی دو سهم بوی دادیم خنثی را سه ربع بود در مضروب ضرب کردیم
دوازده ربع شد یعنی سه سهم بوی دادیم مستقیم آمد و نیز امام ابویوسف میفرماید
که می تواند بود که بیان قول امام شعبی باین طریق باشد که بگوییم پسر را دو سهم است
و دختر را یک و خنثی مقدار نیمه از هر دو بخشی باشد و ان یک سهم و نصف سهم است

وامام

وامام همام سلطان المصنفین اعلم محمد شیبانی میفرماید که بیان قول امام شعبی چنین
است که خنثی مشکل را دو خمس مال است اگر او را نر فرض کنیم و ربع مال است اگر او را
ماده فرض کنیم پس او را دو حالة است نری و حالة مادگی نیمه از هر دو حاله او را
باشد یعنی یک خمس و یک ثمن پس در صورتیکه شخصی وفات یافت وارثان گذاشت
یک پسر و یک دختر و یکی خنثی مشکل اگر خنثی مشکل نر را فرض کنیم پس در این صورت
دو پسر و یک دختر است بحکم للذکر مثل حظ الانثیین مسئله از پنج سهم باشد
دو سهم مر پسر و دو سهم مر خنثی و یک سهم مر دختر و اگر خنثی مشکل را ماده فرض کنیم
پس در این مسئله دو دختر و یک پسر است بحکم للذکر مثل حظ الانثیین مسئله از چهار
سهم باشد امام محمد بیان قول امام شعبی چنین میکند که خنثی را در این مسئله نیمی از
حالة نری باشد که ان یک خمس است و نیمی از حالة مادگی باشد که ثمن است
و مخرج این مسئله چنین باشد که مسئله اگر پنج است در مسئله ماده که چهار است
ضرب کنیم بیست شد و بیست را در دو حالة ضرب کنیم چهل شد تصحیح مسئله

از حمل باشد و تقسیم سهام وارثان چنین باشد که هر کرا از مسئله مذکوره چیزی باشد
در مسئله انوشته ضرب کنیم بوی دهیم و هر کرا از مسئله انوشته چیزی باشد در مسئله
مذکوره ضرب کنیم بوی دهیم پسر را در مسئله مذکوره دو سهم بود انرا در مسئله انوشته
که چهار است ضرب کردیم هشت شد و نیز او را در مسئله انوشته دو سهم باشد
انرا در مسئله مذکوره که پنج است ضرب کردیم ده شد حاصل آمد در قسمت
این هشت و ده مجموع هیژده شد بوی دادیم و دختر را در مسئله مذکوره
یک سهم بود در چهار ضرب کردیم که مسئله انوشته است همان چهار شد
و نیز او را در مسئله انوشته یک سهم بود در مسئله مذکوره که پنج است ضرب کردیم
همان پنج شد حاصل آمد در قسمت دختر چهار و پنج مجموعه نه شد بوی دادیم
خنثی را در مسئله مذکوره دو سهم بود ضرب کردیم در مسئله انوشته که چهار است
هشت شد و نیز او را در مسئله انوشته یک سهم بود ضرب کردیم در مسئله
مذکوره که پنج است همان پنج شد حاصل آمد در قسمت خنثی هشت و پنج
مجموع.

مجموعه سیزده شد بوی دادیم مستقیم آمد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب.
اکثر مدت الحمل سنتان عند ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه
وعند اللیث بن سعد رضی الله عنه ثلث سنین وعند الشافعی رحمه الله تعالی
اربع سنین وعند الزهری سبع سنین واقلها ستة اشهر ویوقف للحمل
عند ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه نصیب اربع بنین او اربع بنات
ایهما اکثر ویعطی لبقیة الورثة اقل الانصباء وعند محمد رحمه یوقف نصیب
ثلثة بنین او ثلث بنات رواه اللیث بن سعد وفی روایة اخری
نصیب ابنین وهو احدی الروایتین عن ابی یوسف رحمه الله ورواه
هشام وروی الخصاف عن ابی یوسف نصیب ابن واحد
او بنت واحدة وعلیه الفتوی ویوخذ الکفیل علی قول یعنی این فصل
است در بیان حمل که حمل را چه مقدار مدت است امام اعظم سراج الامة
وکاشف الغمة ابو حنیفه رضی الله عنه چنین میفرماید که اکثر مدت حمل

دو سال است و لیث بن سعد رحمه میفرماید که اکثر مدت حمل سه سال است
و امام شافعی رحمة الله علیه میفرماید که اکثر مدت حمل چهار سال است و اندک
مدت حمل شش ماه است یعنی حامله اگر فرزند در گذشتن مدت شش ماه
زاید رواست و در کم ازین روا نیست و نیز حامل اگر دو سال در شکم او بماند رواست
و در زیاده از دو سال حمل در شکم نمی باشد پس اگر شخصی وفات یافت و وارثان
گذاشت من جمله آن یک منکوحه حامل باشد و از جهت حمل نصیب او چه مقدار است
موقوف داشته شود امام اعظم میفرماید که برای حمل نصیب چهار پسر و یا
نصیب چهار دختر موقوف داشته شود هر کدامی که زیاده تر باشد از
بهر آنکه جایز است که چهار فرزند زن در یک شکم زاید و آنکه نصیب چهار پسر
زاید باشد و یا نصیب چهار دختر زاید باشد ازین دو صورت اول صورت
زیاده نصیب پسران شخصی وفات یافت وارثان گذاشت یک حامله
و او را اگر درین صورت چهار پسر فرض کنیم اصل مسئله از هشت سهم باشد

یکی برای

یکی برای زن باقی مر پسران را و او در محروم باشد و اگر چهار دختران است فرض کنیم
پس درین صورت مسئله از بیست و چهار سهم باشد زیرا که زوجه را ثمن است و چهار
دختران را ثلثان و سهم را باقی اقل مخرجی که ازوی ثمن و ثلثان و باقی خیزد کم از بیست
و چهار نباشد زن را سه سهم و دختران را شانزده سهم و پنج سهم مر او در را پس
درین صورت که زن حامله است نصیب چهار پسر موقوف داشته شود نه نصیب
چهار دختر زیرا که نصیب چهار پسر هفت ثمن است و نصیب چهار دختر ثلثان
است و دومی صورت زیاده نصیب دختران مثل نصیب پسران است
که شخصی وفات یافت و وارثان گذاشت زنی حامله و مادر و پدر اگر فرض کنیم که چهار
پسر باشد پس در مسئله پسران عصبه اند زن و مادر و پدر هر سه اصحاب فرایض اند
زن را ثمن است و مادر و پدر را دو سدس است اقل مخرجی که ازوی ثمن
و سدسان و باقی خیزد کم از بیست و چهار نباشد سه مر زن را و هشت مر مادر
و پدر هر یکی را چهار باقی ماند سیزده سیزده سهم آن مر چهار پسران باشد و اگر

درین مسئله چهار دختران فرض کنیم پس دختران اصحاب فرایض اند ایشان را ثلثان است

وثلثان از بیست چهار شانزده سهم میشود پس درینصورت پسران سیزده سهم

موقوف شود در صورت دختران شانزده سهم موقوف شود اکنون شانزده

نصیب دختران زیاده است پس درین مسئله حصه دختران موقوف داشته شود

ودیگر وارثان که غیر از حمل اند ایشانرا اندک ترین نصیب داده شود یعنی در صورت

که موقوف اکثر باشد و در صورتی که اندک موقوف باشد درین هر دو صورت

وارثان دیگر را در یک حالة زیادت نصیب میرسد وان حالتی است که

موقوف اندک باشد ودر یک صورت اندک نصیب میرسد وان حالتی است

که بخش حمل موقوف زیاده باشد پس وارثانرا همان اندک نصیب داده شود و

امام محمد بن حسن شیبانی میفرماید که موقوف داشته شود برای حمل نصیب

سه پسر یا نصیب سه دختر هر کدامی که بسیار باشد واین را لیث بن سعد

روایة کرده است ودر دیگر روایة از امام محمد همچنان است که موقوف داشته شود

برای حمل

برای حمل نصیب دو پسر واین روایت یکی از دو روایت است که از امام ابویوسف

انصاری منقول است ودر روایة دیگر از امام ابویوسف که هشام ناقل است

وامام خصاف ناقل است که ابویوسف میفرماید موقوف داشته شود برای

حمل نصیب یک پسر یا نصیب یک دختر هر کدامی که زیادت باشد و

فتوی همبرین روایة است که مختار قول امام ابویوسف است ونیز امام

ابویوسف میفرماید که از وارثان کفیل نیز گرفته شود تا اگر زیادة از یک پسر زاید

بخش او را رد کنند واین کفیل گرفتن مجرد قول ابی یوسف است مفتی علیه نیست

در شرح بزدوی میگوید که بعضی قضات عمل برین روایت اختیار میکنند

اما این عمل ظلم است از ایشان نمی باید گرفتن کفیل

وان کان الحمل من المیت وجاءت بالولد لتمام اکثر المدة الحمل او اقل

منها ولم تکن اقرت بالقضاء العدة یرث ویورث عنه وان جاءت

بولد من اکثر مدة الحمل لا یرث ولا یورث عنه وان کان الحمل من غیره وجاءت

بولد لاقل من ستة اشهر يرث بستة اشهر واقل منها يرث منه وان جاءت
بولد اكثر من اقل مدة الحمل لا يرث فان خرج اقل الولد ثم مات لا يرث ولو خرج
اكثر ثم مات يرث فان خرج مستقيما فالمعتبر صدره يعنى اذا خرج الصدر
كله يرث وان خرج معكوسا فالمعتبر سرته اگر شخص وفات يافت وزنى
حامله گذاشت كه حمل از ان ميت است و بعد از تمام دو سال فرزند زاد يا
در مدت كم از دو سال و ان زن اقرار نكرده است بگذشتن عدت از ان ميت
ان فرزند ميراث برد واگر ان فرزند بميرد از ان نيز ميراث برند واگر ان
زن فرزند در زياده از دو سال بزايد ان فرزند از ان ميت ارث نبرد
چون بميرد از ان هم ارث نبرند واگر حمل ان زن از ميت نباشد
از ديگرى باشد به بينيم اگر فرزند در مدت شش ماه زايد يا كمتر از شش ماه ميراث
برد از ان ميت واگر فرزند زاد در زياده از شش ماه بزايد ميراث از ان ميت
نبرد و فرزند اگر زنده بيرون آيد هم ميراث برد واگر مرده بيرون آيد
ميراث

ميراث نبرد اما بعضى از ان بيرون آمده بود و بعضى اندرون كه مرده
انگاه به بينيم اگر اكثر بيرون آمده است ميراث برد واگر اندك بيرون
آمده بود ميراث نبرد واگر فرزند اول سر او بيرون آمده اعتبار مر
سينه او راست اگر سينه بيرون آمده بود كه وى مرد ميراث برد
واگر سينه بيرون نه آمده بود ميراث نبرد اما چون تمام سينه بيرون
آمده باشد ميراث برد اگر هنوز بعضى از سينه او بيرون نيامده است
ميراث نبرد واگر فرزند از طرف پا برايد يعنى كه اول پاى او بيرون
آيد انگاه اعتبار مر ناف او راست يعنى اگر ناف بيرون آمده بود
و مرد ميراث برد واگر هنوز ناف بيرون نيامده بود كه مرد ميراث
نبرد   الاصل فى تصحيح مسايل الحمل ان تصحح المسئلة
على التقديرين على تقدير ان الحمل انثى وعلى تقدير انه ذكر ثم انظر
بين المسئلتين فان توافقا فاضرب وفق احديهما فى جميع الاخر

ان تباينا فاضرب كل احديهما في جميع الاخر فالحاصل تصحيح المسئلة
يعني قاعده در مسايل حمل اينست كه مسئله بر هر دو تقدير تصحيح كنيم يعني اگر
فرض كنيم كه حمل نر باشد مسئله از چند سهام باشد واگر فرض كنيم كه حمل ماده باشد
مسئله از چند سهام بود وبعده نظر كنيم كه نسبت ميان هر دو مسئله چيست
اگر موافقه باشد وفق يكي را در تمامي ديگري ضرب كنيم انچه از ضرب حاصل
شود تصحيح مسئله همان باشد واگر ميان ايشان نسبت مباينه باشد
يكي را در تمامي ديگري ضرب كنيم انچه حاصل آيد تصحيح مسئله همان باشد
ثم اضرب من كان له شيء من مسئلة ذكورة في مسئلة انوثة او في
وفقها ومن كان له شيء من مسئلة انوثة في مسئلة ذكورة او وفقها
كما في الخنثى ثم انظر في الحاصلين من المضروب فمن ايهما اقل يعطى لذلك
الوارث والفضل الذي بينهما موقوف من نصيب ذلك الوارث
فاذا ظهر الحمل فان كان مستحقا لجميع الموقوف فيها ونعم وان كان مستحقا
للبعض

للبعض فياخذ ذلك البعض الباقي مقسوم بين الورثة فيعطى لكل
واحد من الورثة ما كان موقوفا من نصيبه كما اذا ترك بنتا وابوين
وامراءة حاملة فالمسئلة من اربعة وعشرين على تقدير ان الحمل ذكر
ومن سبعة وعشرين على تقدير انه انثى فاذا ضرب وفق احدهما
في جميع الاخر صار مائتين وستة عشر على تقدير ذكورته للمرءة سبعة
وعشرين سهاما وان ابوين لكل واحد ستة وثلثون وعلى تقدير
الانوثة للمرءة اربعة وعشرون ولكل واحد من الابوين اثنان وثلثون
فيعطى للمرءة اربعة وعشرون ويوقف من نصيبها ثلثة اسهم
ومن نصيب كل واحد من الابوين اربعة اسهم فيعطى للبنت ثلثة
عشر سهاما لان الموقوف في حقها نصيب اربعة بنين عند
ابي حنيفة رضي الله عنه واذا كان البنون اربعة فنصيبها خمسهم والاربعة
الباقي اسهم من اربعة وعشرين مضروب في تسعة فصار ثلثة

عشر سهما وهی لها فالباقی موقوف وهو مائة وخمسة عشر سهما
فان ولدت بنتا واحدة او اکثر یجمع الموقوف للبنات وان ولدت
ابنا واحدا او اکثر فیعطی للمرأة والابوین ما کان موقوفا من نصیبهم فیما
بقی یقسم بین الاولاد وان ولدت میتا فیعطی للمرأة والابوین ما کان
موقوفا من نصیبهم ویعطی للبنت الی تمام النصف وهو خمسة و
تسعون سهما لیصیر لها نصف المال والباقی للاب وهو تسعة لانه
عصبة ان السهام که وفق یکی در جمیع دومی ضرب کنیم یا تمامی
یکی در تمامی دیگر ضرب کنیم قسمة ان میان وارثان و موقوف داشتن
برای حمل وان طریق اینست که هر کرا چیزی از مسئله مذکوره باشد ضرب
کرده شود در مسئله انوثة اگر متباینه باشد و ضرب کرده شود در وفق
مسئله اگر موافق باشد و هر کرا باشد چیزی از مسئله انوثة ضرب کرده شود
در مسئله مذکوره یا در وفق ان چنانچه در مسئله ضرب کرده میشد پس نظر کرده شود

که از هر دو

که از هر دو ضرب حاصل چه مقدار است هر کدامی حاصل که اندک باشد
داده شود وان وارث را وانچه زیادتی است موقوف باشد از نصیب
ان وارث پس داده شود ان حمل اگر ان بچه مستحق تمامی موقوف باشد
تمامی موقوف را بگیرد و اگر بچه مستحق بعضی را باشد ان بعضی را بچه بگیرد
و باقی میان وارثان قسمت کرده شود پس هر یکی وارث را انچه موقوف
بود از نصیب او داده شود مر او را و این در صورتیست که شخصی وفات
یافت و وارثان گذاشت یک دختر و پدر و مادر و زنی حامله اگر
فرض کنیم که حمل نر باشد از بیست چهار سهم باشد زیرا که زن را
ثمن است و مادر و پدر هر یکی را سدس و باقی مر پسر و دختر را اقل مخرجی
که از وی ثمنی و سدسی و باقی خیز دکم از بیست و چهار نباشد سه
مر زن را و چهار مر مادر و پدر را و باقی سیزده سهم مر پسر و دختر
را و اگر فرض کنیم که حمل ماده است مسئله از بیست و هفت باشد زیرا که زن را

ثمن است و مادر و پدر هر یکی را سدس و هر دو دختر را ثلثان پس مر زن
را هشت مر مادر و پدر را و شانزده هر دو دختر را اقل مخرجی که از ثلثان
و سدس و ثمن خیزد کم از بیست و چهار نباشد اکنون مخرج از سهام
تنگ آید زیرا که مخرج بیست و چهار است و سهام بیست و هفت پس
سهم را عول کردیم مسئله عایله شد از بیست و هفت سهم باشد و میان مسئله
مذکوره که بیست و چهار است و میان مسئله اولینه که بیست و هفت است
نسبت تلثی است پس ثلث بیست و چهار که هشت است در بیست
و هفت ضرب کنیم دویست و شانزده میشود یا ثلث بیست و هفت
که نه است در بیست و چهار ضرب کنیم نیز دویست و شانزده می شود پس
تصحیح مسئله از دویست و شانزده باشد اگر حمل را نر فرض کنیم در حالهٔ مذکوره
از بیست و چهار سه بود او را در وفق مسئله اولینه که بیست و هفت است
یعنی در نه ضرب کنیم بیست و هفت شود و چون حمل نر باشد زن را
بیست

بیست و هفت آید و هر گاه در حالهٔ مذکوره چهار بود او را در وفق مسئله
اولینه یعنی در نه ضرب کنیم سی و شش شود و مر مادر را نیز سی و شش باشد و
بر تقدیری که حمل را ماده فرض کنیم زن را ثمن سه بود از بیست و هفت که
مسئله عایله است او را در وفق مسئله مذکوره که بیست و چهار است یعنی در هشت
ضرب کنیم بیست و چهار میشود و مر پدر را از مسئله اولینه چهار بود در وفق
مسئله مذکوره که هشت است ضرب کردیم سی و دو میشود و مادر را نیز سی و دو
می شود پس زن را بیست و چهار بدهیم و سه سهم از نصیب او موقوف
داریم و از نصیب هر یکی از مادر و پدر چهار سهم موقوف داریم
و هر یکی را سی و دو سهم بدهیم اما دو دختر را چه قدر می آید دادن بنا بر قول
سراج امت امام ابو حنیفه رضی الله عنه است که موقوف حصه چهار
پسر داشته شود پس بر تقدیری که چهار پسر باشد حصه چهار پسر داشته
شود پس بر تقدیری که چهار پسر باشد بحکم للذکر مثل حظ الانثیین

دختر را چه قدر باشد بخش ایشان از بیست چهار سیزده بوده واین
نه روس است پس دختر را یک سهم وچهار و تسع باید اکنون آن یک
سهم وچهار تسع را در وفق مسئله انوشته که آن نیز نه است ضرب کنم سیزده
میشود و باقی که از نصیب دختر یازده سهم وپنج تسع بود چون این را در
وفق مسئله انوشته که نه است ضرب کنم صد وچهار میشود واین موقوف
داریم وچهار سهم از حصه پدر موقوف بود ونیز از حصه مادر سهم
موقوف بود از حصه زن سه سهم موقوف بود چون این موقوفها
را جمع کنم صد وپانزده میشود اکنون صد وپانزده سهم موقوف
داشته شود پس از آن ببینیم که او زن چه خواهد زاد اگر دختر زاید
یکی یا بسیار پس آنچه موقوفات است تمامی برای دختران باشد
دختری که سیزده سهم او را داده شده بود آن سیزده را
با پانزده سهام بهم سازیم ومیان دختران برؤس ایشان

قسمت

قسمت کرده شود واگر او زن یک پسر زاید یا زیادت از
یک پسر یعنی دو پسر یا زیادت پس آنچه از حصهٔ زن واز حصهٔ
مادر و پدر موقوف داشته شده بود آن برای ایشان داشته
شود وآنچه باقی ماند سهام دختر که سیزده بوده آن را نیز
با ما بقی بهم سازیم ومیان فرزندان للذکر مثل حظ الانثیین
قسمت کرده بدهیم اگر او فرزندی مرده بزاید پس برای زن
وبرای مادر وپدر آنچه از سهام ایشان موقوف بود
داده شود ودختر را سیزده رسیده بود نود وپنج سهم
دیگر بدهد تا نصف تمام بوی برسد یعنی صد وهشت
سهم که نیم است از دویست وشانزده وزن را بیست و
چهار بود سه دیگر که موقوف بود او نیز داده شود وبیست و
هفت سهم زن را رسید وپدر را سی ودو داده بودیم وچهار

سهم از ان موقوف بود یکی شش او را بدهم و مادر را نیز یکی شش بدهیم باقی
مانده سهم پدر را در ین صورت دو حالت است یکی فرضیت دوم عصبه
یکی شش او علی الفرضیة بود این ده سهم باقی علی العصبة بوی رسد
جمله پنج سهم مر پدر را باشد والله اعلم بالصواب

فی المفقود المفقود حی فی ماله حتی لا یرث منه احد و یوقف
ماله حتی یصح موته او یمضی علیه واختلفت الروایات فی تلک المدة
ففی ظاهر الروایة اذا لم یبق احد من اقرانه حکم بموته وروی الحسن
بن زیاد رحمه الله علیه ان تلک المدت مائة وعشرون سنة من یوم
ولد فیه وقال محمد رحمه الله مائة وعشرون سنین وقال ابو یوسف
رحمه الله مائة وخمس سنین وقال بعضهم تسعون سنة وهو الاصح
وقال بعضهم موقوف الی اجتهاد الامام و موقوف الحکم فی حق
غیره حتی توقف نصیبه من مال مورثه کما فی الحمل فاذا مضت

المدت

المدت فماله لورثته الموجودین عند الحکم بموته وما کان موقوفا لاجله
یرد الی وارث مورثه الذی وقف من ماله لان المفقود میت
فی مال غیره

این فصل در بیان مفقود است و مفقود
آنرا گویند که غایب است هیچ خبر از وی تحقیق نمیرسد مرده است
یا زنده است زن او را نکاح کردن و مال او را بوارثان دادن
روا نیست مادام که مدت نگذرد و آن مدت چه قدر می باید
اختلاف است حسن بن زیاد از سراج امت امام اعظم ابو حنیفه
کوفی نعمان ثابت رضی الله تعالی عنه روایت میکند که مدت
صد و بیست سال است ابتداء مدت از روزی شمار کنند که آن
روز زاده است مفقود و امام محمد رحمه الله میفرماید که آن مدت
صد و ده سال است و در ظاهر روایت آن مدت اینست
که چون کسی از سن او زنده نماند حکم کرده شود بموت او و امام

ابو یوسف انصاری رحمه حنیفه بدان مدت نود سال است و بعض
علما حنفیه اند که مدت مفقود برای امام سپاریم یعنی اگر پادشاه
اهل ملکی باشد انگاه موقوف برای او باشد و چنانچه حکم مال وارثان
مفقود موقوف حکم مال دیگری که ارث بمفقود رسد موقوف
باشد یعنی اگر شخصی از قریبان مفقود وفات یابد بخش او را موقوف
داریم چنانچه موقوف میداریم پس چون مدت مفقود بگذرد
مال او برای وارثانی باشد که موجود اند وقت حکم کردن بموت
او و انچه بخش ارث او از قریب بوده رد کرده شود سوی وارثان
قریب زیرا که مفقود در حق مال دیگری میت است و در حق خود
زنده است   والاصل فی تصحیح مسایل المفقود ان
تصحیح المسئلة علی تقدیر حیوته ثم تصحیح علی تقدیر وفاته و باقی
العمل علی ما ذکرنا فی الحمل قاعده در تصحیح مسایل مفقود اینست
قریبی

قریبی که از مفقود وفات یافته است تصحیح مسئله از قریب دو طریق
می باید کرد یکی انکه فرض کنیم که مفقود زنده است در حالت زندگی او مسئله
از چند سهم باشد دوم انکه فرض کنیم که مفقود مرده است در حالت مردگی او
مسئله از چند سهم باشد و میان هر دو مسئله طلب نسبت کنیم که مباینت
است یا موافقه اگر مباینت باشد کل یکی در کل دیگری ضرب کنیم
انچه حاصل اید همان تصحیح مسئله باشد و اگر موافقت است
وفق یکی در کل دیگری ضرب کنیم اکنون سهام هر دو وارثی که
در حالت زندگی مفقود بوی میرسد ضرب کنیم در وفق حالت مردگی
و سهام هر وارثی که در حالت مردگی مفقود بوی میرسد ضرب کنیم
در حالت زندگی انچه اقل باشد بودی داده شود و زیاده موقوف
داشته اند اگر مفقود پیدا شود و مستحق تمامی موقوف باشد
دیگرد و اگر مستحق بعضی موقوف باشد بعض او بیگیرد و بعض

بوارثان دیگر رد کرده شود واگر حکم بموة او کرده شود یا موت او تحقیق
کرده انچه بخش او موقوف بود تمامی بوارثان داده شود واین در
صورتی است که زنی وفات یافت یکی شوهر گذاشت و دو خواهر
اعیانی ویک برادر اعیانی مفقود است پس اگر تقدیر کنیم که برادر
اعیانی زنده است مسئله از هشت سهم باشد زیراکه شوهر صاحب
نصف است وباقی للذکر مثل حظ الانثیین میان خواهران
وبرادران مقسوم باشد وعدد روس منکسر ایشان چهار است
در اصل مسئله که دو است ضرب کردیم هشت شد واگر مفقود را
مرده فرض کنیم مسئله از هفت باشد زیراکه شوهر صاحب نصف
است ودو خواهر را ثلثان می باید اقل مخرجی که از روی نصف و
ثلثان خیزد که از شش باشد شوهر را سه باید ودو خواهران اعیانی
را چهار مخرجی از سهام تنگ آمد یکی را عول کردیم سه عایله باشند
از هفت

سهم مستقیم آید پس بر تقدیر حیوة مفقود مسئله از هشت و میان
هفت وهشت نسبت مباینه است پس کل یکی را در کل دیگری ضرب
کردیم پنجاه وشش شد شوهر را از مسئله حیوة چهار بود در مسئله وفات
که هفت است ضرب کردیم بیست وهشت شد ونیز او را از مسئله
وفات سه بود ضرب کردیم انرا در مسئله حیوة که هشت است بیست وچهار
شد بوی دادیم وچهار سهم موقوف داشتیم وهر دو خواهران از مسئله
حیوة دو بود انرا در مسئله وفات که هفت است ضرب کردیم
چهارده شد ونیز ایشانرا از مسئله وفات چهار بود در مسئله حیوة
که هشت است ضرب کردیم سی ودو شد اقل ان که چهارده بود بایشان
دادیم وهیژده موقوف داشتیم اگر مفقود زنده ظاهر شد ایشان چهار سهم
که از نصیب شوهر موقوف بود وان نیز بشوهر داده شود وباقی
چهارده سهم بمفقود داده شود تا او را با خواهران بخش برابر آید

بحکم للذکر مثل حظ الانثیین و مجموع تصحیح پنجاه شش سهم تمام شود
مستقیم آمد اما بعضی تخرج این درین مختصر اگر بنویسیم دراز شود
و ملال برای مبتدی پیدا شود بسبب این معنی ننوشتیم والله اعلم
بالصواب   فی المرتد اذا مات المرتد او قتل او لحق بدار الحرب
وقضی القاضی بلحاقه بدار الحرب فما کسبه فی حالة اسلامه فهو لورثته
المسلمین وما کسبه فی حال ردته یوضع فی البیت المال عند ابی
حنیفه رحمه وعندهما جمیعا لورثته المسلمین وعند الشافعی رحم
الکسبان یوضعان فی بیت المال وما کسبه بعد اللحوق بدار الحرب
فهو فیء بالاجماع وکسب المرتده جمیعا لورثتها المسلمین بلا خلاف
بین اصحابنا رحمه واما المرتد لا یرث من احد لا من مسلم
ولا من مرتد مثله وکذلک المرتدة الا اذا ارتد اهل ناحیة باجمعهم
فحینئذ یتوارثون   این فصل است در بیان حکم

مرتد

مرتد چون بمیرد مرتد یا کشته شود و بدار حرب پیوندد و قاضی
پیوستن او حکم کند پس انچه مال او در حالت اسلام کسب کرده بود مر
وارثان مسلم او را باشد و مالی که در حالت ارتداد کسب کرده بود در
بیت المال نهند و این قول امام اعظم ابو حنیفه است رضی الله عنه
و نزدیک صاحبین هر دو کسب برای وارثان مسلم او را باشد و نزدیک
امام شافعی رحمه الله هر دو کسب در بیت المال نهند و انچه مرتد بعد پیوستن
بدار حرب کسب کرده است ان کسب غنیمت است باجماع علما
رحمه الله تعالی علیهم اجمعین و زنی که مرتد شده است کسب او تمامی
بهر حالی که کسب کرده است وارثان مسلم او راست و درین اتفاق
است میان علماء ثلثه رحمه الله تعالی علیهم و مرتد را از هیچ کس
میراث نیاید نه از مسلم و نه از مرتد مگر انکه عیاذا بالله اهل دهی
یا اهل ولایتی همه مرتد شوند انگاه میان خویش میراث برند

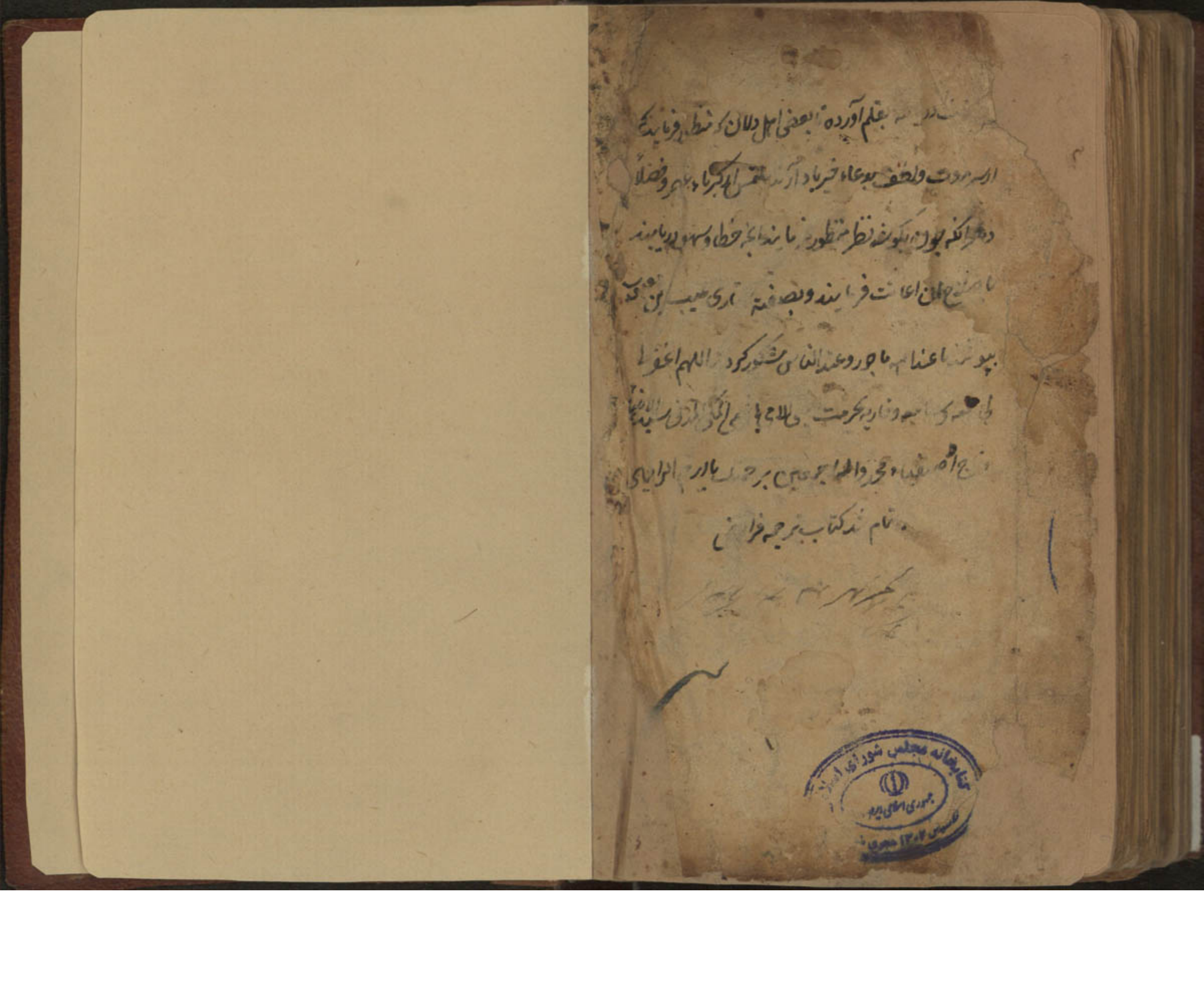
فی حکم الاسیر حکم الاسیر کحکم سایر المسلمین فی المیراث
ما لم یفارق دینه فاذا فارق دینه فحکمه کحکم المرتد وان لم یعلم ردته
ولا حیوته ولا موته فحکمه کحکم المفقود این فصل است در بیان
اسیر و اسیر انرا گویند که شخصی از اهل اسلام باشند حربیان اورا
بند کنند و در دار حرب برند و حکم اسیر در حق میراث همچو حکم
دیگر مسلمانان است ما دام که بر دین اسلام ثابت باشد و اگر عیاذ
بالله تعالی از دین اسلام بگردد پس حکم او چنانچه مرتد در حق میراث
گفته شده است و اگر شخصی را حربیان در دار حرب اسیر برند
و اینجا در دار اسلام هیچ حال معلوم نیست که زنده است یا مرده است
یا بر دین اسلام ثابت است یا از دین برگشته است مرتد شده
است و مجهول حال است پس حکم او حکم مفقود است والله
اعلم بالصواب فصل فی الغرقی والحرقی والمهدمی

اذا مات

اذا مات جماعة ولا یدری ایهم مات اولا جعلوا کانهم ماتوا
جمیعا فمال کل واحد منهم لورثته الاحیاء ولا یرث بعض الاموات
عن بعض و هذا هو المختار وقال علی و ابن مسعود رضی الله عنهما
یرث بعضهم من بعض الا ایرث کل واحد منهم من صاحبه والله
الموفق الاتمام فصل است در غرق شدگان و سوختگان
و هدم شدگان چون بمیرد جماعتی و معلوم نشود که کدامی ایشان
اول مرده است حکم کرده شود چنانستی که همه در یک وقت مرده اند
بلا تقدیم ولا تاخیر پس مال هر یکی از آن مردگان وارثان هر یک را
باشند که زنده اند و آن مردگان که حکم بموت ایشان یکجا
کرده شده است بعضی از بعضی میراث نبرند و فتوی همرین
قول است و از حضرت اسد الله الغالب علی ابن ابو طالب
و مقبول حضرت ودود عبد الله ابن مسعود رضی الله تعالی عنهما

میشو باید که میراث برندان مردکان بعضی از بعضی میان خود واین
درصورتیست که مثلا بکر وخالد هردو پدر و پسر اند بکر پدر است
وخالد پسر است وهر دو در کشتی سوار شدند یکبار غرق شده اند
یا انکه هر دو یکجا در آتش سوخته شده اند یا هر دو در تنگ دیواری خفته
بودند دیواری افتاد وهر دو زیر دیوار یکبار گاه مردند معلوم نه که هر کدامی
سابق است چون تقدیم وتاخیر موت ایشان معلوم نباشد
من حیث الشرع حکم کرده شود چنانچه که ایشان پدر و پسر
هر دو در زمان واحد مرده وهیچکدامی یکی از دیگری میراث
نبرد انچه متروکه بکر است وارثان او را که زنده مانده اند ایشان
بگیرند وحصه خالد هیچ نباشد در متروکه بکر وانچه متروکه خالد است
وارثان او که زنده مانده اند ایشان قسمت کرده بگیرند وحصه بکر
هیچ نرسد وفتوی برین قول است اما حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
وفقه

وفقیه امت عبدالله ابن عباس مسعود چنین میفرماید که درین
این صورت بکر از خالد میراث برد وخالد از بکر میراث برد یعنی
چون مال پدر میان وارثان که زنده اند مقسوم کنند حصه پسر را
که خالد است سر بکنند وبوارثان خالد دهند وچون مال پسر میان
وارثان او که زنده اند مقسوم کنند حصه پدرش که بکر است نیز بکنند
وبوارثان او دهند وثمره این در صورتی است که مثلا پدر ده هزار
دینار گذاشت وپسر صد دینار ترکه گذاشت پس بقول امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه وبقول عبدالله ابن مسعود وارثان پسر که زنده اند
ایشان را قسمت از ده هزار رسد اگر قسمه یکصد از ایشان بوارثان
پدر رسد زیان ندارد بلکه ایشان که وارثان پسر اند نصیب
بزرگ محظوظ شوند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
اعنی کافه عبدالعزیز یوسف بوسع ما امکن انچه در فهم کمک عقد



... در ... بقلم آورده بعضی اهل دلان که نظر فرمایند که

از سر مروت و لطف بدعاء خیر یاد آرند التماس آنکه اگر با بعضی فضلا

... اگر بوده باشد نظر منظور نمایند اگر خطا و سهو دریابند

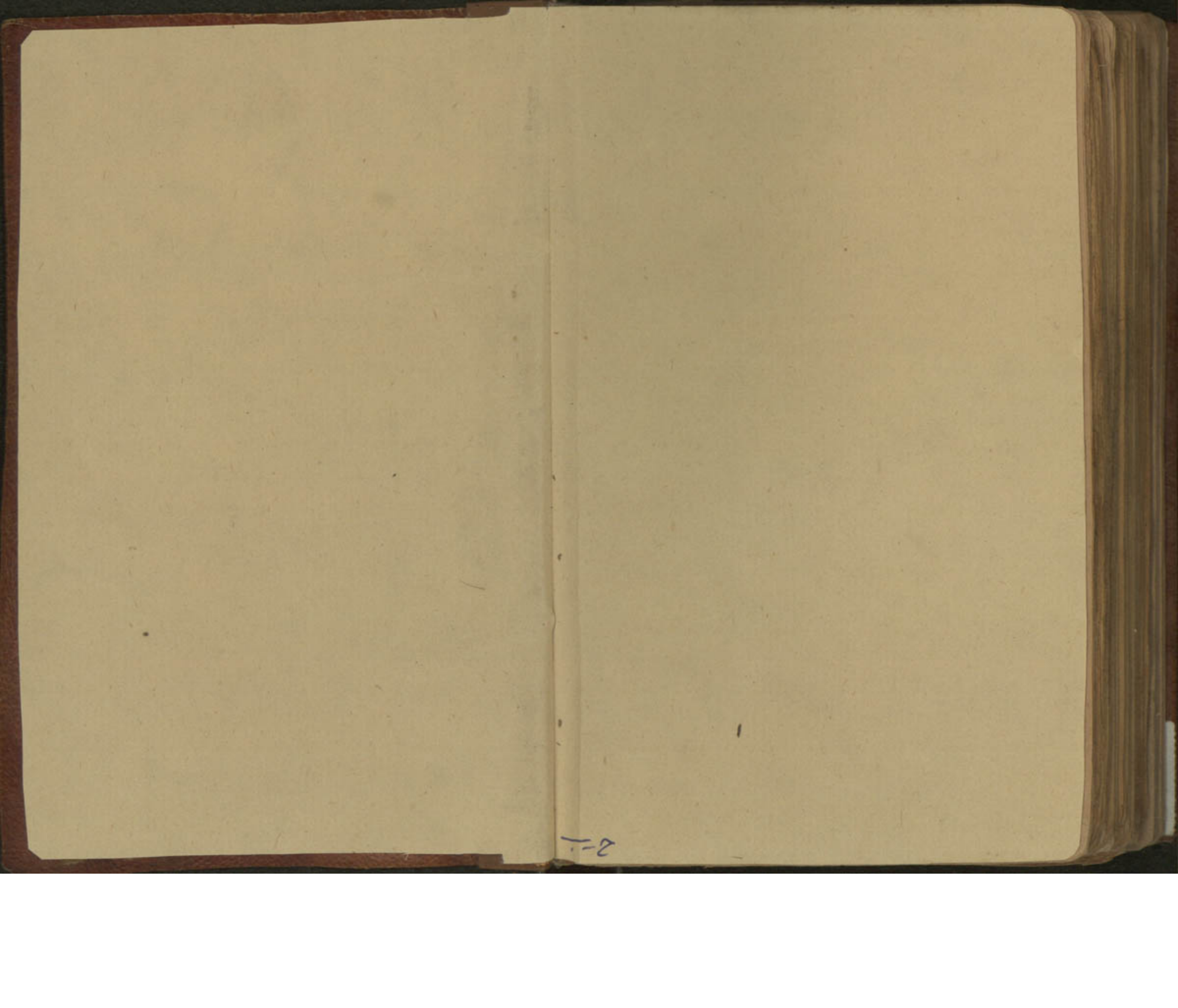
با صلح آن اعانت فرمایند و بصفحه ... [illegible] ... بن ...

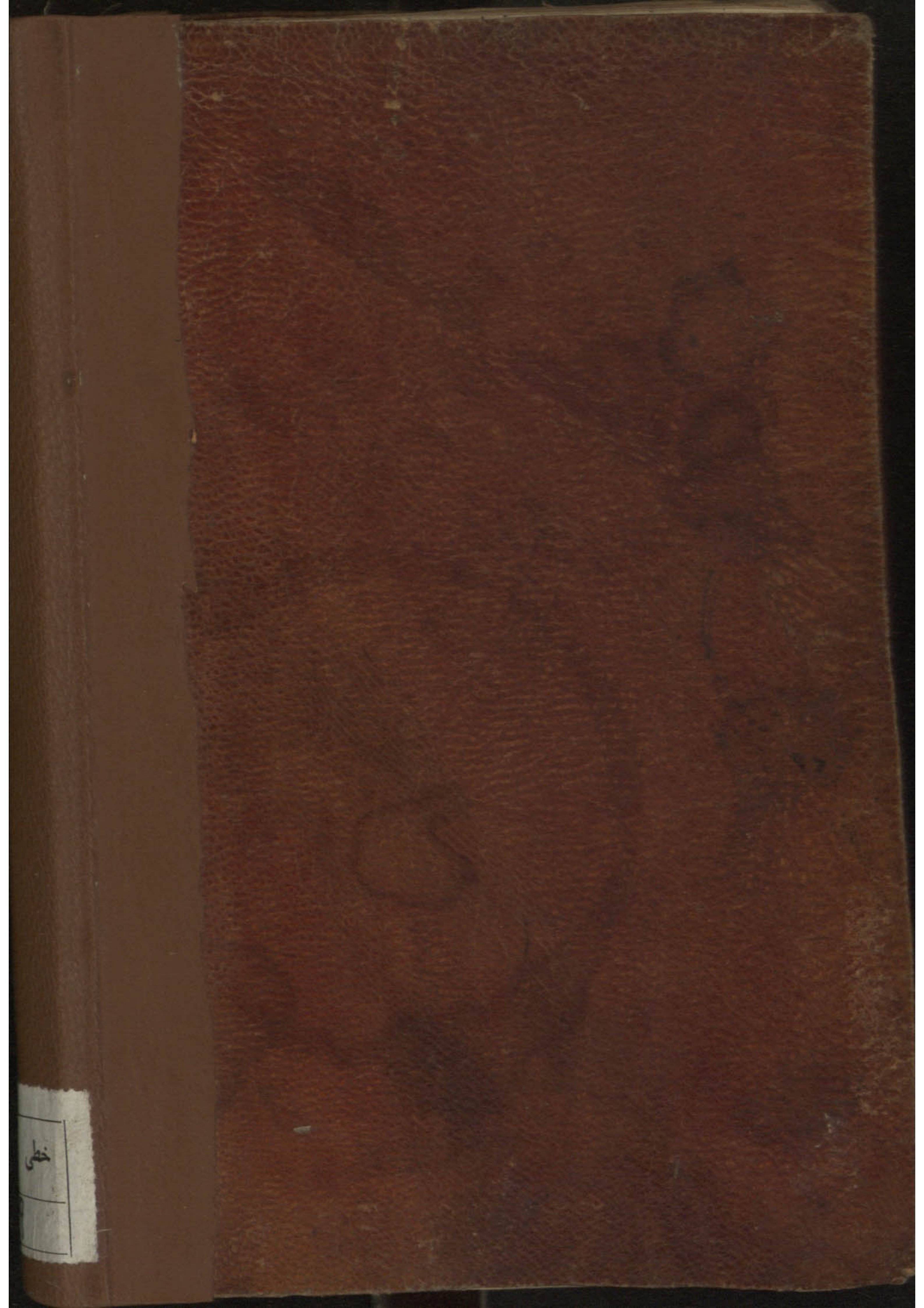
بپوشند ... [illegible] ... ماجور و عند الناس مشکور گردد اللهم اغفر

[illegible] ... بحرمت ... [illegible]

[illegible]

تمام شد کتاب ترجمه قرآن




خطی